



اهون چیاکو

# بسیجی ساکلی لرام

نگاهی به امواج پرتلاطم مبارزات رهایی بخش  
ملت های تحت ستم دولت- ملت ایران



# در جستجوی ساحلی آرام

کتابی به امواج پر تلاطم مبارزت رهایی بخش ملت های تحت تسلط دولت - ملت ایران

اهون چاکو

در جستجوی ساحلی آرام

نگاهی به امواج پرتلاطم مبارزات رهایی بخش ملت‌های تحت ستم دولت - ملت ایران

اهون چیاکو

چاپ یکم سوئد ۱۴۰۰/۲۰۲۱

چاپ و نشر: "کتاب ارزان"

ISBN978-91-89411-42-5

The struggle to reach peaceful beach

A study of the full turbulent waves of the liberation struggles of  
the nations, under the Iranian nation-state oppression

Ahvan Chiako

First edition 2021

published and printed

by

Kitab-I arzan

Helsingforsgatan 15

164 78 Kista-Sweden

+46 70 492 69 24

[www.arzan.se](http://www.arzan.se)

# فهرست

۷	پیش‌گفتار .....
۱۱	مقدمه .....
۱۳	بخش ۱ .....
۱۳	مشروطه، زایش گفتمان‌ها .....
۱۵	عصر جدید یا دوران مدرن .....
۱۸	طلوع گفتمان چپ .....
۲۳	بخش ۲ .....
۲۳	تشکل یافتن چپ در ایران، در موازات با جنبش مشروطیت .....
۲۳	اجتماعیون - عامیون، اولین تشکل .....
۲۵	جنگ اول جهانی و وضعیت بعد از انقلاب اکتبر .....
۲۷	حزب عدالت، تشکل دوم چپ در ایران .....
۲۸	حزب کمونیست ایران، تشکل سوم چپ در ایران .....
۳۱	جنبش‌های رهایی ملی خلق‌های ایران .....
۳۳	گذری بر وضعیت کوردستان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم .....
۳۹	بخش ۳ .....
۳۹	دولت - ملت ایرانی، حاصل سرکوب .....
۴۰	دوران پهلوی (دیکتاتوری رضاخانی) .....
۴۳	تلاشی ناکام برای احیای تشکل‌یابی و مبارزه از سوی چپ در ایران .....
۴۴	ندای آزادی و رهایی از کوردستان و آذربایجان .....
۴۴	حزب توده، تشکل چهارم چپ در ایران .....
۴۷	فرصتی که در نتیجه ضعف‌ها و نارسایی‌های داخلی و روابط رئال‌پلیتیک ساقط گشت .....
۴۹	بخش ۴ .....
۴۹	آغاز جنگ سرد، دورانی نوین .....
۵۱	حزب توده و دوران مصدق .....
۵۲	ساواک دستگاه مخوف دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی .....
۵۲	دهه‌ی چهل، زایش گفتمان و جریان‌ات نوین .....
۶۱	نارسایی‌های این جنبش و گفتمان‌ها .....
۶۴	کوردستان در سه دهه .....
۸۰	بخش ۵ .....
۸۰	شبحی سیاه بر آسمان ستم‌دیدگان .....
	دوران منتهی به سال ۵۷، استلزام سیاست جهانی و در میان جایگزین‌ها،

- ۸۰.....خمینبسم
- ۸۴.....رژیم اسلامی، چگونگی ایجاد این سایه‌ی شوم
- ۸۵.....پا گرفتن جمهوری زندان، شکنجه، اعدام و اختناق
- ۸۸.....توهم، جزم‌اندیشی، تعلل و انشقاق، نتیجه و آثارشان
- ۹۱.....در تبعید، تکاپو و انفعال
- بخش ۶.....۹۳**
- ۹۳.....کوردستان و جمهوری اعدام
- ۱۰۳.....با کفر می‌جنگیم نه با کورد
- ۱۰۴.....اتحاد و مقاومت خلقی و مردمی، برد مقاومت و ناکامی دژخیمان
- ۱۰۵.....تمهیدات استعمار و طلیعه‌های انشقاق در صفوف مقاومت
- ۱۰۶.....واقعه تلخی در ابهام
- ۱۰۸.....آرامش قبل از توفان
- ۱۱۳.....آغاز حمله‌ی مجدد و گسترده به کوردستان
- ۱۱۵.....بحران حزب دمکرات بعد از کنگره‌ی چهارم
- ۱۱۷.....تقابل نیروهای خط سوم و حزب دمکرات در کوردستان
- ۱۱۸.....شورای شمس و سرنوشت نحله‌های سیاسی- مذهبی کوردستان
- ۱۱۹.....کوردستان، شهرهایش تحت اشغال، کوه‌ها و روستاهایش مأمن
- ۱۲۱.....جنگی مملو از سیاهی و نفرت
- ۱۲۶.....گروه‌های اخلال‌گر
- ۱۲۷.....نسل‌کشی حلبچه نتیجه استعمار و مزدوری در کوردستان
- ۱۲۸.....لیست فیکس و انشعاب
- ۱۲۹.....کومله درگیر بحران
- ۱۳۰.....بحران، بن‌بست و انفعال
- ۱۳۳.....خیزش (راپه‌رین) جنوب کوردستان
- ۱۳۵.....حزب کمونیست کارگری در تضاد با ادعاهایش
- ۱۳۶.....اردوگام‌نشین
- ۱۴۰.....شرق کوردستان، جریانات در مانده و ناتوان
- ۱۴۲.....آنچه ارتجاع و ضد انقلاب است
- ۱۴۳.....نیروی خط سوم در شرق کوردستان
- بخش ۷.....۱۴۵**
- ۱۴۵.....تمایز و تفاوت‌های جنبش آپوبی با جریانات کلاسیک کوردستان
- ۱۵۱.....جنبشی نوین با فرهنگ و ادعایی نوین
- بخش ۸.....۱۷۰**
- ۱۷۰.....جنبش نوین شرق کوردستان

- ۱۷۵..... حزب حیات آزاد کوردستان، پژاک
- ۱۸۸..... تلاش و مبارزه‌ی پژاک و کودار در ۲ مرحله، ۴ عرصه، ۴ مفهوم و ۴ تئوری و مدل آلترناتیو.....
- کودار؛ اتحاد ملت - دموکراتیک و سوسیالیسم دموکراتیک در کنفدرالیسم دموکراتیک با اتکا به خودمدیریتی
- ۱۹۳..... دموکراتیک
- ۱۹۶..... کودار سیستمی منطبق با نیازها و واقعیت ملی - اجتماعی شرق کوردستان.....





## پیش‌گفتار

متن پیش رو حاصل تحقیقات و مطالعاتی است که در طول سال‌های مبارزاتی‌ام، در زمینه مبارزات سوسیالیستی و رهایی ملی انجام داده‌ام. باید اذعان دارم به‌عنوان کسی که در دوران زندگی‌اش، انواع تبعیض‌ها را در زندگی خود و سایر انسان‌ها به‌طور عمیق تجربه کرده است؛ همچنین به‌عنوان یک کورد که وطنش شرحه‌شرحه گشته و موجودیت و هویتش مورد انکار، امحا و آسیمیلاسیون همه‌جانبه و عمیق قرار گرفته است، به‌خوبی با شرایط مبارزه و مسئله‌ی مورد بحث آشنایی دارم. با تمام وجودم ستم ملی را در کنار ستم طبقاتی لمس کرده و مطالبی را که در تاریخ مبارزاتی خلق کورد و سایر خلق‌های تحت ستم دولت - ملت ایرانی صورت گرفته را با توجه به سطح آگاهی و درک از عرصه‌های مبارزاتی مورد تحلیل قرار داده‌ام. به‌عنوان نگارنده این متن، کتاب‌ها و مقالات متعددی درباره‌ی مبارزات فکری، اجتماعی، طبقاتی، سوسیالیستی، آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبی خلق‌های تحت ستم دولت - ملت ایرانی، در یک قرن اخیر را مطالعه کرده‌ام. همچنین در بحث‌ها و گفت‌وگوهای متعددی در زمینه‌ی نقد و بررسی نارسایی‌های این مبارزات در قالب گفتمان چپ شرکت کرده‌ام. نارسایی‌های متعددی را که مانع کسب نتیجه مطلوب این مبارزات بوده را خواننده و شنیده‌ام. ولی علی‌رغم تمامی بحث‌ها و انتقادات وارده از سوی افراد گوناگون دلایلی که من خود به آن‌ها معتقدم و در نظر داشته‌ام را مشاهده نکردم. به باور من دلیل اساسی شکست و ناکامی جنبش چپ در ایران، انکار و یا کم‌اهمیت جلوه‌دادن مسئله‌ی رهایی ملیت‌های تحت ستم دولت - ملت ایرانی از سوی افراد، رهبری و ساختار فکری و سازمانی جریاناتی بوده که در این مسیر گام نهاده‌اند. جریانات چپ در بهترین حالت تنها توجهی حاشیه‌ای به آن داشته‌اند و حتی در چارچوب فرمول مرسوم «تحلیل مشخص برای شرایط مشخص نیز از بیان مسائل طفره رفته‌اند». شرایط اجتماعی و سیاسی ایران را با هر جایی و مکانی که انقلابی در آن صورت گرفته از قبیل، روسیه، چین، آلبانی، کره، ویتنام، کوبا و... تطبیق داده‌اند، غیر از تطبیق با شرایط فرهنگی و اجتماعی ایران و کثیرالمله بودن آن. در بسیاری از موارد به نام چپ برخوردی کاملاً پان‌ایرانیستی در پیش گرفته شده است و بحث از ملیت‌های متفاوت در ایران را جرم

انگاشته‌اند. یکی از اهداف این متن پرده برداشتن از این واقعیت است که اگر تاکنون شاهد انقلابی سوسیالیستی و دموکراتیک در ایران نبوده‌ایم در کنار تمامی نواقص و اشتباهات صورت گرفته ریشه در این واقعیت دارد که جریان چپ، هرگز نگاهی واقع‌بینانه به موجودیت خلق‌های ایران نداشته است. این نقص، نقصی پایه‌ای و کلیدی می‌باشد، نه جزئی و حاشیه‌ای. همچنین معتمد تا این واقعیت پذیرفته نشود و بر اساس آن تلاشی جمعی صورت نگیرد امکان‌هایی و آزادی خلق‌های ایران به وجود نخواهد آمد.

هم‌چنین در این نوشتار سعی خواهیم کرد در حد توان سیر مبارزات چپ و دموکراسی‌خواهی را در برابر ملی‌گرایی وابسته به دولت - ملت سرمایه‌داری و استعمارگر ایرانی در ساختار کلی آن، با خوانندگان عزیز در میان بگذارم. همچنین سعی بر شناساندن مبارزات رهایی‌بخش خلق کورد و بویژه مبارزاتی که جنبش نوین خلق کورد در شرق کوردستان در اواخر قرن بیستم و آغاز قرن حاضر علیه استعمار و استبداد دولت - ملت ایرانی جهت رهایی خود انجام داده است. امیدوارم که به این وسیله سیر مبارزاتی خلق کورد به خلق‌ها، جوامع و افراد غیر کورد شناسانده شود. این دو جریان مبارزه یعنی مبارزات خلق کورد و سایر خلق‌های تحت ستم در ایران کاملاً به هم گره خورده و تلاشی در راستای شناخت متقابل، زمینه‌ی مبارزه‌ی مشترک را بیشتر فراهم خواهد آورد. هدف نهایی من در این نوشتار به هم‌رسانی این دو جریان و ایجاد زمینه و بستر شناخت کافی آن‌ها از همدیگر می‌باشد و این اندک کاری است که می‌بایست انجام داده شود.

در راستای همین هدف متن را به صورت هشت بخش ارائه می‌نمایم. بدون تردید کمی و کاستی‌هایی با توجه به این قاعده که هیچ اثری نمی‌تواند بدون نقص باشد، وجود خواهند داشت. همچنین باید اذعان دارم که این اثر یک آکادمیسین نیست که تمام جوانب تحقیق و تحلیل آکادمیک در آن رعایت گشته باشند. این اثر یک فعال سیاسی و مبارز آزادی‌خواه خلق کورد است که با تکیه بر تجاربی که در عرصه عمل به آن رسیده است، نگاشته شده است. امیدوارم نقد و انتقاد خوانندگان گرامی مرا در ادامه‌ی فعالیت‌های فکری و تئوریک یاری رساند. بخش نخست این متن به دوران مشروطه، پدیدار شدن افکار و گفتمان‌ها، بویژه گفتمان چپ اختصاص داده شده است. در این بخش به تاثیر مبارزات چپ‌گرایانه در دوران مشروطه و پیروزی مشروطه پرداخته شده است. در بخش دوم برجسته شدن گفتمان چپ، مراحل

تشکل‌یابی آن تا دوران رضاخان، شکل‌گیری دولت - ملت ایرانی و نارسایی‌های مبارزات چپ در آن مقطع مورد تحلیل و بررسی قرار داده می‌شود. بخش سوم نیز به پیدایش دولت - ملت در ایران و دیکتاتوری رضاشاه تا عزل وی و برتخت‌نشستن محمدرضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اختصاص دارد. در این بخش از سویی برخورد این دولت با مبارزان چپ و از سویی دیگر هم سنگینی سایه‌ی سوسیال شوونیسم و پان‌ایرانیسم بر این مبارزات مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است. در بخش چهارم به دوران دیکتاتوری محمدرضا شاه و جریانات چپ‌گرای نوین در ۳ دهه‌ی زمامداری او اشاره خواهد شد. در بخش پنجم سرکار آمدن جمهوری اسلامی و قلع و قمع کردن مخالفین از جمله اعضای جریانات چپ و مبارز، همچنین کمی و کاستی‌های این جریانات در آن برهه مورد تحلیل قرار می‌گیرد. بخش ششم نیز به وضعیت جنبش‌های رهایی‌بخش خلق کورد بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و جنایات جمهوری اسلامی در کوردستان اختصاص داده شده. زیرا در این برهه، کوردستان نقشی ویژه را در مبارزات سراسری خلق‌های ایران ایفا نمود. در بخش هفتم تحلیلی بر نارسایی‌های جریانات کلاسیک خواهیم داشت و تفاوت جنبش نوین کوردستان به پیشاهنگی جنبش آپویی را با سایر جریانات بیان خواهیم کرد. بخش هشتم نیز جنبش نوین شرق کوردستان با پیشاهنگی پژاک، کودار و کژار، ضرورت به عرصه آمدن آن‌ها و رویه‌ی مبارزاتی آن‌ها را به‌طور مختصر بیان می‌دارد.



## مقدمه

آیا پس از دو شوک تروماتیک (فروپاشی شوروی و اعدام‌های ۶۷) وارده در دهه‌ی ۹۰ میلادی که ضربات سنگینی بر هم‌گرایی و هم‌یابی احزاب و نیروهای چپ و دموکراتیک وارد آورد، می‌توان پیکره‌ی کلی چپ و دموکراسی‌خواهی ایران را جهت خودیابی و ادامه‌ی راه توان‌مند دید؟ راه برون‌رفت از بحرانی که جریان‌های چپ به آن گرفتارند چیست؟ بخشی از هدف این نوشتار در صدد پیدا نمودن پاسخی به این پرسش‌ها است.

قبل از این که در پی آن باشیم که در میان احزاب و جریان‌های چپ و دموکراتیک، یا به‌طور کلی گفتمان چپ و دموکراسی‌خواهی، ایجاد هم‌گرایی نماییم، ابتدا باید نظری بر سابقه‌ی چپ و دموکراسی‌خواهی در ایران و فراز و نشیب‌های آن بی‌افکنیم. علل ناکامی‌های چپ و دموکراسی‌خواهی در ایران را جستجوی کنیم و آن را واکاوی نماییم. تا در ادامه‌ی مبارزات خود جهت نیل به آزادی و برابری از تکرار اشتباهات آن‌ها جلوگیری نماییم.

اگر چپ‌گرایی و دموکراسی‌خواهی به‌معنای قد علم نمودن و ایستار در برابر نیروهای استیلاگر و انحصارطلب برای ایجاد حیاتی آزاد، برابر و عدالت‌محور برای تمامی جوامع است، باید یادآور شد که تاریخ چند هزار ساله‌ی خلق‌های فلات ایران مملو از این تلاش‌ها است. یعنی بیشتر از عمق استبداد و استثمار نظام‌های ظالم در تاریخ ایران، این فرهنگ عدالت‌خواهی و مساوات‌طلبی است که دارای ریشه‌های عمیق تاریخی و اجتماعی در میان این خلق‌ها و جوامع است.

در عین حال چپ بر اساس نظریه‌های معاصر، به‌ویژه آیین علمی مارکس، انگلس و لنین، عبارت است از تشکلیابی نیروهای مبارز و مقاومت‌گر جامعه در قالب جنبش‌های سوسیالیستی، کمونیستی، کارگری، صنفی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، برای درهم شکستن استبداد، استثمار، انحصار و استثمار نیروهای چپاول‌گر سرمایه‌داری، جهت ایجاد جامعه‌ای آزاد، دموکراتیک و سوسیالیستی. همچنین حق تعیین سرنوشت و رهایی ملت‌های تحت ستم، نیز در این تعریف بلند بالا جای می‌گیرد.

نمی‌توان کلیه جریاناتی را که تحت عنوان چپ در ایران به مبارزه پرداخته‌اند در یک دسته

قرارداد و تعریفی کلیشه‌ای از موضوع ارائه کرد. لازم است که آن را به صورت یک جریان انقلابی و دموکراتیک و جریانی با دیدگاه و عملکرد سوسیال شوونیستی بررسی کرد. جریانی فرصت‌طلب که در پی تحریف گفتمان چپ بوده و بخشی از تلاش‌های مبارزان را به انحراف کشانده است. (از این پس به جای عنوان چپ و دموکراسی خواهی، از اصطلاح چپ استفاده می‌شود. البته با همان بار معنایی دموکراسی خواهی و برابری، چرا که دو اصطلاح (چپ و دموکراسی) اساساً مکمل یکدیگرند).

نمی‌توان تشکل یا جریانی چپ را در تمام ادوار تاریخ معاصر ایران پیدا کرد که کاملاً منطبق با رویکردهای انقلابی و یا برعکس هم‌راستا با رویکردهای شوونیستی و اپورتونیستی شکل گرفته باشد. به واقع در تمام جریان‌ها این دو رویکرد به صورت مختلط وجود داشته‌اند. اما می‌توان تشخیص داد که در کدام سازمان و تشکل کدام یک از این دو نگرش اولویت داشته است؟ دو خط‌مشی متضاد در درون جنبش چپ به موازات همدیگر پیش رفته‌اند. از یک‌سو پابندی، مقاومت، قهرمانی و صداقت و از سوی دیگر گرایش‌های راست‌گرایانه، تجدیدنظرطلبی، وادادگی و تسلیمیت پا به پای هم در فراز و نشیب بوده‌اند.

# بخش ۱

## مشروطه، زایش گفتمان‌ها

قبل از جنبش مشروطه، در اواخر قرن سیزدهم خورشیدی و پایان قرن نوزدهم میلادی، از طریق کارگرهای ایرانی که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها را کارگران آذربایجانی و گیلانی تشکیل می‌دادند و برای کار و تامین معیشت به مناطق قفقاز و به‌ویژه باکو مهاجرت کرده و در صنایع نفت آن‌جا مشغول به کار بودند از مبارزات جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی آنجا متأثر شده و مفاهیم چپ و سوسیالیستی از این طریق وارد فضای فکری، سیاسی و اجتماعی خلق‌های تحت ستم ایران شد.

البته طرح مفاهیمی مانند آزادی‌خواهی، مساوات‌طلبی و عدالت‌خواهی و قانون‌مداری سابقه‌ای درینه‌تر داشت. چند دهه قبل از طرح مفاهیمی مانند سوسیالیسم و کمونیسم از سوی روشنفکرانی مانند میرزا ملکم خان، فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی مفاهیم گفته شده وارد فضای سیاسی، اجتماعی و روشنفکری ایران گشته بود. البته نمی‌توان آن‌ها را جزو جریان چپ با محوریت اندیشه‌ی مارکسیستی قرارداد. هر چند در این دوره مطالبی نیز درباره‌ی عدالت اجتماعی و برابری وجود داشته باشند.

در واقع هر یک از این گرایش‌ها و تمایلات، باتمام جوانب ضد استبدادی، امپریالیسمی و ضد ارتجاعی خود، مشی‌ای راست‌گرایانه را نمایندگی می‌کردند که نقش بنیان‌گذار ناسیونالیسم سکولار و مذهبی ایران را داشته‌اند. می‌توان گفت هر یک در تکوین ملی‌گرایی و به سرانجام رساندن پروسه‌ی دولت - ملت ایرانی سهمی را بر عهده گرفته‌اند، هرچند گرایش‌ها متفاوتی هم داشته باشند. مرکز فعالیت آن‌ها نیز بیشتر تهران، به مثابه مکان و مرکز تکوین ملی‌گرایی ایرانی در آن ایام می‌باشد.

میرزا ملکم خان تفکرانی لیبرالی داشته و بیش از ضدیت با استعمار غرب، استبداد داخلی را نشانه گرفته. او خواستار حکومتی بر بنیان قوانین لیبرالیستی غربی بوده و شاید یکی از دلایل غرب‌گرایی و شرق‌ستیزی امروز در میان کثیری از ایرانیان به همین دیدگاه‌ها برمی‌گردد.

فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی بیشتر استعمار و امپریالیسم را نشانه گرفته‌اند و نقدشان به استبداد داخلی بیشتر به این مضمون بوده که با شیوه‌های سنتی و ایلی حکومت‌داری و اداره‌ی کشور در ایران، نمی‌توان در مقابل استعمار غرب مقاومت کرد و استقلال ایران را حفظ نمود. برای حفظ اقتدار ایرانی باید تحولات جدی را درپیش گرفت. سودای ایرانی قدرتمند در برابر رقبای جهانی و منطقه‌ای ریشه در این نوع‌گرایش ناسیونالیستی ایرانی دارد. سیدجمال‌الدین اسدآبادی سعی در انطباق اسلامیت و ایرانیت با تعابیر عصر و ایجاد نوعی معاصریت در این رابطه داشت. همان اسلام سیاسی که هنوز هم جریان ملی - مذهبی ایرانی از آن تغذیه می‌نماید و نظام جمهوری اسلامی ریشه در این تفکرات دارد. سیدجمال‌الدین و پیروانش بر این اعتقاد بوده‌اند که ایران، شرق و اسلام را با تحول و خودتطبیق‌دهی با پیشرفت زمان، می‌توان از استعمار غرب رهایی بخشید و از وابستگی تمام و کمال مصون نگه داشت.

البته به غیر از روشنفکران مزبور، ماموران دولتی‌ای که برای به انجام رساندن وظایف محوله به عثمانی و اروپا می‌رفتند و از نظم نوین آن‌جا متأثر می‌گشتند، هستند کسانی که خواهان تقلید از این نظم برای رهایی ایران بودند. می‌توان در میانشان به سرشناس‌ترین آن‌ها - میرزا حسین خان سپهسالار - اشاره کرد. همچنین بازرگانان و سیاحینی نیز هستند که در آن مقاطع به اروپا و غرب سفر کرده‌اند. آنان نیز در انتقال اندیشه‌ی مدرنیته‌ی اروپا و غرب به ایران نقش داشته‌اند. از میان این افراد می‌توان به میرزا «محمدعلی محلاتی» معروف به «حاج سیاح» اشاره کرد. حاج سیاح، شرح حال سفرهای خود به اقصی نقاط اروپا، آمریکای شمالی، شرق دور (ژاپن، چین و...) و هندوستان را در دو اثر با عناوین «سفرنامه‌ی حاج سیاح» و «خاطرات حاج سیاح»، به رشته تحریر درآورده است. این آثار که بازگویی پیشرفت‌های اروپا، آمریکای شمالی و شرق دور در آن دوران است بر فضای روشنفکری، سیاسی و فرهنگی شهرهای بزرگ ایران در آن زمان موثر افتاد.

هم‌چنین نگاشتن رساله‌هایی نظیر «شیخ و شوخ» و «دستورالاعقاب» ضمن مقایسه‌ی وضع سنتی ایران در دوران قاجار با پیشرفت و مدرنیزاسیون در جهان، در انتقال اندیشه‌ی مدرنیته‌ی غربی به ایران ایفای نقش نموده‌اند. بدون تردید این دولتمردان، بازرگانان و سیاحین نیز مانند روشنفکران مورد اشاره دارای جایگاه و منزلت اجتماعی و طبقاتی بوده‌اند و نمایندگی



گرایش‌های راست‌گرایانه جهت تکوین ملی‌گرایی ایرانی که همانا بازتولید و روزآمد نمودن بافتار و ساختار قدرت سنتی ایرانی در قالب دولت - ملت مدرن بوده را بر عهده داشته‌اند.

لازم به ذکر است که این تفکرات در مراحل بعدی بر گفتمان چپ در ایران نیز تاثیر گذاشته و آن را به برخی از ویژگی‌های ناسیونالیستی و شوونیستی آلوده ساخته است. زیرا از دل همین تفکرات ماقبل مدرنیته است که اندیشه ناسیونالیستی مرکز محور و تک‌گرای ایرانی متولد می‌شود. یک ناسیونالیسم هراسناک از مینی‌مال شدن و خورده شدن توسط نیروهای برتر و اتحادی زوری در برابر جهانی بزرگ و قوی در ایران به وجود می‌آید. دولت - ملت آمرانه‌ی ایرانی به عنوان دوی تمامی دردها معرفی می‌گردد. تاثیر این اندیشه بر مبارزات رهایی خلیج‌های ایران از انقلاب‌های دموکراتیک و سوسیالیستی جلوگیری نموده است.

نگاه مختصر به این دوره به منظور پیش‌درآمدی جهت تسهیل در تفهیم تحلیلی است که در ادامه‌ی نوشتار به آن پرداخته می‌شود و اگر این مسائل از سوی گفتمان چپ و دموکراسی‌خواهی در ایران، مورد نقد و بررسی قرار نگیرد، بدون تردید دور باطلی را در پی خواهد داشت. یعنی با وجود صرف نیرویی بسیار در مبارزه، ناکامی و ناامیدی را همچنان به دنبال خواهد داشت.

## عصر جدید یا دوران مدرن

البته که تلاش برای تقلید و الگوبرداری از غرب و نظام سرمایه‌داری در ایران، به نیمه‌ی نخست قرن ۱۹ برمی‌گردد. به زمانی که فتح‌علی‌شاه قاجار در جنگ‌های ایران با روسیه متحمل شکست‌هایی اسفبار گردید و منجر به انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمانچای و واگذاری بخشی از کشور ایران به روسیه گشت.

ولیعهد، عباس میرزا و قائم مقام فراهانی در دارالسلطنه‌ی تبریز، دلیل شکست ایران را سنتی بودن ساختار دفاعی و نظامی کشور دیدند و چاره را در مدرن‌سازی و تجهیز ارتش و قوای ایران به فنون و ادوات پیشرفته دیدند. به همین دلیل در پی برقراری روابطی سیاسی و نظامی با کشورهای اروپایی، به‌ویژه فرانسه، برآمدند. البته از زمان صفویه به بعد روابط ایران با اروپا برقرار گشته بود، ولی بدلیل موقعیت ژئوپولیتیک ایران بعنوان یک مسیر ترانزیتی بین آسیای دور و اروپا، روابط بیشتر تجاری و ترانزیتی بودند.

روابط ایران با اروپا در دوران جدید بیشتر به مسائل نظامی و سیاسی مربوط بود و به منظور استفاده و بهره‌مندی از پیشرفت‌های کشورهای اروپایی بویژه فرانسه و بریتانیا در زمینه‌ی فنون و تاسیسات نظامی بود. روابط ایران و اروپا ابتدا با کشورهای پرتغال و ایتالیا و بعدها با هلند و انگلستان برقرار شد. هنوز ایران روابط گرمی با فرانسه نداشت و گاهی در رقابت‌های بریتانیا و فرانسه، ایران از انگلیس جانب‌داری می‌کرد. ایران در این دوره برای مقابله با روسیه از هر دو دولت انگلیس و فرانسه درخواست کمک و مساعدت نمود. دولت انگلیس به درخواست ایران بی‌اعتنایی نشان می‌دهد. در نتیجه ایران به ایجاد رابطه با فرانسه گرایش پیدا می‌کند. برقراری رابطه با فرانسه گامی تازه و سخت بود. تا جایی که وقتی نامه‌ی ناپلئون در سال ۱۸۰۴ در جواب نامه فتحعلی شاه که در سال ۱۸۰۳ به ناپلئون نگاشته بود، به دربار ایران می‌رسد، طبق داده‌های تاریخی بدلیل عدم وجود مترجم در آن زمان برای زبان فرانسه، با مشکل مواجه می‌شوند.

در دوره‌ی روابط با فرانسه و در چارچوب توافقات فی‌مابین، تعدادی از جوانان را برای آموزش نظامی و یادگیری فنون جدید به اروپا فرستادند. در میان این افراد می‌توان به کسانی مانند حاجی بابا، میرزا صالح شیرازی کازرونی، میرزا سیدجعفر، میرزا رضا و محمد علی چخماق‌ساز اشاره کرد. همچنین تعدادی پرسنل نظامی فرانسوی برای آموزش نیروهای نظامی به ایران آمدند، ایران نیز جهت تطبیق شرایط داخلی با نظام جدید و پیشرفت‌ها اروپایی اصلاحات اداری و سیاسی را در سطحی محدود آغاز کرد. البته در آن مقطع هدف تنها الگوبرداری و به‌رمندشدن از پیشرفت‌های نظامی و صنعتی اروپا بود و جوانانی را که از طرف دولت به آن‌جا فرستاده می‌شدند با هدف یادگیری فنون نظامی و مکانیکی بود نه نوآوری‌های فکری، سیاسی و اجتماعی در اروپا. برای نمونه هنگامی که کتاب رنه دکارت توسط یک شخص یهودی به فارسی ترجمه شد، با فتوای علمای اسلامی روبه‌رو شده و به دستور دولت وقت آن را سوزاندند تا تعابیر نوین اروپایی به اندیشه‌ی فرد و جامعه‌ی ایرانی رسوخ نکند. می‌توان گفت اصلاحات دوران عباس میرزا و قائم‌مقام فراهانی که بر محوریت دارالفنون و دارالترجمه در حال اجرا بود، صرفاً الگوبرداری و آموزش در فنون نظامی، مکانیکی و صنعتی بود. ترجمه آثار اروپایی هم مطابق با این نیاز صورت می‌گرفت. جایی برای اندیشه و تفکر اروپایی و روشنگری در این زمینه وجود نداشت. هدف ساخت دولتی قوی در ایران جهت

مقابله با دشمن شمالی، یعنی روسیه و دشمن غربی، عثمانی بود.

البته دولت قاجار نمی‌توانست در درازمدت به همین وضع ادامه دهد و بسیاری از اشخاصی که با هدف کسب رموز دولت‌داری و تربیت نیروی لازم جهت نیازهای داخلی به اروپا فرستاده می‌شدند، با پیشرفت‌های فکری در زمینه‌ی اندیشه سیاسی، اقتصاد، جامعه و مدیریت در آن‌جا آشنا می‌شدند. در حالی که در ایران روزبه‌روز بر فساد و سوءمدیریت افزوده می‌شد، دیدن این ناکارآمدی‌ها و مقایسه آن با اروپا باعث طرح افکار نوین در ایران می‌گشت. در دوران زمامداری ناصرالدین‌شاه یعنی نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، ایرانیان به اروپا رفته با افکار اندیشمندان اروپایی از قبیل، ژان ژاک روسو، ولتر، منتسکیو و ... آشنا می‌شدند و نسبت به بازطرح و نشر آن‌ها اقدام می‌نمودند. همین امر باعث به وجود آمدن ریشه‌های گفتمان مشروطیت گردید و جامعه را به سوی نهادینه‌شدنی نوین سوق داد. ایجاد مجامع و جمعیت‌های نوین جهت ارائه، گفت‌وگو، بسط و سازماندهی این تفکرات برای به چالش کشیدن استبداد در ایران از نتایج این دگردیسی است. فراموش‌خانه، مجمع آدمیت، انجمن مخفی، مجمع غیبی، کمیته‌ی انقلابی و ... عنوان‌هایی بودند که در آن زمان بر محافل و مجامع مخالف حکومت شاهنشاهی و نظام سنتی گذاشته شده بودند.

روزنامه‌ها و نشریاتی مانند صوراسرافیل، قانون، ایران نو، آموزگار، حبل‌المتین و... نیز به نشر این اندیشه‌های نو می‌پرداختند. جنبش‌هایی از قبیل جنبش تنباکو که شاه را مجبور به عقب‌نشینی کرد، اوج این مرحله بود. بعد از مرگ ناصرالدین شاه و در زمان مظفرالدین شاه این اعتراضات و مطالبات نوین بیشتر اوج یافت. روشنفکران نوینی پا به عرصه گذاشتند، جراید تازه‌ای انتشار یافتند و جنبش دامنه‌دارتر گشت.

در سال‌های نخست قرن بیست، گفتمان چپ و سوسیالیستی نیز به جمع گفتمان‌های موجود در فضای سیاسی ایران افزوده شد. نسلی نو از روشنفکران مبارز متأثر از افکار و اندیشه‌های مارکس، انگلس و لنین وارد فعالیت شده و بر جنبش مشروطیت تاثیر گذاشتند. در میان این مبارزین روشنفکر چپ و سوسیالیست می‌توان به کسانی مانند، اسدالله غفارزاده، اوتیس سلطان‌زاده و حیدرخان عمواغلی اشاره کرد. همچنین می‌توان به نشریات مجاهد، مساوات و ملانصرالدین اشاره کرد که بازتاب‌دهنده‌ی نظریات این جریان بودند. می‌توان گفت

فضای فکری و سیاسی ایران از حاکمیت یک گفتمان بیرون آمده و از این دوران به بعد شاهد یک فضای چند گفتمانی هستیم.

## طلوع گفتمان چپ

کانون‌های نخستین بسط و توسعه‌ی گفتمان چپ در ایران به مرکزیت آذربایجان و گیلان شکل می‌گیرد. که حاصل مرادده‌ی کارگران آذربایجانی، ارمنی و گیلانی، با آذربایجان تحت حاکمیت روسیه بود. کسانی که به جهت نبود کار و معیشت و رکود و قحطی پیش آمده در ایران به آن‌جا مهاجرت می‌کردند تا در صنایع نفت باکو و سرمایه‌داری صنعتی نوپای روسیه مشغول فعالیت شوند. این افراد زحمت‌کشانی بودند که در حکومت مطلقه‌ی قاجار مورد استثمار شدید قرار گرفته و از لحاظ اتنیکی و ملی نیز از سوی ناسیونالیسم نوپای ایرانی فارس محور تحت فشار بودند. (هرچند که قاجارها خود ترک‌تبار باشند، تغییری در مسئله ایجاد نمی‌کند. همان‌طور که رضاشاه مازندرانی است و سیدعلی خامنه‌ای نیز آذربایجانی است. سنت قدرت ایرانی به مرکزیت اتنیکی فارس شکل گرفته است، نوع باستان‌گرایی و امروزی آن فرقی ندارد. طبقات فوقانی خلق‌های ایران برای سهمیم شدن در قدرت به راحتی آن را قبول کرده‌اند و نقش مزدوری را برعهده گرفته‌اند. شاهدیم که در میان روشنفکران چپ و راستی که از میان سایر خلق‌های ایران برخاسته‌اند و خاستگاه طبقاتی آریستوکرات داشته‌اند، همیشه شخصیت‌هایی پان‌ایرانیست وجود داشته‌اند. چون از دید این اشخاص رسیدن به مقام و منزلت و زندگی‌ای بهتر در گرو این‌همانی و شباهت‌یافتن به قدرت است).

گفتمان چپ در اواخر قاجار و بحبوه‌ی انقلاب مشروطه نضج گرفت. ولی نقطه ضعف اساسی در حلقه‌ی نخست جریان چپ در ایران ناتوانی در امر نظریه‌پردازی و پایین بودن سطح دانش تئوریک و علمی بود. آن‌ها فاقد توان ترجمه آثار چپ جهانی و درک مستقیم این تفکرات بودند و هم‌راستا با آن از قدرت سازمان‌دهی و سازمان‌یابی هم برخوردار نبودند. تنها برخی از اندیشه‌ها به صورت شفاهی منتقل می‌شد و قابلیت سازماندهی نداشت. با تمام این ضعف‌ها نیز به زمینه و بستر رشد این تفکرات مبدل شدند و خیل عظیمی از روشنفکران آذربایجانی و قفقازی را به خود جذب نمودند.

این روشنفکران برخلاف حلقه‌ی اول نه از طبقات پایین، بلکه از طبقات خرده‌مالک، خرده بورژوا و حتی فتودال - آریستوکرات بودند. البته هرچند که خود کارگر نبوده ولی برای ارتباط، سازمان‌دهی و درک وضعیت زحمت‌کشان با مراکز کارگری در باکو و روسیه مرابوده داشتند و تا حدودی با رنج‌ها و مصیبت‌های افشار زحمت‌کش آشنایی پیدا کردند. این قشر روشنفکر نیز، مانند زحمت‌کشان و کارگران ایرانی مهاجر در باکو و روسیه، از آذربایجان و مناطق شمالی ایران بودند. البته کارگران و روشنفکران این دوره اغلب آذربایجانی بودند. در میان این طیف از روشنفکران می‌توان به حیدرخان عموآوغلی (ارومیه)، آوتیس سلطان‌زاده (مراغه)، احسان‌الله‌خان دوستدار (مازندران)، اسدالله غفارزاده (اردبیل) اشاره کرد.

یکی دیگر از تفاوت‌های این قشر روشنفکر چپ، با سایر روشنفکران دوره مشروطه، اعتقاد آن‌ها به تشکیل شاخه‌های نظامی و مبارزات نظامی بود. آن‌ها بر این باور بودند که نمی‌توان بدون داشتن نیروی نظامی و مبارزه مسلحانه استبداد ایران را وادار به تغییر کرد. در کنار ضدیت با استبداد و ارتجاع به مخالفت با امپریالیسم نیز می‌پرداختند و حتی بیش از استبداد حملات آن‌ها متوجه امپریالیسم بود. در این زمینه و در انتقال مفاهیم ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی به مردم نقش ارزنده‌ای ایفا نمودند. توان نظریه‌پردازی، ترجمه‌ی آثار چپ و توان سازمان‌دهی یکی دیگر از نقاط قوت این طیف از روشنفکران بود. آن‌ها توانستند برخی از خلاءهای مبارزاتی را در صفوف زحمت‌کشان را پر نمایند.

یکی از نقاط ضعف این روشنفکران همانا محصور ماندن یا گرفتار آمدن در دام تفکرات پوزیتیویستی بود که به‌طور کلی گفتمان چپ در سطح جهان به آن دچار بود. تفکراتی که گاهی منجر به عدم شناخت صحیح از واقعیت و موقعیت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خلق‌های ایران می‌شد. گاهی اوقات به چپ‌گرایی افراطی و گاهی اوقات به پوپولیسم و اپورتونیسیم منجر می‌شد. مشکل دیگر باقی ماندن در چارچوب تصمیمات اترناسیونال سوم (کمیترن) و عدم استقلال در مسائل سیاسی و اجتماعی بود.

از دیگر تهدیدهای این دوره می‌توان به آلوده شدن گفتمان چپ به نظریات و تفکرات پان‌ایرانیستی اشاره نمود. با اضافه شدن برخی از مراکز قدیمی ناسیونالیسم و باستان‌گرایی ایرانی مانند مشهد خراسان و تهران به مراکز فعالیت چپ و سوسیالیست‌ها در ایران شاهد حلول این تفکرات در درون گفتمان چپ هستیم. البته منظور این نیست که در این

مکان‌ها(مشهد و تهران) پتانسیل چپ وجود نداشته و یا باز کردن این حوزه‌های فعالیت از سوی چپ اشتباه بوده، بحث از یک ناخودآگاه جمعی است که بر فرد و جامعه‌ی این مناطق سستی حامل ناسیونالیسم ایرانی مستولی گشته است. جریان چپ در ورودش به این دو شهر(مشهد و تهران) از آغشته گشتن به پان‌ایرانیسم مصون نماند و از این مرحله به بعد این آغستگی مانع بزرگی بر سر راه موفقیت چپ در ایران بوده است. هرچند که این روشنفکران فارس تبار نبودند ولی به پان‌ایرانیسم فارس‌گرایانه مبتلا گشتند. هم‌چنان که پان‌ایرانیست‌های راست‌گرای نسل پیشین مانند میرزاملکم خان ارمنی، آخوندزاده آذری و سیدجمال‌الدین اسدآبادی اصالتاً فارس نبودند.

از جوانب نامطلوب پوزیتیویسم رویکرد دترمینیستی می‌باشد. طبق نظریه‌ی دترمینیسم تاریخی که مارکسیسم به آن معتقد است، بایستی ابتدا مقطع سرمایه‌داری به وقوع می‌پیوست تا آن که زمینه‌ی ورود به سوسیالیزم و بعداً کمونیسم فراهم می‌شد. از نظر بسیاری از افراد و نیروهای چپ این دوره، تشکیل ایران واحد در قالب دولت - ملت با کوتاه کردن دست استبداد، ارتجاع و امپریالیسم، یک ضرورت قطعی بود و موضوعی جبری. برای مثال محمدتقی بهار(ملک‌الشعرا) در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران، می‌گوید: برای تسریع در پیاده نمودن سرمایه‌داری به عنوان بستر و زمینه‌ی لازم برای رسیدن به سوسیالیسم ناچار بودیم با راست‌گرایان و بورژوازی ملی و سایر نیروهای ضد امپریالیسم در حزب دمکرات، در برابر حزب اعتدالیون محافظه‌کار که ترکیبی از آخوندهای مرتجع و اشرف طرفدار استبداد بودند، ائتلاف و همکاری نماییم.

نمونه‌ی دیگر، نامه‌نگاری احسان‌الله‌خان دوستدار به رضاخان است. او که به‌عنوان یک چهره‌ی چپِ رادیکال جنبش جنگل در مقابل میرزا کوچک‌خان شهرت داشت، در نامه‌ی خود از رضاخان به‌عنوان ناجی ایران یاد کرده و به او توصیه می‌نماید که شما(رضاخان) هم باید مثل مصطفی کمال آتاترک که ترکیه واحد را تشکیل داده، ایران واحد را تشکیل بدهید. حیدرخان عموآوغلی نیز برخلاف اوتیس سلطان‌زاده که ایران را کثیرالمله می‌دانست، نگرش تک‌ملتی بودن ایران را قبول داشته و حتی گفته می‌شود که روابطی بین او و اتحاد و ترقی، به‌ویژه انور پاشا(یکی از سه رهبر اتحاد و ترقی در کنار طلعت پاشا و جمال پاشا که مسئول قتل عام بیش از یک میلیون ارمنی شدند) از رهبران ترک‌های جوان وجود داشته است.

این جا ما به نیت آن‌ها نمی‌پردازیم ولی واقعیت را به صرف چپ بودن آن‌ها نمی‌شود انکار کرد. آن چه که تحلیل می‌شود رویکردها و عملکردهای آن دوره است. البته با توجه به مقطع زمانی‌ای که در آن قرار داشته‌اند و تمایز آن با زمان اکنون را هم در نظر می‌گیریم. منظور تحلیل نارسایی‌های تئوریک، سیاسی و ایدئولوژیک است که راه را بر انحرافات می‌گشاید. حال هر چقدر هم که نیت فرد پاک باشد نمی‌شود در مورد اعمال او با اعماض برخورد کرد. همان طور که لنین هم می‌گوید: راه جهنم از روی سنگ فرش‌های نیت پاک می‌گذرد.

اندیشه‌های ناسیونالیستی و پان‌ایرانیستی چنان در ذهن این افراد ریشه دوانده بود که حتی بعدها به متمم قانون اساسی مشروطه در مورد تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و همچنین نظریه‌ی حق تعیین سرنوشت ملت‌ها که کاملاً منطبق با واقعیت اجتماعی و کثیرالمله بودن ایران بود، توجهی نکردند. شاید اگر این توجه را به این موارد قانونی می‌شد، احتمال داشت که انقلاب مشروطه به تمام معنا در ایران به انجام برسد و نیمه‌تمام نماند. چون ما بر این اعتقادیم که انقلاب مشروطه هرگز به اهداف خود دست نیافت و بر این مبنا ناتمام مانده است.

همان طور که پیش‌تر به آن پرداخته شد، حلقه‌ی اول چپ در ایران از طریق کارگرهای گیلانی و آذربایجانی به مرکزیت این دو منطقه شکل گرفت. همچنین به این موضوع هم اشاره کردیم که در مرحله‌ی دوم چپ تشکل یافته به مرکزیت خراسان (مشهد) و تهران شکل گرفت. خراسان هم از دیرباز یعنی قبل از فردوسی و بعد از آن مرکز افکار شعوبیه و ناسیونالیستی بوده است. تهران نیز در دو قرن اخیر مرکز تکوین ناسیونالیسم دولت-ملت ایرانی شده است. این امر باعث شده که چپ ایرانی به افکار و امیال شوونیستی و ناسیونالیستی ایرانی آلوده گردد. جریان چپ ایرانی هرگز موفق به تحلیل این مسائل نشد و تدابیر لازم را در برابر آن اتخاذ نکرد و نخواست این واقعیت را قبول نماید که بدون حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در ایران، هیچ‌شأنی برای پیروزی چپ و وقوع انقلاب‌های دموکراتیک و سوسیالیستی در ایران وجود ندارد. این موردی بود که چپ مرکزگرای ایرانی به هیچ‌وجه به آن علاقه نشان نداد و در قبالش ساکت ماند.

اگر برخی اوقات از سوی جریان‌های خارج از مرکز و تعدادی از روشنفکران غیر فارس نسبت به این موارد اعتراضاتی صورت گرفته جریان چپ مرکزگرا و شوونیست ایرانی بسیار بدتر از ناسیونالیست‌های افراطی ایرانی به این جریان‌ها و اشخاص هجوم آورده و آن‌ها را به

تجربه‌طلبی و جداسری متهم کرده‌اند. در بهترین حالت اگر توجهی هم به مسائل سایر خلق‌های ایران شده از سر دل‌سوزی و ترحم بوده، نه نگاهی واقع‌بینانه در راستای چاره‌یابی آن. این نوع برخورد و نگرش‌های مرکز‌گرایانه راه را بر ظهور و تقویت جریان‌های راست‌گرا در مناطق غیرفارس و غیر شیعه گشوده است. البته مبارزین چپ در دوران مشروطیت و پس از آن تا حدودی این ناچاری را داشتند که فعالیت‌های خود را معطوف به تهران کنند، چرا که مرکز نهادهای استبداد هم آنجا بود، ولی می‌توانستند از آلوده شدن به شوونیسم پرهیز کنند و مسائل و مشکلات سایر خلق‌های تحت ستم ایران را نیز به حاشیه نرانند.



## بخش ۲

### تشکل یافتن چپ در ایران، در موازات با جنبش مشروطیت

#### اجتماعیون - عامیون، اولین تشکل

اولین تشکل چپ در ایران حزب اجتماعیون-عامیون که ترجمه سوسیال دموکرات، می‌باشد. (اجتماعیون-عامیون ترجمه‌ی سوسیال دموکرات است و این سازمان تحت تاثیر تفکرات حزب سوسیال دموکرات روسیه قرار داشت) در واقع برای مهار کردن حساسیت‌های جامعه سستی - مذهبی آن دوره، به جای عناوینی مانند سوسیالیسم، دموکرات و کمونیست، عنوان اجتماعیون - عامیون را انتخاب نموده‌اند. که هم حساسیت برانگیز نباشد و در همان حال به گوش مردم هم آشنا بیاید و به قول امروزی‌ها بومی‌سازی شود. اجتماعیون - عامیون از حزب سوسیال - دموکرات روسیه و به خصوص شاخه‌ی آذربایجان آن به مرکزیت باکو یعنی جمعیت «همت» تأثیر پذیرفته بود. گیلان - رشت، آذربایجان - تبریز و تهران سه حوزه‌ی فعالیتی آن بودند که در هر یک از آن‌ها شعبه‌ای ایجاد گشته بود و در کنار دیگر مبارزان با استبداد و امپریالیسم در حال مبارزه بودند، در این دوره هنوز مرزبندی‌های گفتمانی به طور کامل مشخص نگشته بودند. زیرا چپ‌ها معتقد بودند برای مبارزه با استبداد و استعمار باید با بورژوازی ملی، مالکان و خرده‌مالکان مخالف استبداد وحدت مقطعی داشت. در این دوره عنوان مجاهد برای مبارزین مشروطه از چپ، راست و مذهبی به کار گرفته می‌شد و جنبه‌ای صرفاً مذهبی نداشت.

اجتماعیون - عامیون که هیچ‌گاه به طور رسمی در ایران نتوانست فعالیت داشته باشد، ولی با فعالیت‌های خود بخصوص شاخه‌ی آذربایجان آن که مرکزیت آن عنوان جمعیت غیبی را برگزیده بودند، نیرویی موثر در پیش‌برد اهداف مشروطه محسوب می‌شد. حتی بعد از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه با ترغیب روسیه و در حالی که مشروطه در تهران سقوط کرده بود، جایی که با جان‌فشانی مبارزه کرد و بعد از چند ماه محاصره تسلیم نشد و همچنان

به مقاومت خود ادامه داد آذربایجان بود. آذربایجان نه تنها تسلیم نشد که با مقاومت خود برای سایر نیروهای انقلابی نیر الهامبخش شد. تا بار دیگر با پیش روی به سوی تهران با فرمان دهی ستارخان و باقرخان در آذربایجان، از لرستان و بختیاری با سرکردگی سردار اسعد بختیاری و نیروهای شمال به فرماندهی بیروم خان ارمنی دوباره تهران توسط مشروطه خواهان فتح و مجلس دوم دایر گردد.

کسانی مانند علی مسیو، ستارخان و باقرخان از فعالان و شخصیت‌های برجسته‌ی مقاومت تبریز و اجتماعيون - عاميون بودند. طبق گفته‌ی احمد کسروی در دوران محاصره‌ی تبریز تنها یارمحمدخان کرمانی و یارانش برای مشارکت و حمایت از مقاومت به تبریز آمدند. بعد از سقوط استبداد صغیر و پیروزی دوباره مشروطه، مبارزین واقعی مشروطه توسط پیرم‌خان و صمصام‌السلطنه هریک به نوعی تصفیه گشتند. ستارخان در یک درگیری که سیصد تن از یارانش در آن کشته شدند، زخمی می‌شود. بعد از این واقعه او منزوی شده و در اثر همان جراحت زندگی را به درود می‌گوید. باقرخان نیز منزوی گشت و در هنگام مهاجرت در مرز قصرشیرین خود و ۱۷ تن از همراهانش کشته شدند. علی موسیو نیز بی‌تاثیر شده و او را مسموم نمودند. حیدرخان عموآوعلی نیز متواری و تبعید گشت. به این ترتیب نیروی‌های موثر در پیروزی انقلاب مشروطه، توسط دولت مرکزگرایی که صمصام‌السلطنه در صدر آن بود و با همکاری برخی از عواملش مانند بیروم خان تصفیه گشتند. نیروهای چپ آذربایجان که با جریان چپ مرکزگرا تضاد واقعی داشتند ضربه مهلکی خوردند. اما شعبه‌ی تهران اجتماعيون - عاميون که برخلاف شعبه‌ی تبریز و رشت به بیماری مرکزگرایی آلوده شده بود بطور نسبی مصون ماند. به جرات می‌توان گفت بعد از این دوران شاهد رشد مرکزگرایی، پان‌ایرانیسم و سوسیال‌شوونیسم در لوای چپ در سطح ایران تا به امروز بوده‌ایم.

در دوره‌ی دوم مجلس مشروطه، چپ‌های شعبه‌ی تهران اجتماعيون - عاميون، با ملی‌گرایان ضد امپریالیسم در حزب دمکرات در برابر حزب اعتدالیون که از روحانیون و سلطنت‌طلبان محافظه‌کار تشکیل شده بود ائتلاف کردند. این ائتلاف به دلیل اعتقاد به لزوم وجود نظام سرمایه‌داری پیش از سوسیالیسم بود. بر این مبنا سوسیالیست‌ها می‌توانند بطور تاکتیکی و مقطعی با عناصر راست همکاری کنند. از طرف دیگر نیروهای چپ و راست هر دو به زعم خود در برابر نیروهای ارتجاع، به‌خصوص ارتجاع دینی با توجه به دیدگاه‌های

ماتریالیستی‌شان، موضعی نزدیک به هم داشتند. همچنین این نیروها برای ماندن و تاثیرگذار بودن در مجلس به همدیگر احتیاج مبرمی داشتند و لازم بود که از همدیگر حمایت به عمل آورند. تحت عناوین سوسیالیسم و کمونیسم امکان مبارزه با اعتدالیون وجود نداشت. زیرا در ماده پنجم قانون مشروطه هرگونه مرام اشتراکی در ایران ممنوع اعلام شده بود.

البته هرچند که چپ‌ها و مشخصاً اجتماعيون - عاميون نتوانستند در مجلس اول و دوم با همان عناوین جایی بگیرند، ولی در خارج از مجلس واحدها و کمیته‌هایی برای از میان برداشتن عوامل مخرب دولتی و افراد مزاحم بر سر راه انقلاب، با عناوین کمیته انقلابی و کمیته مجازات تشکیل دادند. این کمیته‌ها به چند عملیات رادیکال از جمله کشتن امین‌السلطان صدراعظم محمدعلی‌شاه که مواضع ضد مشروطه داشت، دست زدند. حیدرخان عموآوغلی در هدایت این نوع عملیات‌ها نقش قابل ملاحظه‌ای داشته است.

مطابق قرارداد ۱۹۰۷ مابین روسیه و انگلیس شمال ایران جزو حوزه‌ی نفوذ روسیه و جنوب ایران حوزه‌ی نفوذ انگلیس و برخی از مناطق مانند اصفهان و سایر مناطق مرکزی نیز حالت منطقه حائل یا بی‌طرف را داشتند. روسیه برقراری مشروطه در ایران را نتیجه‌ی سیاست‌های بریتانیا می‌دانست، به همین دلیل با آن شدیداً مقابله می‌کرد. مجلس دوم، که مجلس شورای ملی نام گرفت، در نتیجه‌ی التیماتوم ۱۹۱۱ روسیه و تسلیمیت دولت ناصرالملک علی‌رغم مخالفت مجلس شورای ملی و حتی ورود ۳۰۰ زن با اسلحه برای ممانعت از پذیرفتن التیماتم به مجلس، بسته می‌شود و بعد از بستن و ملغی شدن مجلس بسیاری از فعالین حزب دمکرات به کرمانشان گریخته، در آنجا دولت ملی تشکیل دادند. به گفته ملک‌الشعراى بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران، بسیاری از آن‌ها در شرایط ناامیدی کامل بودند و در فکر خروج از ایران و پناهندگی در عثمانی یا کشورهای اروپایی بودند. اما وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها در روسیه، روزنه امیدی را برای سوسیالیست‌ها گشود و معادلات را به هم زد.

## جنگ اول جهانی و وضعیت بعد از انقلاب اکتبر

بعد از انقلاب اکتبر و کوتاه‌شدن دست رژیم تزاری متواریان به کرمانشان و سایر نقاط، باردیگر به تهران برگشته و مجلس (مجلس سوم) دایر می‌شود. این بار حزب دمکرات به دو حزب سوسیالیست و تجدد تقسیم شد. حزب تجدد گرایش‌ات راست‌گرایانه را نمایندگی می‌کرد.

این دو حزب تا کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی توسط سیدضیال‌الدین و رضاخان با حمایت انگلیس به فعالیت خود ادامه دادند. کودتایی که در نتیجه‌ی آن رضاخان به سردار سپهری رسید. چپ‌ها در افشای قرارداد ۱۹۱۹ مابین ایران (دولت وثوق‌الدوله) و بریتانیا که ایران را به تمامی تحت قیمومیت انگلیس قرار می‌داد، نقش به‌سزایی داشتند. شایان ذکر است که اگر در زمان روسیه‌ی تزاری نوک پیکان ضد امپریالیستی چپ در ایران به سوی روسیه نشانه رفته بود، بعد از انقلاب اکتبر و پیروزی بلشویک‌ها نوک پیکان به سوی انگلیس برگشت. در واقع اگر ایران توسط انگلیس به تمامی مستعمره نگشت نه به خاطر قدرت بازدارندگی ایران بود بلکه بدین خاطر بود که انگلیس می‌خواست از هدف روسیه یعنی رسیدن به آب‌های گرم بر طبق نظریات و توصیه‌های پتر کبیر جلوگیری نماید. به باور انگلیسی‌ها، دولت روسیه تهدیدی جدی برای منافع آن‌ها در هند و ایران بود و به هیچ وجه نمی‌بایست به آب‌های گرم عمان دست بیابند. در صورت مستعمره شدن ایران و خارج شدن آن از حالت یک دولت مستقل احتمال داشت که بهانه‌ای باشد برای حمله یا حمایت روسیه از هر گروه یا جریانی که ضد استعمار بریتانیا باشد. از سویی دیگر برای انگلیس بیشتر مناطق جنوبی ایران که هم نفت خیز بودند و هم به دریای عمان راه داشتند حائز اهمیت بود، البته از سال‌های اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیست دیگر عملاً به یک نیمه مستعمره بین روسیه و انگلیس تبدیل شده بود. از سویی دیگر مسیونرهای فرانسه و آمریکا نیز در تلاش برای آماده‌سازی زمینه‌ی اعمال نفوذ خود در ایران بودند. اما بیشتر انگلیس و روسیه در آن مقطع اعمال قدرت می‌کردند.

قرارداد ۱۹۰۷ در واقع نتیجه‌ی زمینه‌سازی‌ها و برنامه ریزی‌هایی بود که قدرت‌های استعماری سال‌ها برای آن تلاش کرده بودند. همان‌طور که پیش‌تر هم به آن اشاره‌ای شد، طبق این قرارداد ایران بین روسیه تزاری و بریتانیا تقسیم و به صورت یک نیمه‌مستعمره درآمد. روسیه بر نیمه‌ی شمالی و بریتانیا بر نیمه‌ی جنوبی سیطره داشت، به دلیل این که مرکز فعالیت‌های چپ نیمه‌ی تحت سیطره روسیه بود و روسیه تزاری به صراحت از ارتجاع و استبداد و بقای آن حمایت می‌کرد، چپ ایرانی بیش از متحدین (آلمان و عثمانی) متفقین (روسیه و بریتانیا) دشمن می‌دانست از این میان نیز روسیه را دشمن طراز اول به شمار می‌آورد. سایر نیروهای متفقین مانند فرانسه و ایتالیا تأثیری آن‌چنانی بر ایران نداشتند. ولی بعد از انقلاب اکتبر و افشای قرارداد پنهنانی سایکس-پیکو-سازانف از طرف لنین و جدا شدن

حساب روسیه از متفقین معادلات نیز تغییری بنیادین یافت و دشمن قبلی یعنی روسیه به دوست استراتژیک و ایدئولوژیک چپ ایران تبدیل شد.

## حزب عدالت، تشکل دوم چپ در ایران

طبق داده‌هایی که در دست است و با استناد به کتاب (پیدایش حزب کمونیست) تشکل اجتماعیون - عامیون را نه می‌توان به یک گروه تقلیل داد، نه می‌توان شناسه‌ی یک حزب را برای او در نظر گرفت. هرچند مرکزی را با رهبری نریمان نریمانف در باکو تشکیل داده بود و در بسیاری از مناطق شعباتی داشت، ولی دارای یک مرکز و کمیته مرکزی واحد نبود تا بتواند هماهنگی لازم را بین این شعبه‌ها انجام دهد. در هر یک از مناطق فعالیت خود، هر شعبه نه به صورت مستقل، بلکه در درون جمعیت‌های مختلط و قاطی جریان مشروطه‌خواه، فعالیت می‌کرد.

بعد از پیروزی حزب بلشویک‌ها در روسیه که بسیاری از کارگران و فعالین خلق‌های ایران به‌ویژه آذربایجان، گیلان و مازندران در آن شرکت کرده بودند، ضرورت ایجاد حزبی منسجم و دارای مدیریت مرکزی برای خلق‌های ایران و پیش‌برد اهداف سوسیالیستی و انقلابی احساس شد. بر همین مبنا در باکو حزبی تحت عنوان حزب عدالت تاسیس شد. حزب عدالت بعد از تشکیل، اسدالله غفارزاده را به عنوان دبیرکل حزب انتخاب می‌کند و سپس برای گردآوری و سازمان‌دهی نیروها و افراد پراکنده‌ی چپ فعال در اجتماعیون - عامیون، تمام سعی خود را به کار می‌گیرد. بعدها شعبه‌هایی نیز در تبریز، رشت و تهران تشکیل می‌دهد. ولی نمی‌تواند در ایجاد ارتباط و انسجام‌بخشی به کار این شعبه‌ها موفقیتی آن‌چنانی کسب نماید. در مورد برنامه و اهداف هم اسناد قابل ملاحظه‌ای در دسترس نیستند، تا بیشتر بر اهداف کلی و برنامه‌های آن واقف شویم. آن‌چه که مشخص است تلاش‌هایی برای ایجاد رابطه و هماهنگی با جنبش جنگل به سرکردگی میرزا کوچک‌خان داشته‌اند. اسدالله غفارزاده به‌عنوان دبیرکل حزب به همراه گروهی برای برقراری ارتباط و رایزنی با میرزا کوچک‌خان به رشت می‌آید. در هنگام اقامت در رشت توسط گروهی تحت عنوان - حزب استقلال ایران - متشکل از بازرگانان ایرانی که اهداف سوسیالیستی و کمونیستی موجود در برنامه و اهداف حزب عدالت را در تضاد با منافع خود می‌دیدند، ترور و کشته می‌شود. حزب استقلال ایران دارای عقاید

پان‌ایرانیستی و ملی‌گرایانه بوده. شاید برخورد خشونت‌بار یک حزب پان‌ایرانیست و ملی‌گرا با حزب عدالت، سوای اهداف آن در مبارزه‌ی اجتماعی و طبقاتی، به دیدگاه واقع‌بینانه‌ی این حزب در مورد کثیرالمله بودن ایران برگردد. برقراری ارتباط بین این حزب و جنبش جنگل که برای منطقه‌ی گیلان نقش یک سازمان رهایی‌بخش را ایفا می‌نمود، به احتمال زیاد با اهداف پان‌ایرانیستی حزب استقلال ایران هم‌خوانی نداشته و آن را تهدیدی برای آینده‌ی خود و ایران می‌دانسته‌اند.

کشته شدن غفارزاده ضربه‌ی مهلکی بود که بر این حزب وارد شد. بعد از ترور او سازمان‌دهی این حزب دچار اختلال شده و هرچند توانست دو سال دیگر هم به فعالیت‌های خود ادامه دهد اما در رسیدن به اهدافش ناکام ماند. فعالیت سه ساله‌ی این حزب از (۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰) را می‌توان به‌عنوان دومین گام تشکل‌یابی چپ در میان خلق‌های ایران دانست.

## حزب کمونیست ایران، تشکل سوم چپ در ایران

بعد از ناکامی‌های حزب عدالت در رسیدن به اهدافش و تشکیل حزب کمونیست شوروی در ۱۹۱۸ توسط بلشویک‌ها، تعدادی از فعالین قبلی حزب عدالت در سال ۱۹۲۰ در بندرانزلی گرد هم آمدند و بعد از تجزیه و تحلیل اوضاع و مشخص کردن ضروریات مبارزه، حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند. این حزب برخلاف اجتماعيون - عاميون و حزب عدالت که در خارج از جغرافیای ایران و در باکو تشکیل شدند، کنگره‌ی تاسیس خود را در داخل خاک ایران برگزار نمود. در این کنگره سلطان‌زاده به دبیرکلی حزب انتخاب شد و یک کمیته مرکزی برای هدایت فعالیت‌ها برگزیده شد. یکی از کاستی‌های کنگره این بود که هیچ راه‌حلی برای چاره‌یابی مسائل ملی خلق‌های ایران و موقعیت کثیرالمله بودن ایران ارائه نشد. با استناد به کتاب ایران بین دو انقلاب در حزب کمونیست دو گرایش متفاوت وجود داشت. که نمایندگی این گرایش‌ها را سلطان‌زاده و حیدرخان عموآوغلی برعهده داشتند. سلطان‌زاده ایران را کثیرالمله می‌دانسته و تاکید داشته که باید بر اساس موقعیت جغرافیایی و فرهنگی خلق‌های ایران با مسئله روبه‌رو شد. همچنین سلطان‌زاده تعریفی مبنی بر وجود روابط سرمایه‌داری در نظام اقتصادی و اجتماعی ایران داشته و معتقد به سوژگی پرولتاریا جهت تحقق انقلاب سوسیالیستی در ایران بوده است. همان‌طور که بسیاری نیز بر این عقیده‌اند، نظریات او

درباره‌ی خلق‌های ایران و نظام سیاسی لازم برای آن درست بوده اما نظریات ایشان را درباره‌ی وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران در آن زمان غیره واقعی می‌دانند. برای همین او را به افراطی‌گری در جریان چپ متهم می‌نمایند.

حیدرخان عمواوغلی اما به ایران به دیده‌ی یک ملت واحد می‌نگریست و ملت‌های دیگر را صرفاً اقوامی جزو این ملت واحد می‌دانست. شاید یکی از دلایلی که چپ ایران و مرکزگرا بیشتر حیدرخان عمواوغلی را به‌عنوان رهبر چپ ایران مطرح می‌سازد و آن‌چنان توجهی به سلطان‌زاده ندارد، ریشه در همین مورد داشته باشد. با توجه به اسناد برخلاف سلطان‌زاده، حیدرخان نسبت به شرایط اجتماعی و اقتصادی نگاهی واقع‌بینانه‌تر و برخوردی منعطف‌تر داشته است.

یک سال بعد از تاسیس حزب و فعالیت اولین کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران، به دبیرکلی سلطان‌زاده، بدلیل مخالفت بخشی از اعضای حزب و شاید هماهنگ نبودن کامل این کمیته‌ی مرکزی با سیاست‌های شوروی، با حمایت کمبترن خلق‌های خاور(انترناسیونالیست خلق‌های شرق) کمیته مرکزی دومی به دبیرکلی حیدرخان عمواوغلی تشکیل می‌شود که با هیچ یک از موازین سازمانی توجیه‌پذیر نبود و مورد اعتراض و مخالفت کمیته‌ی مرکزی اول قرار گرفت. مدتی بعد نیز در باکو توسط بعضی از اعضا، کنگره‌ای بدون مشارکت و اطلاع کمیته مرکزی اول و دوم برگزار شد و در این کنگره نیز کمیته‌ی مرکزی سوم تشکیل شد. کمیته مرکزی اول شکوایه‌ای را به کمبترن خلق‌های خاور ارائه می‌دهد و کمبترن نیز در جواب اصرار دارد که باید یک کمیته مرکزی وجود داشته باشد.

کمیته مرکزی دوم و حیدرخان عمواوغلی به جنبش جنگل می‌پیوندند، که در مدت کوتاهی حیدرخان کشته می‌شود. کمیته‌ی مرکزی اول نیز فعالیت‌های خود را بیشتر معطوف به تهران می‌کند و کمیته‌ی مرکزی سوم، هیچ‌گاه مشروعیتی را کسب نمی‌کند و به فعالیتی آن‌چنانی نیز نمی‌پردازد. شاید پراکندگی و انشعابات پی در پی احزاب چپ، کمونیست و سوسیالیست در ایران از این منشاء سرچشمه می‌گیرد که بعدها به یک سنت تبدیل شد. در هر صورت بعد از کشته شدن حیدرخان عمواوغلی، رفتن سلطان‌زاده به شوروی و تحکیم دیکتاتوری رضاخان حزب کمونیست نیز با پراکندگی بیشتر و فعالیت‌های زیرزمینی و اختفاء روبرو می‌شود، تا این که در سال ۱۹۲۷ توسط جمعی از فعالین حزب، کنگره‌ی دوم حزب در

شهر ارومیه که به کنگره‌ی ارومیه نیز شهرت دارد برگزار می‌گردد. در این کنگره در مورد ضعف‌های مراحل قبلی مبارزه تجزیه و تحلیل صورت می‌گیرد و حزب اهداف و برنامه‌های خود را از نو تعریف و اقدام به بازسازی می‌نماید. در این کنگره به ضعف و نارسایی اساسی کنگره‌ی اول یعنی عدم در نظر گرفتن وضعیت کثیرالمملی ایران و مسئله‌ی ملیت‌های متعدد اشاره شد و تاکید شد که باید ایران را کشوری به وجود آمده از ملیت‌های متعدد دانست، نه یک ملت واحد. همچنین توهماتی که در فاصله‌ی کنگره‌ی اول و دوم مابین حزب کمونیست و چپ‌گرایان مبنی بر این که رضا شاه پتانسیل رهبری انقلاب دیموکراتیک را در ایران داراست و باید به او تکیه کرد، در کنگره‌ی ارومیه محکوم گردید. این نگرش‌ها راست‌گرایانه، انحلال‌طلبانه و فرصت‌طلبانه قلمداد گردید. واقعیت این بود که تا حدودی دیر شده بود و دیکتاتوری رضاخان استحکام یافته، جنبش‌های رهایی‌بخش کوردستان، آذربایجان، خراسان، مازندران، لرستان، کرانه‌ی خلیج، به‌ویژه عرب‌ها را شدیداً سرکوب کرده بود و فضای فعالیت بسیار محدود شده بود. همان‌طور که می‌دانیم ۴ سال بعد هم با برخورداری از این پیش‌زمینه‌ی سرکوب جنبش‌های رهایی‌بخش ملی خلق‌ها، قانون ممنوعیت فعالیت‌های دموکراتیک، سوسیالیستی و کمونیستی را که به قانون سیاه مشهور گشت، تصویب کرد. به همین دلیل حزب کمونیست نیز فرصت نیافت که طبق این تشخیص و تحلیل در مورد مسئله‌ی خلق‌های ایران به مبارزه بپردازد و جریان‌های خلف او نیز بعدها اهمتامی به آن ندادند و تا کنون نیز در میان جریان‌ات چپ صرفاً به‌عنوان تصمیمی صوری با آن برخورد شده است.

البته به نظر من و طبق واقعیت، اگر ایران را وطن واحد تمامی تنوعات اتنیکی بدانیم ولی در عمل به هویت‌های متفاوت و ملیت‌های آن نگاهی هم‌ارز نداشته باشیم باز دچار نقصانی جدی هستیم. چرا که باید هر یک از این ملت‌ها را نیز صاحب وطن‌هایی مانند کوردستان، آذربایجان، مازندران، ترکمن صحرا، لرستان، اهواز، کرانه خلیج، بلوچستان و... دانست. در واقع طرح استانی کردن ایران که در زمان رضاشاه و به ابتکار حاجعلی رزم آرا، ارائه شد، طرحی استعماری در راستای انکار هویت و میهن این ملت‌هاست. ایران را می‌توان یک واحد جغرافیایی (فلات ایران) در نظر گرفت که از به هم پیوستن سرزمین‌های متعدد متعلق به ملت‌ها و خلق‌های ساکن در آن‌ها به وجود آمده است. ولی نمی‌توان ایران را به‌عنوان یک وطن واحد با انکار جغرافیای سرزمینی مختص به این ملیت‌ها پذیرفت و باید با دیدی منطبق با حقیقت آن را



نگریست. در دنیا همچنین واحدهایی جغرافیایی وجود دارند. مانند اروپا، اسکاندیناوی، بالکان، آمریکای جنوبی و... که هم به‌عنوان یک پهنه‌ی جغرافیایی و سیاسی شناخته می‌شوند، هم این که خود متشکل از موطن‌ها و واحدهای جغرافیایی و سیاسی می‌باشند. یعنی اگر ما صرفاً توهم ملت واحد ایران را نپذیریم و ملیت دیگر ملت‌ها را انکار نکنیم، ولی به واحد بودن ایران به‌عنوان یک میهن واحد و یک دست معتقد باشیم و میهن هریک از این ملت‌ها را انکار نماییم، تنها بخشی از حقیقت را قبول کرده‌ایم و بخشی را انکار. در حالی که قبول حقیقت در قالب کلیت آن معنمند است.

## جنبش‌های رهایی ملی خلق‌های ایران

در دوران تشکیل حزب کمونیست در شمال ایران، جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان در حال مبارزه بود. این جنبش برای گیلگی‌ها جنبه‌ی رهایی ملی پیدا کرده بود. وجهه‌ی اسلامی جنبش جنگل قبل از انقلاب اکتبر بارزتر می‌نمود و از حمایت متحدین جنگ جهانی اول به‌ویژه عثمانی و آلمان برخوردار بود. ایجاد تشکل‌های تحت عنوان اتحاد اسلامی از تاکتیک‌ها و طرح‌های عثمانی و آلمان بود که در بسیاری از مناطق تحت نفوذ خود نسبت به ایجاد آن‌ها اقدام می‌کردند. در دوره‌ی اول جنبش جنگل چنین تشکلی در گیلان شکل گرفت. همچنین چند افسر نظامی اتریشی و آلمانی در کنار میرزا کوچک‌خان حضور داشتند و نوک پیکان جنبش در کنار استبداد داخلی به سوی روسیه‌ی تزاری و استعمار انگلیس نیز نشانه رفته بود. این نوع جهت‌گیری و سویی‌گیری‌ها قبل از انقلاب اکتبر مخرج مشترک تمامی چپ‌ها و به‌ویژه جنبش جنگل بود. ولی در دوره‌ی اول ارتباطی بین جریان‌ات چپ و جنبش جنگل ایجاد نگشت. جنبش در دوره‌ی اول با دولت مرکزی و نیروهای روسیه‌ی تزاری که نواحی شمالی ایران، به‌ویژه گیلان را اشغال کرده بودند، ولی بعد از وقوع انقلاب اکتبر و تشکیل حزب کمونیست ایران، نیروهای کمونیست با رهبری حیدرخان عموآوغلی به جنبش جنگل پیوستند. اسدالله خان چهره‌ی چپ و رادیکال جنبش جنگل در دوره‌ی دوم، عضویت در حزب کمونیست را شخصاً پذیرفته بود. احسان‌الله‌خان تنها در فکر گیلان و مازندران نبود بلکه تسلط بر کل ایران را در سر می‌پروراند. حتی کمیته‌ای تحت عنوان کمیته آزادکننده‌ی ایران را تشکیل داده بود. میرزا کوچک‌خان هم به این ارتباط نیاز داشت. چرا که

همراهان موثر دوره‌ی اول قیام جنگل که بارزترین آن‌ها دکتر حشمت بود، تسلیم و توسط دولت اعدام شده بودند. از سویی دیگر حامیان قبلی جنبش جنگل یعنی آلمان و عثمانی در جنگ اول جهانی شکست خورده بودند. همچنین بعد از انقلاب اکتبر تفکرات سوسیالیستی و کمونیستی در جنبش جنگل برتری پیدا کرده و مقبولیت یافتند. از نظر رهبری جنبش دستاورد این تغییرات پشتیبانی بلشویک‌ها را برای جنبش به همراه داشت. باید یادآور شد که کمونیست‌ها به مناطق آزاد شده‌ای که حاکمیت دولت مرکزی در آن‌جا کم باشد، جهت اشاعه‌ی انقلاب‌شان در سرتاسر ایران نیاز داشتند. گیلان این ویژگی را داشت. یعنی هم تحت حاکمیت دولت مرکزی نبود و هم در همسایگی بلشویک‌ها قرار داشت. همین امر باعث شد که اتحادی بین نیروهای کمونیست و جنبش جنگل به وجود آید.

به تدریج حساسیت و احتمال تصادم و برخورد میان نیروهای مذهبی و کمونیست‌ها در این ائتلاف رو به فزونی می‌رفت. دیری نپایید و در میان نیروهای این دو جناح جنبش جنگل در سطوح رهبری تا اعضا یعنی میان مجاهدین اسلام‌گرا و چریک‌های کمونیست، تنش‌هایی به وجود آمد و آسیب‌ها و تبعات جبران‌ناپذیری بر جنبش وارد آورد. بین ۴ رهبر اصلی این جنبش یعنی احسان‌الله‌خان، میرزا کوچک‌خان، حیدرخان عمواغلی و خالوقربان (از کوردهای هرسین که در جنبش جنگل و دولت سوسیالیستی گیلان پست وزیر جنگ را داشت. کوردهای عضو جنبش، کارگرانی بودند که برای برداشت کتیرا از کوردستان بویژه مناطق هرسین و کنگاور به گیلان رفته بودند) جنگ قدرت و اختلافات فکری بالا گرفت و زمینه‌ی فروپاشی و نابودی جنبش را فراهم آورد. به نظر می‌آید که بیش از مسائل ایدئولوژیک، تفکرات ایران‌گرایانه‌ی حیدرخان و احسان‌الله‌خان و تقابل آن با تفکرات آزادمنشانه‌ی میرزا کوچک‌خان در مورد ملت و سرزمینش گیلان اسباب این اختلاف‌ها بوده باشد. خالو قربان نیز گاهی اوقات میرزا را به مداخله در امور جنگی متهم ساخته است. دست آخر رهبران جنبش هریک به سرنوشتی دچار شدند. احسان‌الله‌خان بعد از حمله‌ی نافرجامی که به تهران کرد، متواری شد و به روسیه پناهنده شد، که در دوران تصفیه‌های استالین در روسیه اعدام گردید. حیدرخان عمواغلی به استناد بعضی شواهد توسط عوامل میرزا کوچک‌خان در یک آتش‌سوزی کشته شد. خالو قوربان تسلیم نیروهای دولتی شد و تا کشته شدنش بوسیله نیروهای اسماعیل‌آقا سمکو در کوردستان به مزدوری و خوش‌خدمتی دولت مشغول بود. میرزا کوچک‌خان هم بعد از

شکست جنبش توسط نیروهای دولتی و خیانت خالو قربان کشته شد. به روایتی سر بریده‌اش توسط خالو قربان برای آرامش خاطر دولت مرکزی به تهران فرستاده شد.

البته در این دوره جنبش‌های دیگری در آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی و بعد از آن ابوالقاسم لاهوتی (لاهوئی) از کوردهای کرمانشاه و عضو حزب کمونیست ایران که شخصیتی روشنفکر، سیاسی و نظامی و چپ‌گرا داشت) در جریان بودند. جنبش خیابانی موفقیت‌هایی نیز به دست آورد و نام آذربایجان را به آزادستان تبدیل کرد. او توانست حکومتی تشکیل دهد که در نهایت با حمله‌ی دولت مواجه گشت و فروپاشید. در خراسان به رهبری محمد تقی خان پسبان (مشهور به کلنل) قیامی صورت گرفت که هدف اصلی آن استقلال ایران از زیر بوغ استعمار انگلیس بود. در اهواز (مناطق عرب‌نشین ایران) به رهبری شیخ خزعل، قیامی آغاز شد. این منطقه تحت نفوذ انگلستان بود. قیام مزبور جنبه‌ی ایلی و عشایری آن بارزتر بود. هر چند برخی آن را برخوردار از هویت ملی می‌دانند. در بلوچستان نیز دوست محمدخان بلوچ خیزشی را آغاز نموده و تلاش‌هایی را انجام داد که راه به‌جایی نبرد و در نهایت کشته شد.

## گذری بر وضعیت کوردستان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم

در مناطق شمالی کوردستان بعد از شکست جنبش شیخ عبیدالله نه‌ری و کشته شدن حمزه آقای منگور در مه‌باد، با توطئه‌ی امیر نظام گروسی از کوردهای دست‌پرورده‌ی دربار برای خوش خدمتی به ناصرالدین شاه و به بهانه‌ی مذاکره و گفت‌وگو، این بار به رهبری اسماعیل آقای سمکو با اتفاق و همراهی عشایر کورد از قبیله مامش، دهبکری و فیض‌الله بیگی جنبشی نوین پا گرفت.

هم‌چنین در سنج و اطراف آن تحکاتی توسط عباس خان روانسر ملقب به سردار رشید با همکاری وکیل جوانرود، محمدخان بانه، سنجرخان نران در اطراف سنه و در مریوان و هورامان نیز محمود خان دزلی، محمود خان کانی‌سانان، حسین خان رزآب، جافران لهونی، هم‌چنین محمدخان بانه‌یی، حسینقلی‌خان کلیایی، جهت احیای حکومت اردلان انجام شد. حسین‌قلی‌خان بعدها کرماشان را نیز تصرف کرد و حاکم کرماشان محمدخان کرماشانی را

دستگیر و به قتل رساند، از سوی دیگر علی اکبرخان سنجابی از کرماشان به سنجندج می‌آید و او نیز به این ائتلاف می‌پیوندد و در واقع کرماشان و سنجندج در درون این قلمرو حاکمیتی و ائتلافی قرار می‌گیرند.

سان‌ها و خان‌های هورامان ابتدا به این اتحادیه پیوستند. ولی همین که فهمیدند سردار رشید خیال احیای امارت اردلان را در سر می‌پروراند، بدلیل همکاری اردلان‌ها، به‌ویژه علی‌اکبرخان اردلان (شرف‌الملک) که جد سردار رشید بود، با قاجارها در زمان فرهادمیرزای قاجار (معمدالدوله) عموی ناصرالدین‌شاه و حاکم کوردستان، برای حمله به هورامان که منجر به کشته شدن دو تن از سران آن‌ها یعنی حسن سان و محمد سعیدسان گشته بود از همکاری با سردار رشید دست برداشتند. حسن سان را در مریوان کشتند تا بین هورامی‌ها و سوران‌های مریوان اختلاف بیندازند. محمد سعیدسان را نیز در جوانرود کشتند تا بین هورامی‌ها و جاف‌ها تخم نفاق بکارند. در واقع این شگرد تمام دولت‌های استعمارگر ایرانی به‌ویژه قاجار بوده است، ساده‌اندیشی و کوته‌نظری طبقه فوقانی کورد هم همیشه زمینه‌ی این تفرقه را فراهم کرده است.

در بخش هورامان لهون و تخت، به جای خان از عنوان سان استفاده می‌شد، بسیاری آن را به ساتراپ یان ساتراب‌نشین‌های دوره اشکانی و ساسانی نسبت می‌دهند. آن‌ها بر این باورند که در زاگرس رئیس هر منطقه‌ای را سان، گفته‌اند و این سانها بر اساس یک سیستم کنفدرال در میان خود شخصی را به عنوان سان اعظم انتخاب می‌کرده‌اند که به سان‌سانان شهرت یافته. مانند شاهنشاه که عبارت از شاهی که بر تمامی شاهان حکم می‌راند. بسیاری مدعیند که ساسانی از همین واژه‌ی سان‌سانان گرفته شده که اجداد اردشیر ساسانی موسس سلسله ساسانی مدتی طولانی عنوان و منصب سان‌سانان را عهده‌دار بوده‌اند. همچنین تعدادی از مورخین، از جمله مردوخ کوردستانی در تاریخ مردوخ، عنوان می‌کند که سان مختصر سلطان می‌باشد. گفته می‌شود که عثمانیان شاهان صفوی را کوچک می‌شمردند و برای تحقیر آن‌ها حاکمان سرحدات خود با صفوی را شاه (به کوردی پاشا) عنوان می‌کردند و شاهان صفوی نیز جهت مقابله به مثل حاکمان مناطق مرزی خود با عثمانی را سلطان خطاب می‌کردند. مانند مناطق بانه و هورامان. در زبان کوردی هورامی اصطلاح سلطان به صورت تغییر سان یافته است. جعفر سلطان (جاف‌رسان) آخرین سان هورامان بود که توسط رضاخان سرکوب گشت.

متعاقبا در مناطق هورامان و مریوان تحرکاتی توسط محمودخان دزلی، محمودخان کانی‌سانان، حسین خان رزآب و جافرسان لهون برای حفظ خودمیریتی مناطق تحت نفوذشان در جریان بودند که آن‌ها هم به دلیل محدود ماندن هریک در منطقه خود و خیانت به همدیگر توسط رضاخان سرکوب شدند. (جافرسان در حمله به رزآب همراه ارتش ایران شد و بعد از تصرف رزآب این بار خان‌های رزآب در حمله به محمودخان دزلی و بعدها به جافرسان لهون با ارتش دولت مرکزی همراه شدند).

سردار رشید نیز با حيله شريف‌الدوله حاکم کوردستان در سنج دستگیر و به تهران فرستاده و زندانی شد. البته یکی دیگر از دلایل شکست این جنبش از دست دادن حمایت روسیه بود. چراکه با استناد به شواهدی این جنبش که قبلا مورد حمایت آلمان بود، بعد از پیشرفت روسیه و عقب‌نشینی آلمان در مناطق تحت نفوذ این جنبش، جنبش ناچار به تغییر جهت به سوی روسیه شد و بعد از آلمان از حمایت تزار روسیه برخوردار بود، ولی بعد از انقلاب اکتبر که منجر به عقب‌نشینی نیروهای روسیه و تغییر سیاست بلشویکها در ایران شد، این حمایت نیز از آن‌ها سلب گردید. از سویی دیگر عدم هم‌پذیری و آستانه‌ی تحمل پایین که همیشه در میان طبقه فوقانی و فتودال کورد غالب بوده و دولت‌های استعمارگر از آن بهره برده‌اند نیز در فروپاشی این خیزش‌ها دخیل بوده است.

در زمان امان‌الله‌خان دوم آخرین والی اردلان، این امارت از سوی دولت مرکزی منحل گردید و بعد از انحلال امارت اردلان، حاکم کوردستان از سوی مرکز تعیین می‌شد. فرهاد میرزا و شریف‌الدوله اولین و دومین حاکمان تعیین شده از سوی مرکز برای کوردستان بعد از انحلال امارت اردلان بودند. قبل از آن خان یا امیر امارت به صورت موروثی تعیین می‌شد و دولت مرکزی صرفاً آن را تأیید می‌کرد. فروپاشی امارت اردلان هم‌زمان با فروپاشی آخرین امیرنشین شمال کوردستان (کوردستان تحت استعمار ترکیه)، یعنی امیرنشین بوتان به امیری یزدانشیر، برادرزاده‌ی میربدرخان توسط دولت عثمانی، بود.

لازم به ذکر است که یزدانشیر در زمان قیام میر بدرخان به او خیانت کرد و با مساعدت خلیفه (پادشاه عثمانی) خود امیر منطقه‌ی بوتان شد، که بعدها خود او مورد غضب سلطان قرار گرفت و امارتش از هم پاشید. شاید این سرنوشت اغلب خادمین استعمار در کوردستان بوده است. سرنوشت جعفرخان لهون تا حدودی به سرنوشت یزدانشیر شباهت دارد. او نیز به سردار

رشید پشت کرد و جانب دولت را گرفت. بعدها با دولت برای حمله به حسین خان رزاب که از یک تبار و پسرعموی یکدیگر بودند، متحد شد. بعد از تصرف رزاب و دزلی، دولت به خود جافران هم حمله کرد و به حکومتش پایان داد. هرچند هر دو (یزدانشیر و جافران) تا حدودی مقاومت کردند ولی آنها چوب خطاهای خود را می‌خوردند. در این سالها هم عثمانی و هم قاجار در راستای تمرکز بیشتر قدرت طبق نیازهای دولت - ملت الگو گرفته از غرب می‌کوشیدند.

تنگ‌نظری و کوته‌بینی و عدم درک درست از هویت و میهن یکی دیگر از ضعف‌ها و دلایل شکست این خوانین و روسای محلی کورد بوده، که برای صیانت و دفاع از حوزه‌ی اقتدار خود حاضر به هر مقاومتی بوده‌اند، ولی در مقابل حمله‌ی دشمن به مناطق هم‌جوار خود در کوردستان، یا بی‌تفاوت بوده‌اند یا این‌که با نیروی استعمارگر مرکزی در حمله به خوانین هم‌جوار خود از در همکاری درآمده‌اند. اگر بعضا اتحادی در بینشان به وجود آمده، بدلیل نبود دوراندیشی و وسعت‌دید و به خاطر اختلافات جزئی از هم پاشیده شده است. یا این‌که دشمن در بین آن‌ها تفرقه انداخته و آن‌ها را از هم جدا نموده است.

نبود توان دیپلماسی و استراتژی جنگی نیز مزید بر علت شده تا نتوانند جوابگوی نیازهای مرحله باشند. این نیز به استعمار تاریخی کوردستان برمی‌گردد. یکی از مفاد مقرر در پیمان‌نامه‌های خان‌ها، امیرها و روسای محلی کورد با دولت‌های مرکزی صفوی و عثمانی این بود که نباید به‌طور مستقیم و بدون اطلاع حکومت مرکزی و شخص شاه یا خلیفه به ایجاد رابطه‌ی دیپلماتیک بپردازند. لازم بود تمامی روابط دیپلماتیک مربوطه از سوی مرکز خلافت و دولت شاهی صورت گیرد. این نیز مانع شکوفایی توان دیپلماسی و رایزنی در میان کوردها گشت. از سوی دیگر خان‌های محلی موظف بودند که در صورت بروز جنگ با کشوری دیگر، نسبت به تامین نیروی نظامی خواسته شده از سوی مرکز اقدام نمایند. جسارت، رزمندگی و توان جنگی کوردها در دوران عثمانی و صفوی و سلسله‌های متعاقب آن شهره‌ی عام و خاص است و در بسیاری از روایت‌های تاریخی به آن پرداخته شده است. ولی استراتژی جنگ را خود تعیین نمی‌کردند و صرفاً پراکتسین این جنگ‌ها بوده‌اند. این نیز باعث گردید که علی‌رغم شجاعی و بی‌باکی در رزم ولی در ایجاد استراتژی جنگی تبحر آن‌چنانی را کسب نکنند. باید یادآور شد که خوانین و فئودال‌های این منطقه به سالارالدوله برادر محمدعلی شاه و

پسر مظفرالدین شاه جهت فتح تهران و بازپسگیری حکومت از مشروطه‌خواهان در ازای حفظ اقتدار خود در کوردستان در صورت پیروزی او، مساعدت‌هایی را انجام دادند. ولی طرح سالارالدوله به پیروزی نائل نگشت و ناکام ماند. همچنین در دوران مشروطیت جمعیت‌هایی نیز در کوردستان دایر شدند. ولی بنیاد محکمی نداشتند. در میان آن‌ها می‌توان به جمعیت سعادت به مدیریت آیت‌الله مردوخ اشاره کرد که بعد از به توپ بستن مجلس منحل گشت. در کرمانشاه نیز تحرکات ایل سنجایی که در جریان جنگ جهانی اول بیشتر زیر لوای متحدین آلمان و عثمانی بودند با پایان جنگ مسکوت شدند. باید یاد آور شد که طبق داده‌های موجود نصبت به ایلاتی مانند گوران، زنگنه و کلهر، ایل سنجایی و تشکیل آن متاخرتر است و شکل گیری آن به دوران قاجار برمیگردد که در تضعیف ایلات بومی این منطقه مانند کلهر، گوران، زنگنه و زیر مجموعه‌های آن‌ها در همکاری با حکومت مرکزی ایفای نقش نموده و شاید تشکیل آن به همین هدف بوده است. همچنین در گسترش پان‌ایرانیسم در کرمانشاه در کنار حکومت مرکزی قرار گرفته است و در کتاب خاطرات علی اکبر خان سنجایی سردار مقتدر که توسط کریم سنجایی تدوین و به چاپ رسیده است، این واقعیت به وضوح مشاهده می‌گردد.

هم‌چنین ایلات لر، خصوصا لرهای بختیاری که در انقلاب مشروطه نقش بارزی را ایفا کرده بودند، با کشتن و در بند کشیدن سرانشان نقش خود را در تحولات بعدی از دست دادند. در واقع هرچند که این جنبش‌ها به‌ویژه جنبش کوردستان که کفه‌ی عشیره‌ای آن از کفه ملی سنگین‌تر بود، اگر سرکوب نمی‌شدند، بعید نبود که تدریجاً، مانند بسیاری از ملت‌های دیگر، طبقه فئودال، مالک، خورده مالک و تجارهای سستی کورد نیز به بورژوازی ملی تبدیل شده و زمینه‌ی انقلاب ملی فراهم می‌گشت. اما سرکوب‌های شدید هرگونه فرصت و شانسی را از رشت و پیشرفت این روند گرفت. درواقع این سرکوب ضربتی و محکم، نشات گرفته از بیم و هراس بانیان دولت - ملت ایرانی از همین احتمال رشت و پیشرفت بود.

همان‌طور که اشاره شد جنبش آذربایجان با رهبری شیخ محمد خیابانی به تشکیل جمهوری آزادستان در آذربایجان منتج شد و روابط حسنه‌ای هم با جنبش کوردستان با رهبری اسماعیل آقا سمکو داشته است. جنبش آذربایجان و کوردستان با تمام کاستی‌ها و سیطره‌ی فرهنگ ایلی و عشایری و سنگینی کفه‌ی مذهبی آن‌ها، دارای جوانب ملی دموکراتیک و

تمایلات چپ‌گرایانه بوده‌اند. اگر جریان چپ در آن زمان تحلیلی درست از اوضاع داشت و به امیال پان‌ایرانیستی، سکناریسم چپ‌روانه، جنگ قدرت، دگماتیسم فلسفی و سیاسی دچار نمی‌گشت، می‌توانست این نیروی عظیم اجتماعی، سیاسی و نظامی را با پتانسیل موجود در جنبش جنگل برای انقلابی سوسیالیستی و دموکراتیک در کل ایران به کار گیرد.

شکست سمکو شکاک و توطئه‌یی که در برابرش صورت گرفت، نقش عمده‌ای در تثبیت موقعیت رضاخان ایفا کرد. محمد تقی بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران اشاره می‌کند که جنبش سمکو شکاک به کابوسی برای مرکز تبدیل شده بود و هر کس که می‌توانست این غائله را خاتمه دهد به شان و مقام و جایگاهی مناسب می‌رسید. طبق گفته‌ی بهار در نهایت رضاخان به این جنبش فیصله داد و این هم باعث اعتلای موقعیت او تا رسیدن به سپهسالاری، نخست‌وزیری و در نهایت پادشاهی شد.

اندیشه‌ی قدرت در ایران، از دیرباز یعنی بسیار دورتر از دوران رضاخان همیشه نگاهی ویژه به زاگرس داشته است. نظام سلطه‌ی ایرانی همواره بر این باور بوده که اگر می‌خواهی بر تمام ایران سیطره‌یابی ابتدا کوردستان و زاگرس را فتح کن و این را به صورت یک قاعده‌ی کلی درآورده است. تاختن محمدرضا شاه، به جمهوری کوردستان در مهاباد و حکومت آذربایجان و فتوای خمینی و دستور بنی‌صدر مبنی بر حمله به کوردستان در دوران شروع به کار جمهوری اسلامی نشانگر این واقعیت است. در واقع باید یادآور شد همان‌طور که تقسیم کوردستان خارج از جوانب داخلی و منطقه‌ای طرحی امپریالیستی و سرمایه‌داری برای استفاده از کارت کورد در مهار دولت-ملت‌های دست ساخته توسط نظام سرمایه‌داری جهانی است، پس مبارزه‌ی رهایی‌بخش خلق کورد نیز یک مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری و دموکراتیک باید تلقی گردد. عدم پذیرش آن از سوی سوسیال شوونیسم ایرانی، به معنای عدم وجود این واقعیت نیست.



## بخش ۳

### دولت - ملت ایرانی، حاصل سرکوب

دولت- ملت ایرانی به سرکردگی رضاخان بعد از تحکیم پایه‌های حاکمیت خود در راستای سرکوب جنبش‌های ملی خلق‌ها، از همان ابتدا به خدشه‌دار کردن وجهه‌ی ملیت‌های ایران پرداخت. در وهله‌ی اول حکومت رضاشاه و اطرافیانش جهت مصادره به مطلوب تمامی دستاوردهای انقلاب مشروطه و از دور خارج نمودن تمامی افرادی که در آن انقلاب شرکت داشتند و به آن مساعدت رساندند و افتخارات بزرگی را نصیب خود کردند، اقدام به ترور شخصیت اجتماعی و فرهنگی خلق‌های ایران نمود. شروع به تهاجم به ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی کرده و همه چیز را به سخره گرفت و نسبت به تحقیر آن‌ها از هیچ کوششی فروگذار نکرد. تا این خلق‌های به وجود آورنده‌ی انقلاب مشروطه هرگز نتوانند از دستاوردهای خود صیانت به عمل آورند. دقت داشته باشیم که در این دوران هجو و هزل در هر زمینه‌ای جای روابط مثبت و دوستانه‌ی خلق‌ها را پر می‌نماید. خصوصاً برای از راه به در کردن و آزار دادن نیروهای مبارز و دمکرات و چپ‌چین راهی را در پیش گرفتند. دولت‌ها و حکومت‌های بعد از آن نیز همین روند را ادامه دادند. وضعیت کنونی خلق‌های ایران و برخی از ناملايمات موجود و ناخرسندی‌ها نشان‌گر آن است که این سیاست تا حدودی نتیجه بخش بوده است. استحاله‌ی شدید و عدم سازماندهی اجتماعی این خلق‌های مبارز، گویای این واقعیت است. اعراب و بلوچ‌ها را به خاطر شخصیت اجتماعی و فرهنگ اصیل‌شان مورد حقارت قرار داده‌اند. آن‌ها را بدوی و عقب‌مانده پنداشته و به خاطر فارس نبودن و شیعه نشدن مورد آزار و اذیت بوده‌اند. همواره سعی نموده‌اند تا با بی‌ارزش جلوه‌دادن فرهنگ و هویت‌شان آنان را به سوی از خودبیگانگی سوق دهند. تا به این وسیله دست از اجتماع و هویت‌شان بردارند و خود به استحاله‌ی خویش اقدام نمایند. بعد از شکست سمکو و جنبش سایر مناطق کوردستان تخریبات وسیعی را بر فرد و جامعه‌ی کورد تحمیل کردند، که آثار آن هنوز باقی است. کوردها را که دارای فرهنگی دموکراتیک و توأم با عطوفت هستند، به‌عنوان مردمانی خشن و

بی‌تحمل و ناشکیبا معرفی کردند که توان خود ابرازی نداشته و باید متمدن شوند. البته در مورد خلق عرب، بلوچ و کورد تا حدودی ناکام مانده‌اند و این خلق‌ها با حفظ ارزشهای ملی و اجتماعی خود در برابر حکومت مرکزی قد برافراشته و اجازه ندادند که آن‌ها را ذوب نموده و مستحیل گردانند. در واقع خلق فارس هم به دلیل سواستفاده این دولت-ملت از ارزش‌های اتنیکی‌اش هرچند که خود یکی از خلق‌های کهن این سرزمین می‌باشد، ولی به دلیل ظلم این دولت - ملت به نام خلق فارس به سایر ملت‌های همجوارش تا حدودی وجهه‌اش تخریب شده. بدون تردید این نیز زبانی است که خلق فارس در نتیجه‌ی وجود این دولت - ملت، متحمل گشته است. هرچند که این خلق نیز به موازات ستم بر خلق‌های دیگر از استثمار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بی‌نصیب نبوده است. باید واقف بود که دولت - ملت ایرانی بعد از این دوره‌ی سرکوب، در میان این خلق‌ها اقدام به آموزش و تربیت افرادی روشن‌فکر مآب نمود تا شناگوی نظام بوده و مشروعیت دولت - ملت ایرانی را صحنه بگذارند. در راستای تکوین دولت-ملت ایرانی و ترویج ملی‌گرایی و تفکر پان‌ایرانیسم تیشه به ریشه‌ی خویش بزنند. در میان کوردها می‌توان به کسانی مانند رشید یاسمی اشاره کرد. حتی کسانی مانند آیت‌الله مردوخ کوردستانی را به کار بست و در میان آذرها کسانی مانند احمد کسروی از جمله‌ی این افراد می‌باشند. قطعاً در میان دیگر ملت‌های تحت استعمار دولت ایرانی نیز چنین عناصری وجود دارند.

## دوران پهلوی (دیکتاتوری رضاخانی)

در بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ رضاخان بسیاری از خیزش‌ها و قیام‌ها را با کمک بریتانیا سرکوب کرد و با ادغام بریگارد قزاق، (تحت امر و زیر نظر روس‌ها و بعداً انگلیسی‌ها) پلیس جنوب (تحت امر و زیر نظر انگلیسی‌ها) ژاندارمری (زیر نظر افسران سوئدی و اتریشی) اقدام به بساخت ارتش دولت - ملت ایران کرد. رضاشاه که به کمک احزابی چون تجدد و ترقی زمینه‌ی لازم را برای دیکتاتوری خویش فراهم می‌نمود، تمامی مخالفت‌ها، قیام‌ها، خیزش‌ها و جنبش‌های ملی خلق‌های ایران را با شقاوت هرچه تمام‌تر سرکوب کرد و بعد از قتل و کشتار فراوان در سال ۱۳۰۴ تاج‌گذاری کرد و بر تختی نشست که پایه‌های آن در دریای خون ملت‌های ایران قرار داشت. در واقع رضاخان بیشترین تمرکز نظامی و سرکوب خود را معطوف

به زاگرس (کوردستان - لرستان) کرده بود. تا جایی که سپهبد امیر احمدی به‌عنوان اولین سپهبد ارتش ایران شهرت قصاب لرستان یافت. خاطرات حاجلی رزم‌آرا در مورد عملیات هورامان که در کتابی با همین عنوان به رشته تحریر در آمده، واهمی بیش از حد رضاخان از قدرت مقاومت این مرز و بوم را نشان می‌دهد. همچنین مقالات و کتاب‌هایی نیز در مورد جنبش سمو شکاک به نگارش درآمده‌اند. در تمامی این اسناد و نوشته‌ها مشهود است که تهاجمات گسترده‌ای رضاخان به زاگرس، کشتار و قتل عام مردمان این سرزمین در کمال توحش، صورت گرفته است و این ادعای ما را که تسلط بر زاگرس همیشه اولویت نظام قدرت ایرانی بوده است را اثبات می‌نماید.

با توجه به شواهد تاریخی، در رابطه با لرها و کوردها، با تمام آسیمیلاسیون‌ها که نسبت به آن‌ها صورت گرفته و همچنین آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی وارده بر آن‌ها، باز هم نمی‌توان انکار کرد که از لحاظ تاریخی، فرهنگی و زیست اجتماعی اجزای یک کل بنام زاگرس (هم از لحاظ فرهنگی و هم از لحاظ جغرافیایی) هستند. کوردستان و لرستان از طریق سلسله کوه‌های زاگرس با هم پیوند خورده‌اند و تا زاگرس استوار باشد این رابطه نیز ناگسستی خواهد ماند. اگر کاسی‌ها نیای لرها محسوب می‌شوند، تمام قرائن و شواهد تاریخی بر این صحنه می‌گذراند که کاسی‌ها، گوتی‌ها، لولوها، نایری‌ها، میتانی‌ها، ماناها، مادها و... همه شعبه‌هایی از هوری‌ها یعنی پروتو کوردها (کوردهای اولیه) می‌باشند.

از سوی دیگر شاخوشین که در زمان عباسی‌ها بار دیگر آیین یاری را از نو احیا کرد، در لرستان زیسته است. شاخوشین و تمام یارانش، متون و اشعارشان که امروز نیز نسخه‌هایی از آن در دست است، با زبان کوردی گورانی سروده شده‌اند. همچنین امیر شرف‌خان بدلیسی در کتاب شرفنامه که در دوران حکومت صفوی به رشته تحریر درآورده و تاریخ مفصل امرای کورد را در آن به شکل مبسوطی بیان می‌دارد، کوردها را در آن زمان به چهار شعبه‌ی کرمانج، گوران، لر و کلهور تقسیم می‌کند. این در حالی بوده آن زمان (حدوداً ۴۰۰ سال پیش) نه ایده‌ی ناسیونالیسم کوردی و نه هیچ‌گونه ناسیونالیسمی که بعدها ایجاد شد، محلی از اعراب داشته است، تا تصور شود که نگارش این کتاب و تدوین تاریخی با این جامعیت نتیجه‌ی افکار ناسیونالیستی برای گسترش جغرافیایی و جمعیتی کورد بوده است. اتفاقاً شرف‌خان خود یک امیرزاده‌ی کورد بوده و مدتی در دربار صفوی و مقطعی نیز در سرای عثمانی صاحب منصب

بوده است. شرفنامه را نیز بخشی در دربار صفوی و بخشی دیگر از آن را در سرای عثمانی به اتمام رسانده است. این امر نشان می‌دهد که این همانی و وحدت لر و کورد نه تنها یک ادعا نبوده بلکه موضوعی بدیهی و مشهود بوده که عثمانی و صفوی نیز با آن سر منازعه نداشته‌اند. اگر به تشابه فرهنگی، زبانی و اجتماعی نیز توجه گردد به راحتی این حقیقت در برابرمان نمایان می‌شود. در هیچ دوره‌ای به اندازه‌ی دوران پس از سرکوب‌های دولت - ملت تازه تاسیس ایرانی میان کورد و لر گسست و فاصله به‌وجود نیامده است. در هر صورت موضوع مورد بحث این است که فرهنگ مقاومت زاگرسی به عنوان دیگری دولت - ملت ایرانی با شدیدترین شیوه و با توحش تمام توسط رضاخان و مشاورین نظامیش سرکوب شد تا پایه‌های حکومت خود را استحکام بخشد و می‌دانست جز این سرکوب راهی برای استقرار حکومتش نیست.

رضاخان ابتدا با تقلید از کمال آتاترک اندیشه‌ی ایجاد جمهوری را در سر می‌پروراند، ولی کسانی مانند دکتر مصدق و مدرس مانع آن شدند. نظر خود رضاخان با توجه به اراده‌ی معطوف به قدرت تغییر کرد و به‌عنوان موسس شاهنشاهی پهلوی تاج‌گذاری نمود و به شاهنشاهی قاجار پایان داد. از این راه به‌طور کلی قدرت را قبضه کرد و به دیکتاتوری خود قوام بخشید. متعاقب آن در سال ۱۳۱۰ به قلع و قمع تمام مخالفان خود پرداخت. به دستگیری و کشتار گسترده‌ی روسای قبایل و عشایر پرداخت و زندان‌ها را از مخالفانش انباشت. بعد از آن با تصویب قانون ضد کمونیستی که به قانون سپاه شهرت یافت، دستاویز لازم را برای سرکوب شدید کمونیست‌ها و دیگر آزادی‌خواهان فراهم ساخت. شوروی نیز در چارچوب روابط دیپلماتیک در تصفیه و ساکت‌نمودن کمونیست‌ها با رضاخان سنگ تمام گذاشت. همان‌طور که مصطفی صبحی رهبر جنبش کمونیستی ترکیه قربانی این نوع روابط دیپلماتیک بلشویک‌ها با کمال آتاترک شد. بعد از آن هم ملی‌گراهایی مانند تیمورتاش و علی اکبر داور، اعضای رهبری حزب تجدد یا کشته یا از ترس، اقدام به خودکشی کردند. برای مثال علی اکبر اردلان مشهور به داور که رئیس عدلیه بود از ترس، اقدام به خودکشی کرد. به این ترتیب رضاخان به دیکتاتوری بلامنزاع تبدیل شد.

## تلاشی ناکام برای احیای تشکلیابی و مبارزه از سوی چپ در ایران

در دهه‌ی دوم زمامداری رضاخان با تمام سرکوب‌هایی که انجام داده بود باز هم نیروهای چپ و کمونیست در قالب نسل جوان و بقایای حزب کمونیست ایران به رهبری تقی آرانی که افکار کمونیستی و سوسیالیستی را با تفکرات پان‌ایرانیستی تلفیق می‌کرد به فعالیت و سازمان‌دهی پرداختند. او بیشتر سعی می‌کرد ظرفیت‌های قانونی و روشنفکری را پایه‌ی فعالیت‌های خود قرار دهد. با تمام تلاش‌ها این طیف جدید از نیروهای چپ چندان شانس تشکلیابی را به‌دست نیاوردند و در سال ۱۳۱۶ تقی آرانی به همراه گروهش موسوم به گروه ۵۳ نفره دستگیر شدند و تعدادی از رهبران گروه از جمله آرانی اعدام و بقیه تا شهریور ۱۳۲۰ پایان دیکتاتوری رضاخان، در زندان‌ها بسر بردند.

قبل از وقوع جنگ جهانی دوم رضاخان به آلمان گرایش پیدا کرده بود و تعدادی پرسنل و مشاور آلمانی در ایران مشغول فعالیت بودند. باوجود اعلام بی‌طرفی رضاخان و ارائه‌ی تصویری مبنی بر این که میانه‌اش با آلمان به‌هم خورده است، نتوانست روسیه، آمریکا و انگلیس را نسبت به بی‌طرفی خود متقاعد نماید و در نتیجه این کشورها وارد خاک ایران شدند. ارتش سرخ وارد مناطق شمالی ایران، آذربایجان و کوردستان گشت. انگلیس هم وارد جنوب و جنوب شرقی و جنوب غربی شد. اتحاد جماهیر شوروی برای دریافت ادوات و کمک‌های نظامی آمریکا برای جنگ با دولت نازی هیتلر و رفع احتیاجاتش در این رابطه، لازم می‌دانست که در آذربایجان و کوردستان مستقر شود. از سوی دیگر انگلیس به رضاشاه التیماتوم داد که ایران را ترک کند و سلطنت را به فرزند و ولیعهد خود محمدرضاشاه، واگذار کند. رضاخان چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداشت و از طریق بندرعباس به وسیله‌ی یک کشتی باری انگلستان، به هندوستان رفت. ولی انگلیسی‌ها اجازه‌ی خروج از کشتی و ورود به خاک هندوستان را به رضاخان و ۱۳ نفر از اعضای خانواده‌اش ندادند و به مدت ۶ شبانه‌روز در داخل کشتی ماندند، تا آنکه اجازه داده شد به آفریقای جنوبی بروند و بعد از ۳ سال در ۱۳۲۳ رضاخان در آفریقای جنوبی درگذشت.

## ندای آزادی و رهایی از کوردستان و آذربایجان

در اوایل، زمانی که هنوز پایه‌های دیکتاتوری محمدرضا شاه استحکام نیافته بود، شرایطی فراهم آمد تا در آذربایجان و کوردستان جنبش‌هایی ملی به مراتب دمکراتیک‌تر و مترقی‌تر از موقعیت جنگ جهانی اول با گرایشات سوسیالیستی و دموکراتیک سربرآورند. در آذربایجان به رهبری پیشه‌وری حکومت آذربایجان و در کوردستان جمهوری دمکراتیک کوردستان در مه‌باد به رهبری قاضی محمد با ترسیم روابط حسنه و با حمایت شوروی تشکیل شدند. ولی در سایر مناطق مانند شمال ایران، خراسان، لرستان، اهواز و بلوچستان به دلیل وضعیت آن‌ها در جریان مشروطه و ضرباتی که از سوی رضاخان به خیزش‌های این مناطق وارد آمده بود، همچنین سیاست‌های ذوب فرهنگی و پاک‌سازی هویتی، در این مناطق در نتیجه‌ی پیاده‌نمودن مدل دولت-ملت ایرانی در دو دهه‌ی حکومت رضاخان شاهد خیزش یا مقاومتی نبودیم. مناطق جنوبی کوردستان مانند سنندج، کرمانشاه و ایلام تلاش‌هایی را برای همگامی و پیوستن به جمهوری مه‌باد انجام دادند. ولی نه عمر جمهوری مه‌باد کفاف این تحرکات را می‌کرد و نه موانع سر راه، به‌خصوص موانعی که سیاست‌های انگلیس در این منطقه ایجاد می‌کردند، این اجازه را به نیروهای کورد می‌داد تا این پیوستگی را به وجود آورند.

## حزب توده، تشکل چهارم چپ در ایران

در کنار شکل‌گیری جنبش آذربایجان و کوردستان و در خلال همان سال‌ها، در نتیجه‌ی شرایط مساعدی که فراهم آمده بود بقایای حزب کمونیست ایران و گروه پنج‌اه و سه نفره اقدام به تشکیل حزب توده به‌عنوان چهارمین مرحله‌ی تشکل‌یابی چپ در ایران کردند. پیروزی شوروی در جنگ جهانی دوم هم شور و شوقی را در میان نیروهای چپ آن زمان به وجود آورده بود و این پیروزی را دلیل حقانیت آن گفتمان می‌پنداشتند. برای همین شوروی به قبله‌گاه و قوت قلب نیروهای چپ مبدل شد و انگیزه‌ای برای فعالیت و سازمان‌دهی بیشتر گردید. حزب توده هم سعی می‌کرد از فواید این پیروزی در ایران بهره‌برد. حزب توده به

محیط یا فضایی برای گردهم‌آیی کل نیروی‌های چپ در آن زمان مبدل شد. این فضا و شاید بتوان گفت سپهر به وجود آمده منشاء خدمات روشنفکری و اجتماعی فراوانی شد و پیشرفت‌هایی را به همراه داشت. این حزب با پشتوانه‌ی قوی مردمی توانست مفادی از حقوق کارگری را بر دولت تحمیل نماید. از طرفی دیگر به‌جای رویکردهای چپ روانه و سکتاریستی توانسته بود با درک واقع بینانه‌تری نسبت به حزب کمونیست ایران به جامعه بنگرد. انتخاب عنوان توده به‌جای کمونیست نیز تا حدوی جهت رسیدن به اقشار و آحاد متعدد جامعه بود. هرچند حزب توده به دو جناح تندرو و میانه‌رو تقسیم شده بود، ولی حتی تندروها هم سعی می‌کردند در حد امکان خود را با واقعیات اجتماعی و اقتصادی ایران تطبیق دهند. بدون تردید وجود چنین دیدگاهی محصول خطا و آزمون‌های دوران فعالیت حزب کمونیست ایران بود. تجربیات گذشته و عبرت‌آموزی از بسیاری از اشتباهات سبب شد تا حزب توده بهتر بتواند با اقشار مختلف جامعه حتی روحانیون میانه‌رو رابطه برقرار نماید و از این نیروی اجتماعی برای توسعه‌ی سازمان‌دهی خود استفاده کند. از آیت‌الله طالقانی، روحانی میانه‌رو گرفته تا روشنفکری ساختارشکن مانند صادق هدایت را در طیف هواداران خود داشت. حزب توده در تاریخ پرفراز و نشیب خود در مراحل نمایندگی مقاومت و ایستادگی و مبارزه را بر عهده داشته و در مقاطعی دیگر نامش با محافظه‌کاری، عافیت‌طلبی، تمامیت‌خواهی، خیانت و جاسوسی گره خورده است. دو خصوصیت بارز آن یعنی کاراکتر پان‌ایرانیستی و مرکز‌گرایانه‌اش، همچنین وابستگی تام و تمام آن به شوروی هیچ‌گاه نگذاشت به نتیجه‌ای مطلوب برسد.

باید این اصل اساسی را آویزه‌ی گوش کرد که در ایران بدون اعتراف صریح به حقوق ملی ملت‌های تحت ستم دولت - ملت ایران و تبدیل آن به مسئله‌ای محوری، همچنین تلاش برای چاره‌یابی آن، هیچ‌جایی نمی‌تواند در ایران تحولی ریشه‌ای و ماندگار را به وجود آورد. حزب توده حتی به اندازه‌ی حزب کمونیست ایران که در کنگره‌ی دوم خود در ارومیه به این مهم پرداخته بود، آن را مورد توجه قرار نداد. توده برخلاف احزاب اجتماعیون - عامیون، حزب عدالت و حزب کمونیست ایران که مناطقی مانند آذربایجان و گیلان و مازندران را کانون فعالیت‌هایشان قرار داده بودند و پیشاهنگان آن را افرادی از ملیت‌های متفاوت ایران بر عهده داشتند، تهران را مرکز فعالیت‌های خود قرار داده و اغلب رهبران و اعضای مدیریتی آن را افراد اصالتاً فارس تشکیل می‌دادند. به همین دلیل نسبت به تشکل‌های سلف خود به مراتب

پان‌ایرانیستی‌تر عمل می‌کرد و شوونیسیم آغشته به گفتمان چپ کاملاً مشهود بود. حتی سلطنت را مورد نقد قرار نمی‌داد و در این مورد سعی می‌کرد که از ابراز عقیده بپرهیزد و تقيه نماید.

همچنین وابستگی بی‌حدوحصر به بسیاری از شخصیت‌ها و احزاب برادر در سایر نقاط جهان باعث شده بود که این حزب و احزاب مشابه در خاورمیانه فدای مناسبات دیپلماتیک، توازنات سیاسی و منافع اقتصادی دیگران شوند. لازم است که بین تشکل‌های که قبل از انقلاب اکتر با بلشویک‌ها در تماس بودند و آن‌هایی که بعد از انقلاب اقدام به ایجاد ارتباط با بلشویک‌ها نمودند تفاوت قائل شویم. هم از نظر مفهومی و هم از نظر نحوه‌ی چیدمان تشکیلاتی باهم تفاوت‌هایی دارند. خصوصاً آن‌هایی که در ایران و منطقه‌ی قفقاز تشکیل شدند، چه در قالب تشکل‌های کارگری یا در قالب جنبش‌های رهایی‌بخش ملی باشند این وجه تمایز را دارند. روابط قبل از انقلاب ۱۹۱۷ با بلشویک‌ها، در اصل با نیرویی انقلابی و مبارز بود که خود در حال مبارزه با استبداد و ارتجاع رژیم تزاری بودند. به همین دلیل نوعی همدلی، همکاری، روحیه انقلابی و صمیمیت وجود داشت. مانند روابطی که بین دو متحد یا دو نیروی قرار گرفته در یک جبهه دیده می‌شود. ولی روابط بعد از انقلاب اکتر با دولت-ملت روسیه بود که تنظیم روابط و مناسبات دیپلماتیک با کشورهای هم‌جوارش از جمله ایران و تامین منافع سیاسی و اقتصادی برایش ارجحیت داشت و احزاب پیرو خود یا احزاب برادر را فدای این روابط و منافع می‌کرد. به‌خصوص در دوره‌ی استالین این نوع رفتار منفعت‌طلبانه بالا گرفته بود. بعد از رفرم‌های خروشچف در سال ۱۹۵۶ و آغاز جنگ سرد به مراتب بیش از دوره‌ی استالین که به خاطر جنگ با فاشیسم آلمان به‌جای روابط سیاسی و اقتصادی روابط نظامی ارجحیت داشت به این نوع سیاست روی آورده شد. در این دوره ایران از آن‌چنان قدرت و انسجامی برخوردار نبود و طرف حساب استالین بیشتر کشورهای انگلیس و آمریکا بودند که ایران را به‌صورت نیمه‌مستعمره درآورده بودند و دولت ایران چنان نقشی در روابط دیپلماتیک نداشت. بعد از رفرم‌های خروشچف و تمام دوران جنگ سرد، روابط سیاسی و اقتصادی با دولت‌های هم‌جوار از جمله ایران ارجحیت پیدا کرد. در این دوره ایران هرچند که ژاندارم آمریکا در منطقه بود، ولی



نسبت به قبل دارای ابتکار عمل بیشتری هم بود.

## فرستی که در نتیجه ضعف‌ها و نارسایی‌های داخلی و روابط رنال‌پلیتیک ساقط گشت

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، ترافیک دیپلماتیک بین شوروی و آمریکا و شوروی و ایران جهت پایان دادن حمایت‌های روسیه از جمهوری کوردستان در مهاباد و حکومت آذربایجان که تحت حمایت آن کشور تشکیل شده بودند برقرار گشت. دولت شوروی هم در قبال واگذاری امتیاز نفت شمال، با ایران به توافق رسید. از سویی دیگر طلب دولت آمریکا از شوروی ترک آذربایجان و کوردستان بود و خواست دولت شوروی هم اخذ امتیازهایی در یونان، قبرس، اروپای شرقی، از آمریکا بود. آمریکا و شوروی بعد از یک سری نشست‌های دیپلماتیک به یک سری توافقات دست یافتند که تبعات و زیان‌های آن برای آذربایجان و کوردستان عبارت بود از فروپاشی هر دو جمهوری، قتل‌عام تبریز و اعدام‌های کوردستان از جمله اعدام قاضی محمد رئیس‌جمهور، صیف قاضی وزیر جنگ و صدر قاضی. پیشه‌وری هم به شوروی فرار کرد و در سال ۱۳۳۶ در یک سانحه‌ی ساختگی اتمبیل کشته شد. بعد از این سرکوب‌ها دولت مرکزی کنترل آذربایجان و کوردستان را در دست گرفت و به اعمال جنایت‌کارانه‌ی بسیاری روی آورد. البته در خلال این سال‌ها به دلیل نگرانی از احتمال فروپاشی ساختار دولت - ملت ایرانی که برگردهی خلق‌های ایران بنا شده بود، از سوی حاجلی رزم‌آرا، نخست‌وزیر ایران تاسیس مجالس ایالتی و ولایتی که در دوران مشروطه جهت چاره‌یابی مسائل ملیت‌های ایران به عنوان متمم قانون اساسی به آن افزوده شده بود، دوباره مطرح شد. ولی همان‌طور که قبلاً مصدق و مدرس با طرح جمهوری رضاخان مخالفت ورزیده بودند. این بار نیز مصدق و کاشانی به مخالفت با طرح مجالس ایالتی و ولایتی پرداختند. این امر نشان‌گر این‌همانی شونونیسیم سکولار و مذهبی در برخورد با تنوعات و تفاوت‌مندی‌های موجود در ایران است. در کنار این روابط بین‌الدولی ضعف‌های داخلی نیز در سرنوشت جمهوری کوردستان و حکومت آذربایجان دخیل بوده‌اند، که بسیار به آن‌ها پرداخته شده و مورد نقد قرار گرفته‌اند و لازم نمی‌بینم که در این نوشتار به آن‌ها بپردازم.

در جریان این سرکوب‌ها حزب توده ساکت ماند و عکس‌العملی نشان نداد. به‌جای

جانب‌داری از حقوق خلق کورد و آذری سنگ دولت شوروی را به سینه می‌زد و مدام از ایران می‌خواست تا همان‌طور که امتیاز نفت جنوب در اختیار انگلیس است، باید امتیاز نفت شمال هم به شوروی واگذار شود. یعنی حزب توده در برخورد با انگلیس و روسیه از سیاست موازنه‌ی مثبت طرفداری می‌کرد. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد این خواست شوروی در ازای دست برداشتن از حمایت جنبش آذربایجان و کوردستان بود. حزب توده با پیش کشیدن این نوع سیاست و طرح‌ها زمینه‌ساز آوار شدن مصیبت بر خلق کورد و آذری بود. در تمام این دوران نقش جاده‌صاف‌کن سیاست‌های شوروی را برگزیده بود. این هم ناخرسندی‌هایی را در میان اعضای خارج از مرکز حزب توده موجب شد و منجر به اولین انشعاب یعنی انشعاب گروه خلیل ملکی شد. متعاقباً خلیل ملکی به‌همراه مظفر بقایی، حزب زحمت‌کشان را تشکیل دادند و بیشتر بر سوسیالیسم اروپایی در برابر کمونیسم شوروی تأکید داشتند و بعدها به جبهه‌ی ملی اول پیوستند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد مظفر بقایی به هم‌دستی با آمریکا پرداخت تا جایی که کیانوری در کتاب گفت‌وگوی با تاریخ، او را بیش از یک جاسوس آمریکایی نمی‌داند.

لازم به ذکر است که حزب زحمتکشان منشعب از حزب توده، به‌عنوان دومین جریان مدعی چپ آن دوران، در مدت کوتاهی دچار انفعال شد و موسسین آن یعنی بقایی و ملکی از هم فاصله گرفتند و ملکی حزب زحمت‌کشان (خط سوم) را تشکیل داد. او در دوران کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و مدتی در زندان بسر برد. برای فهم بیشتر رخدادهای این دوره، می‌توان به کتاب خاطرات یک زن توده‌ای، که خاطرات راضیه ابراهیم‌زاده عضو فرقه‌ی دموکراتیک آذربایجان و حزب توده، همچنین همسر رضا ابراهیم‌زاده از اعضای گروه ۵۳ نفره بوده، رجوع کرد. باید یادآور شد در این دوره نیز زنان مبارز و فعالی بوده‌اند که باز هم بدلیل جو مردسالارانه آن‌چنان شهرتی نیافتند.

برخورد و عملکرد حزب توده در این مقطع و در رابطه با جنبش آذربایجان و کوردستان نشأت گرفته از دو ویژگی حزب توده است. نخست گرایش پان‌ایرانیستی توده که هر نوع فعالیت هویت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه و مساوات‌طلبانه‌ی خلق‌های تحت ستم دولت ایرانی را تهدیدی برای تمامیت ارضی و در راستای تجزیه‌ی ایران دانسته و برخورد با آن را برای دولت مرکزی مشروع می‌دانست. دوماً برای خودشیرینی در برابر شوروی بود که به تمام و کمال وابسته و ساخته و پرداخته آن بود.

## بخش ۴

### آغاز جنگ سرد، دورانی نوین

پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد بین دو بلوک شرق به سرکردگی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک غرب به سرگردگی ایالات متحده‌ی آمریکا پدیدآورنده‌ی شرایط نوینی در سیاست بین‌الملل بود. ایران و دولت محمدرضا پهلوی هرچه می‌رفت بیشتر به بلوک راست و آمریکا نزدیک می‌شد و پیش‌لرزه‌هایی را برای حزب توده و چپ ایران به دلیل گرایشات و ایدئولوژی مارکسیستی و قرار گرفتن‌شان در بلوک چپ و شوروی به‌همراه داشت. حتی بسیاری معتقدند جریان مذهبی و تندرو فدائیان اسلام به سرکردگی نواب صفوی که دست به ترور برخی از شخصیت‌های حکومتی و روشنفکران دین‌ستیز زد که بارزترین آن‌ها احمد کسروی بود، ترفند و حربه‌ای از سوی خود دولت ایران، برای ایجاد فضای امنیتی و فراهم‌آوردن زمینه‌ی ضربه‌زدن و آسیب‌رسانی به نیروهای مخالف از جمله چپ‌ها، بوده است. حزب توده که در برابر سرکوب جنبش‌های آذربایجان و کوردستان سکوت کرده بود، دو سال بیشتر دوام نیاورد و در سال ۱۳۲۷ بعد از ترور نافرجام محمدرضا شاه که به این حزب نسبت داده شد، منحل اعلام گردید. تمام فعالیت‌هایش متوقف شد و موجی از زندان، شکنجه، اعدام، اختفاء و گریز برای اعضای این حزب در پی داشت. بیشتر گریزها هم به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و آلمان شرقی بود.

در سال ۱۳۲۸ با ابتکار عمل دکتر مصدق و مشارکت شخصیت‌هایی مانند کریم سنجابی و مهدی بازرگان، جبهه‌ی ملی با ائتلاف لیبرال‌ها، مذهبی‌ها و چپ‌های ملی‌گرا تشکیل شد. این جبهه بر بعضی از آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و تکوین حقوق شهروندی لیبرال، اصرار داشت. ولی نگرش این جبهه نیز به ایران همان روایت تک‌گرایانه‌ی تک‌ملت، تک‌زبان و... بود و مصرانه بر پان‌ایرانیسم اصرار می‌ورزیدند. موضوع حقوق ملت‌های ایران را حتی شایسته‌ی بحث نمی‌دانست. دکتر مصدق سعی بر رهایی ایران از وابستگی خارجی داشت، ولی وجود تفکر دولت - ملت با محوریت اتنیکی و زبانی فارس باعث می‌شد که رویکردی هموژن در

خصوص ملتهای غیره فارس داشته باشد. تنها دستاوردی که طرفداران جبهه ملی و دکتر مصدق بر آن می‌بالند، ملی کردن نفت است. که صرفاً نمی‌توان آن را نتیجه و برآیند سعی آن‌ها دانست، اقتصاد جهانی نیز با این روند موافق بود. بخصوص امپراتوری نوپای آمریکا در صدد بود که منافع و اختیارات امپراتور پیر بریتانیا را محدود کند و ملی کردن نفت در ایران که تا آن زمان در انحصار بریتانیا بود، در این راستا گامی موثر می‌بود. همان روند را بعد از ملی کردن نفت ایران در کشور مصر و با رهبری جمال عبدالناصر در ماجرای ملی کردن کانال سوئز شاهد هستیم. این موارد در نتیجه‌ی سیاست جهانی یعنی افول استعمار بریتانیا و طلوع استعمار آمریکا در منطقه صورت می‌گرفت. پایان استعمار کلاسیک و آغاز استعمار نو در جهان. از سوی دیگر هنوز روابط حسنه‌ی میان روسیه و آمریکا بدلیل ائتلافشان در جنگ با فاشیسم نازی شکراب نشده بود. حتی در آن زمان آمریکا چهره‌ی محبوب چپ ایرانی و ملی‌گرایان ضد امپریالیست بود. چراکه هنوز مانند بریتانیا به‌عنوان چهره‌ای استعمارگر شناخته نشده بود. همان‌طور که اشاره شد چپ‌ها و ملی‌گرایان ضد امپریالیسم (آن‌ها انگلیس را امپریالیست می‌دانستند) به‌دلیل ائتلاف آمریکا با شوروی در مبارزه با نازیسم، آمریکا را تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۹۳۳ به دیده‌ی حامی می‌نگریستند و آمریکا نیز به‌دلیل انعطاف در برخورد، برای از میدان به در کردن رقیبش انگلیس و در دست گرفتن سلطه‌ی جهانی این رفتار را مناسب می‌دید. در اصل هنوز تعبیری استعماری و امپریالیستی در میان نیروهای چپ و ملی‌گرایان ضد امپریالیسم نسبت به آمریکا شکل نگرفته بود. این کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که وجهه‌ی آمریکا را در میان این طیف از ایرانی‌ها تغییر داد. کیانوری در کتاب گفت و گو با تاریخ، به این مرحله پرداخته است.

حس، برخورد شوونیستی و افکار پان‌ایرانیستی در مصدق و جبهه‌ی ملی مانع انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک نیز شد.

اگر افکار شوونیستی و پان‌ایرانیستی رهبران جبهه‌ی ملی به‌ویژه مصدق را احاطه نمی‌کردند و به‌طور صریح از کثیرالمله بودن ایران و یا حداقل از سیستمی مانند جمهوری - دموکراتیک که امکان احقاق حقوق تمام ملتهای ایران را تا حدودی فراهم بسازد بحث می‌کردند، موجب می‌شد که نیروی اجتماعی و انقلابی سرتاسر ایران به جنبش مصدق بپیوندند و نتیجه‌ی مطلوب را حاصل شود. به‌دلیل عدم چنین جسارت و شجاعتی و منافات بسیاری از

عملکردهای مصدق با منافع آمریکا پایه‌های حکومت خود را تزییف نمود. مصدق با عدم درک صحیح از سیستم دولت - ملت جهانی در این توهم بود که ایران را به تمامی مستقل خواهد کرد. غافل از این که هدف آمریکا از ترغیب ملی‌گرایان ایرانی برای کسب استقلال در برابر انگلیس، خارج ساختن ایران از استیلای انگلیس بود تا بعدها خود به راحتی بتواند آن را به زیر یوغ خود درآورد. بر این اساس آمریکا توسط اشخاصی مانند زاهدی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را بعنوان اولین کودتای سازمان سیا در خاورمیانه پیاده کرد و در نتیجه‌ی آن دولت مصدق سقوط کرد. شخص مصدق از سیاست کنار گذاشته شد و در احمدآباد مستوفی تا آخر عمرش در حصر خانگی ماند.

## حزب توده و دوران مصدق

حزب توده که در سال ۱۳۲۷ منحل و ممنوع فعالیت شده بود. در دوران مصدق به صورت نیمه‌علنی و نیمه مخفی فعالیت می‌کرد و توانسته بود در میان روشنفکران، زحمت‌کشان، اعم از کارگران و دهقانان، مذهبیان میانه‌رو، و حتی در درون دستگاه‌های دولتی بویژه در میان افسران ارتشی سازمان‌دهی وسیعی انجام دهد. فعالیت‌هایش را تنها به تهران محدود نگذاشته و آن را به میان اکثر مناطق و خلق‌های ایران کشانده بود. اگر امیال شوونیستی (سوسیال شوونیسم) و وابستگی بی‌قیدوشرط به شوروی اجازه می‌داد، شرایط عینی و ذهنی یک انقلاب سوسیالیستی و دموکراتیک در ایران مهیا بود. حزب توده نه تنها در این راه گام نگذاشت بلکه نقشی منفی و حمایتی غیرمستقیم را در موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ایفا نمود. بعد از کودتای دولت مرکزی به اعمال سرکوبگرانه شدت بخشید و بسیاری از اعضای جبهه‌ی ملی و حزب توده دستگیر، شکنجه و اعدام شدند. افسران مخفی حزب توده که سرشناس‌ترین‌شان "خسرو روزبه" بود لو رفتند و دستگیر شدند. تعدادی از آن‌ها از جمله خسرو روزبه اعدام شدند و بسیاری از آن‌ها به شوروی و آلمان شرقی متواری شدند، که تا انقلاب ۵۷ نتوانستند به ایران مراجعه کنند. در همین مرحله در کوردستان بویژه منطقه‌ی مکریان شاهد شورش وسیع دهقانان در سال ۱۳۳۲ هستیم. ولی شواهدی دال بر حمایت یا ارتباط حزب توده با این شورش در دست نگارنده این نوشتار نیست. متأسفانه این شورش به دلیل عدم رهبری بشدت سرکوب و ناکام می‌گردد.

## ساواک دستگاه مخوف دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - سازمان امنیت و اطلاعات کشور - ساواک با نظارت مستقیم محمدرضا شاه و مشارکت مستقیم کسانی مانند اردشیر زاهدی پسر «سر شاپورچی رپورتر» (از اعضای فراماسونی انگلیس حاضر در ایران که لقب سر را از ملکه‌ی انگلستان گرفته است. از اشخاص موثر در تکوین افکار ملی‌گرایی ایرانی بوده و از رهبران زردشتی‌های هندوستان نیز می‌باشد. همچنین جزو دلالان اسلحه نیز بود) و سپهبد فردوست از دوستان و هم‌کلاسی‌های شاه در هنگام تحصیل در سوئیس و با رهنمودهای آمریکا و الگوبرداری از سازمان سیا تشکیل شد. فردوست در کتاب خاطرات خود با جزئیات به این دوره، بلاخص نحوه شکل‌گیری ساواک می‌پردازد. تشکیل ساواک منجر به ایجاد رعب و وحشت بسیار در میان آحاد جامعه شد. خصوصاً با کارهایی که در دوران ریاست تیمور بختیار بعنوان اولین رئیس ساواک صورت گرفت. او بسیاری از مخالفان شاه را سرکوب کرد و در نهایت خود نیز در حالی که به دلیل ظنن شدن شاه به او به عراق متواری شده بود در آن‌جا کشته شد. در واقع اقدامات ساواک تدریجاً به استحکام هرچه بیشتر دیکتاتوری شاه می‌انجامید.

## دهه‌ی چهل، زایش گفتمان و جریان‌ات نوین

اواخر دهه‌ی سی و اوایل دهه‌ی چهل، در نتیجه‌ی گسترش صنعت‌گرایی در ایران و روابط سرمایه‌داری پروسه‌ی تکوین دولت - ملت ایرانی سرعت بیشتری یافت. ظاهر امر عبارت بود از پیشرفت سریع و مدرن شدن کشور، اما در باطن حامل رشد تضادها، شکاف‌های طبقاتی، معضلات اجتماعی، فرهنگی و هویتی، به‌خصوص در شهرهایی که به‌همین آسا گسترش می‌یافتند بود. تراکم جمعیت و روند افزایشی حلبی‌آبادها و حاشیه‌نشینی در شهرهای صنعتی و رشد طبقات جدید اجتماعی به‌خصوص طبقات کارگر و متوسط جدید جامعه را به سوی انفجار پیش می‌برد. همچنین در در نواحی روستایی مالکین بیشتر از پیش به دولت وابسته می‌شدند و این امر زمینه‌ی استثمار بیشتر دهقانان را موجب می‌شد. از سوی دیگر ناسیونالیسم ایرانی فارس محور هرچه پایه‌هایش قوام می‌یافت، تبعیض‌های آنتیکی و ملی را تعمیق می‌بخشید. این وضعیت و ادامه‌ی آن به صورت فزاینده زمینه‌ی دگرگونی و تحول را در ایران فراهم

می‌نمود. هم‌زمان با این شرایط در آمریکای لاتین و چین انقلاب‌هایی به وقوع پیوسته بودند و یا در شرف وقوع بودند. انقلاب چین در اواخر دهه‌ی چهل میلادی (۱۹۴۹) به رهبری مائو تسه‌دونگ، انقلاب کوبا در اواخر دهه‌ی پنجاه میلادی (۱۹۵۹) به رهبری کاسترو و چگوارا، انقلاب الجزایر در ابتدای دهه‌ی شصت میلادی (۱۹۶۲)، تأثیر بسزایی بر اکثر جوامع و جریان‌ها داشت. این مورد هم شاه و هم آمریکا را نگران کرد و برای جلوگیری از دگرگونی‌های احتمالی با ابتکار عمل جامعه و نیروهای چپ، اصلاحاتی توسط شاه در دوران نخست‌وزیری دکتر علی امینی تحت عنوان انقلاب سفید، در سال ۱۳۴۲ مطرح شد. انقلاب سفید مخالفت روحانیون را به رهبری خمینی به همراه داشت. به‌خصوص مخالفت با دو مورد، یکی طرح اصلاحات اراضی و دادن حق رای به زنان. مخالفت با این موارد از سوی روحانیون، حمایت مالکین و جامعه‌ی سنتی را از آن‌ها به‌همراه داشت. ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تظاهراتی به فرمان خمینی علیه شاه صورت گرفت، که شاه با شدت تمام با آن برخورد کرد. خمینی را دستگیر، ابتدا به نجف، بعدها از نجف به ترکیه و از آنجا به نوفل لوشاتو در حومه پاریس تبعید نمود. جایی که خمینی تا وقوع انقلاب ۵۷ در آن‌جا ماند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ملی‌گرایان لیبرال و سکولار از ملی‌گرایان سلطنت‌طلب شکست خوردند و در نتیجه جبهه‌ی ملی بی‌تأثیر گشت. اشخاصی مانند مهندس مهدی بازرگان و دکتر سجایی با تأیید دکتر مصدق که در حصر خانگی بسر می‌برد، یک جریان ملی - مذهبی به نام نهضت آزادی را تشکیل دادند. دکتر علی شریعتی که با تفاسیر انقلابی از شیعه و اسلام شهره گشت، در دهه‌ی ۵۰ شمسی و در حسینیه‌ی ارشاد سلسله بحث‌ها و دروسی را در همین زمینه ارائه می‌داد. وی در صدد بود تا اثبات نماید که اسلام با پارامترهای علمی قرن ۲۰ و رویه‌های مبارزاتی رهایی‌بخش نه تنها در مغایرت نیست، بلکه هدف غایی اسلام همان است. همچنین مهندس مصطفی چمران که بعداً در جنگ جمهوری اسلامی با خلق کورد، جزو فرماندهان بود و عاقبت هم در جنگ با عراق کشته شد، بخش خارج از ایران نهضت آزادی را تشکیل می‌دادند. نهضت آزادی می‌خواست حقوق لیبرالی، پارلمانتاریسم و ملی‌گرایی ایرانی را با اسلام عجین گرداند و آن‌ها را با آموزه‌های دینی مزین نماید. روشنفکرانی مانند جلال آل‌احمد هم در این راستا قلم می‌زدند. از طرفی روحانیون سنت‌گرا و جامعه سنتی به دلیل مغایرت انقلاب سفید شاه با شئون اسلامی، شرعی و عرفی به مخالفت با آن برخاستند.

نیروهای چپ و دموکراتیک هم، به اصطلاح انقلاب سفید شاه را طرحی برای مختل کردن خواسته‌های انقلابی و دموکراتیک جامعه و چوب لای چرخ گذاشتن تحولات ریشه‌ای می‌دانستند و می‌پنداشتند که این طرح بیشتر ایران را در چارچوب طرح کاپیتالیسم، وابسته و حلقه به گوش امپریالیسم، به‌خصوص آمریکا می‌گرداند و این برای مردم ایران مضرتر از پیش از فوایدش است. به‌خصوص نسلی از جوان‌ها و دانش‌جویان که پیش‌تر از اعضای حزب توده، جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی بودند نیز در جرگه‌ی مخالفان این به اصطلاح انقلاب حاکمیت، درآمدند. این نسل، از وابستگی حزب توده به شوروی و انفعال این حزب در برابر رویدادهای آن دوره، همچنین رویکردهای لیبرالی و غیرانقلابی و راست‌گرایانه‌ی نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی به تنگ آمده بودند و این روند رو به زوال را در راستای همراهی با دیکتاتوری شاه می‌دانستند و به چشم مصلحت‌طلبی به آن‌ها نگاه می‌کردند. این نسل جوان به دو طیف مارکسیست‌های ماتریالیست و مارکسیست‌های اسلامی تقسیم شدند. مارکسیست‌های ماتریالیست، کلیه‌ی تعابیر علمی، فلسفی، ایدئولوژیک و جامعه‌شناسانه‌ی مارکسیسم - لنینیسم را سرمشق مبارزات و سازمان‌دهی‌های خود قرار می‌دادند. ولی مارکسیست‌های اسلامی عدالت اجتماعی مطرح شده در مارکسیسم را می‌پسندیدند و اذعان می‌کردند که با اهداف اسلام مغایرتی ندارد. ولی بُعد ماتریالیستی مارکسیسم را نمی‌پذیرفتند و به‌جای آن ایدئولوژی اسلامی را با طرح‌های سیاسی و اجتماعی مارکسیسم درمی‌آمیختند و سرمشق مبارزات خود قرار می‌دادند. این گروه از این راه بهتر می‌توانستند با جامعه سنتی، بازاربان، طبقه‌ی متوسط شهری، کارگران، جوانان و دانش‌جویان معتقد به شئون اسلامی و حتی روحانیون منعطف رابطه برقرار کنند. مارکسیست‌های غیرمذهبی در واقع در تنظیم رابطه با این اقشار تا حدودی به مشکل برخورد می‌کردند.

البته مارکسیست‌های اسلامی به‌خاطر اینکه مذهب شیعه را مینا قرار می‌دادند، در یارگیری از مناطق غیر شیعه ناموفق بودند. ولی گروه‌های تماماً مارکسیست در یارگیری از تمام مناطق ایران دست‌شان بازتر بود، به‌خاطر این که مذهبی عمل نمی‌کردند. انقلابات چین، کوبا و الجزایر، انقلاب جوانان فرانسه در اواخر دهه‌ی شصت (۱۹۶۸)، پیروزی مبارزات رهایی‌بخش ویتنام در مقابل آمریکا ۱۹۷۵، مبارزات انقلابی و رهایی‌بخش خلق فلسطین توسط کسانی مانند عرفات، جرج حبش، احمد جبرائیل، ابوعلی مصطفی، انقلاب البانی به رهبری انور خوجه



و... بر چپ ایران تأثیرگذار و الهام بخش بودند.

هم‌چنین تأثیر جنبش‌های چریکی در پیروزی انقلاب چین و بعضی از انقلاب‌های آمریکای لاتین، بویژه کوبا برای مارکسیست‌های ماتریالیست و برای مارکسیست‌های اسلامی مبارزات الجزایر و فلسطین یک الگو بودند. این الگوهای انقلابی نسل جوان را بسوی فعالیت‌ها و تحرکات چریکی سوق داد. البته در مورد مشی مسلحانه هم نقطه نظرات متمایزی وجود داشت. برخی از جریان‌های چریکی پیرو نظریات مائو، یعنی شورش‌های دهقانی و آغاز مبارزه از روستا و محاصره شهرها بودند و بر این راهبرد اصرار می‌ورزیدند. دیگر گرایش‌ها و گروه‌های چپ هم بیشتر طرفدار عملیات‌های چریکی و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی شهری بودند که در برخی از کشورهای اروپایی به آزمون گذاشته شده بود و موفقیت‌هایی هم در پی داشت. بعضی هم تلفیقی از هر دو مشی را مناسب می‌دیدند. در حین شکل گرفتن گروه‌های چریکی در داخل ایران در آمریکا و اروپا نیز کنفدراسیون دانش‌جویان ایران علیه دولت و نظام شاهنشاهی فعالیت می‌کرد و بسیاری از این دانشجویان به جریانات و تحولات داخل ایران علاقه نشان داده و به هواداری از این جریانات می‌پرداختند. این وضعیت تا حدودی به دوران ناصرالدین شاه شبیه بود، ناصرالدین شاه برای یادگیری فنون غربی جوانانی را به خارج فرستاد، غافل از این که این دانش‌جویان به درک بهتری از استبداد رسیدند و با الهام از شرایط سیاسی و اجتماعی اروپا برخلاف انتظار شاه به مخالفان او تبدیل شدند. در دوران محمدرضا شاه نیز بسیاری از این دانش‌جویان با بورسیه‌ی دولتی به اروپا و آمریکا اعزام گشته بودند که بعد از اتمام تحصیل خود به خدمت در دستگاه عظیم بروکراسی محمدرضا شاه پیروانند، که بر عکس انتظار او نیز بسیاری از آنها به مخالفانش تبدیل گشتند.

از میان این گروه‌ها و دسته‌جات بعدها دو جریان سازمان مجاهدین خلق ایران - و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - نقش فعال‌تری در اتفاقات و رویدادها ایفا نمودند. مجاهدین خلق ایران تلفیقی از اسلام و مارکسیسم را نمایندگی می‌کرد و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران ایدئولوژی مارکسیستی را نمایندگی می‌نمود. سازمان چریک‌های فدایی خلق به رزمنده‌ی خود عنوان چریک و سازمان مجاهدین خلق عنوان مجاهد را داده بودند. ریشه‌ی این دو عنوان به دوران مشروطیت و بخصوص دوران جنبش جنگل برمی‌گشت که اسلامی‌ها عنوان مجاهد و مارکسیست‌ها عنوان چریک را بر رزمندگان خود اطلاق می‌کردند.

سازمان چریک‌های فدایی خلق از ادغام دو گروه موسوم به گروه مسعود احمدزاده امیرپرویز پویان و بیژن جزنی - حسن ضیا ظریفی به وجود آمده بود. که از اعضای سابق جوانان حزب توده و بعضاً مرتبط با جبهه‌ی ملی بودند. البته در بین مسعود احمدزاده و بیژن جزنی نظریه‌های متفاوتی در مورد مبارزات چریکی وجود داشت. مسعود احمدزاده جنگ مسلحانه را استراتژی، تاکتیک و اهرم اصلی مبارزه می‌دانست، در این راستا نیز جزوانی تحت عنوان جنگ مسلحانه هم تاکتیک، هم استراتژی نوشت. بیژن جزنی هم جنگ مسلحانه را تعیین‌کننده ولی تاکتیک و اهرمی برای تقویت و به نتیجه رساندن فعالیت‌های سیاسی اجتماعی می‌پنداشت. تا سال ۱۳۵۴ تئوری‌های احمدزاده سر مشق مبارزات سازمان بود، ولی بعداً نظریات بیژن جزنی در سازمان مقبولیت عام یافت.

سازمان چریک‌های فدایی در سال ۱۳۴۴ تشکیل شد و در سال ۱۳۴۹ با عملیات سپاهکل مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خود را آغاز کردند. بعد از سپاهکل بسیاری از رهبران سازمان دستگیر و به زندان افتادند. مسعود احمدزاده در سال ۵۰ اعدام و بیژن جزنی در سال ۵۴ در زندان به همراه عده‌ای از زندانیان و طی یک سناریوی ساخته و پرداخته‌ی ساواک تیرباران شدند. به‌علت زندانی شدن بسیاری از رهبران سازمان رهبری چریک‌های فدایی خلق را حمید اشرف برعهده داشت. در اواسط دهه‌ی ۵۰ که طرز و شیوه‌ی عملیات سپاهکل ادامه نیافت و موفقیت آن‌چنانی نیز در پی نداشت، حمید اشرف بیشتر به جنگ چریکی شهری روی آورد. عملیات‌های متعددی را در شهرها بخصوص تهران انجام می‌داد و در چند محاصره‌ی ساواک درون خانه‌های تیمی توانست حلقه محاصره را بشکند. ولی عاقبت در ۸ تیر ۵۶ در یک خانه‌ی تیمی با همراهانش توسط نیروهای دولتی محاصره شده و همه‌ی آن‌ها کشته شدند و این ضربه‌ی مهلکی بود که بر سازمان وارد شد. بعد از این، سازمان تا وقوع انقلاب ۵۷ بدلیل از دست دادن رهبران خود در بیرون و داخل زندان فعالیت چشم‌گیری نداشت. در جریان انقلاب نیز رهبری به اشخاصی اپورتونیست محول گشته بود.

موسسان مجاهدین خلق سه نفر از اعضای جوان نهضت آزادی، به نام‌های محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و عبدالرضا نیکبین بودند که در سال ۴۴ نسبت به تاسیس آن اقدام نمودند. اکثریت اعضای مجاهدین خلق از جمله سه رهبر موسس آن در سال ۵۰ هنگامی که برای انجام عملیات‌های خود که یکی از اهداف آن‌ها قطع برق تهران و بهم زدن جشن‌های ۲۵۰۰

ساله‌ی شاهنشاهی ایران بود از طرف یک عضو قدیم حزب توده به اسم شاهمراد دلفانی که با ساواک همکاری داشت و قول تهیه‌ی اسلحه را به اعضای سازمان داده بود، لو رفتند و دستگیر شدند. خیلی‌ها معتقدند که این شتابزدگی سازمان مجاهدین برای این بود که از سازمان چریک‌های فدایی خلق که با عملیات سیاهکل استارت مبارزه مسلحانه را زده بودند، عقب نمانند. کشتن رئیس پلیس تهران و گروهی از مشاوران آمریکایی از عملیات‌های مشهور سازمان مجاهدین بود.

بعد از این ضربه، یکی از اعضای سازمان به نام احمد رضایی در صدد سازماندهی بقیه‌ی اعضا خارج از زندان برآمد و تشکیل سازمان مجاهدین خلق را به صورت رسمی اعلام کرد. تا آن وقت نام رسمی سازمان برای دولت مشخص نشده بود. بیشتر آن‌ها را ارتش آزادی‌بخش متعلق به نهضت آزادی می‌دانستند. در همان سال ۵۰، احمد رضایی هم در یک عملیات کشته شد و سازمان در بیرون از زندان با مشکل رهبری مواجه شد. حنیف‌نژاد، سعید محسن و عبدالرضا نیک بین در سال ۵۲ اعدام شدند. در همان سال یکی از اعضای سازمان به نام تقی شهرام که در دوران زندان بیشتر به تعمق درباره‌ی مارکسیسم می‌پردازد و از هم‌بندی مارکسیست خود حسین عزتی کمره تأثیر زیادی می‌پذیرد، به همراه زندانبان، ستوان دوم امیرحسین احمدیان که تحت تأثیر افکار تقی شهرام و حسین کمره قرار گرفته بود هرسه باهم از زندان ساری می‌گریزند. زندانی بودن و فرار از زندان در میان اعضای سازمان به تقی شهرام محبوبیت و اثوریت می‌بخشد و این شخصیت در کنار توانایی‌های تقی شهرام، از لحاظ قدرت بیان و توان تحلیل مسائل او را به راس رهبری سازمان می‌رساند. تقی شهرام در تلاش است تا سازمان را به تمامی مارکسیستی نماید و بر این عقیده است که سازمان فقط با رویه‌های علمی مارکسیستی می‌تواند شرایط وقوع انقلاب را مهیا سازد. به این نتیجه رسیده بود که گرایشات مذهبی، دست و پاگیر و مانع وقوع انقلاب هستند. به این طریق می‌خواهد یک تحول ریشه‌ای ایدئولوژیک را در سازمان ایجاد کند که با مخالفت اعضای مذهبی سازمان، به‌خصوص مجید شریف واقفی و مرتضی صمدی لباف مواجه می‌شود. برای همین تقی شهرام تصمیم به حذف آن‌ها می‌گیرد. مجید را می‌کشند و جنازه‌اش را می‌سوزانند. همچنین قرار ملاقاتی را برای مرتضی می‌گذارند و در این ملاقات با تیر او را می‌زنند و زخمی او را رها می‌کنند. صمدی لباف زخمی به دست ساواک می‌افتد

و زندانی می‌شود. بعداً به همراه زندانیان دیگر از جمله وحید افراخته اعدام شدند. وحید افراخته کسی بود که به دستور تقی شهرام مجید را کشت و مرتضی را زخمی نمود. وحید علی‌رغم همکاری با ساواک و اعترافش در مورد سازمان به اعدام محکوم شد. البته وحید افراخته بعد از کشتن مجید و زخمی کردن مرتضی قبل از این که به زندان بیفتد به عضویت رهبری و کمیته مرکزی سازمان راه یافته بود. تقی شهرام با برداشتن موانع فردی و ایدئولوژیک نام سازمان را به سازمان مجاهدین م - ل (مارکسیست - لنینیست) تغییر داد. وحید افراخته، بهرام آرام به همراه تقی شهرام از رهبران تراز اول این سازمان بودند. بعد از اعتراف و اعدام وحید افراخته، بهرام آرام نیز در سال ۱۳۵۵ کشته شد و تقی شهرام تنها ماند. این نیز ضربه مهلکی بر سازمان و موقعیت تقی شهرام وارد آورد. دیری نپایید که مجاهدین م - ل بدون آن که با این عنوان تأثیر آن‌چنانی در میان گروه‌های چپ و حتی طرفداران قبلی سازمان داشته باشد، به جریان پیکار تبدیل و تغییر نام داد. بعد از آن شخصی به اسم حسین روحانی در رهبری قرار گرفت که او هم در سال ۶۰ دستگیر شد و بعداً به خیل توابعین پیوست. حسین روحانی هرچند در زندان تسلیم و تواب گشت، از مجازات‌رهایی نیافت و در نهایت در سال ۶۳ اعدام شد.

بعد از تسلیمت وحید افراخته این شائبه به وجود آمد، که اگر تنها با ایده‌های ماتریالیستی و علمی مقاومت و مبارزه ممکن است، نه با ایده‌های متافیزیکی، پس چرا وحید افراخته تاب نیاورد تسلیم شد و اعتراف کرد، ولی مرتضی صمدی لباف تسلیم نشد. این امر فشاری جدی را بر تقی شهرام که مبتکر مارکسیست - لنینیستی کردن کامل مجاهدین بود وارد می‌کرد. این موارد موجب به حاشیه راندن تقی شهرام از سوی رهبری سازمان مجاهدین و در نهایت پیکار شد. در نهایت او نیز بعد از ۵۷ دستگیر و در سال ۶۰ از سوی جمهوری اسلامی اعدام گردید. سازمان مجاهدین خلق قبل از انقلاب به دلیل اعدام و کشته شدن اعضای رهبری تا وقوع انقلاب ۵۷ فعالیت آن‌چنانی نداشت. بعد از انقلاب و آزادی رهبران زندانی که مسعود رجوی و موسی خیابانی از شناخته‌ترین چهره‌های آن‌ها بودند، نسبت به بازسازمان‌دهی مجاهدین اقدام نمودند.

باید یادآور شد که قبل از مبارزات چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق که دو سازمان مطرح و شناخته شده بودند، جریان‌ات دیگری نیز در عرصه حاضر بودند و برخوردهایی نیز با

حکومت داشتند. البته قبل از تاسیس این دو سازمان و در اواسط دهه‌ی ۴۰ به عرصه وارد شده بودند. این‌ها گروهایی منشعب از حزب توده بودند که به‌جای شوروی انقلاب‌های چین، کوبا و آلبانی را سرمشق خود قرار می‌دادند. مانند سازمان انقلابی حزب توده و طوفان. حزب توده از سوی جوانان این سازمان که در فدراسیون دانش‌جویان ایران در اروپا عضو بودند با انتقاد مواجه بود. آن‌ها از رویکردهای حزب توده در برابر کودتای ۲۸ مرداد و بی‌ارادگی‌اش که نتیجه‌ی وابسته بودن کامل به شوروی بود ناراضی بودند و شوروی را یک نیروی سوسیال امپریال می‌دانستند. بسیاری از این جوانان از حزب توده‌ی مادر جدا شده و تشکل‌هایی مانند، طوفان و سازمان انقلابی حزب توده را تشکیل دادند که به کوبا و چین متمایل بودند. گروه‌هایی را نیز باهدف آموزش جنگ چریکی به چین و کوبا فرستادند، گروه آموزش دیده برای مبارزه‌ی مسلحانه به ایران و کوه‌های قشقایی برگشتند، ولی به هیچ‌وجه موفق نشدند. از طریق کوروش لاشایی روابطی را با رهبری انقلابی حزب دموکرات کوردستان و جنبش ۴۶، کوردستان برقرار کردند. در کتابی تحت عنوان نگاهی از درون به جنبش چپ ایران که مصاحبه‌ای ترتیب داده شده با ایرج کشکولی می‌باشد به این دوران و فعالیت‌های کمیته‌ی انقلابی حزب توده پرداخته شده است.

هم‌چنین در لرستان گروه دکتر هوشنگ اعظمی به مبارزه برخاستند. ولی متأسفانه این گروه هم شکست خورد. در مرکز و تهران هم گروه‌هایی مانند گروه ۱۲ نفره که خسرو گل‌سرخ‌ی و کرامت دانشیان از سرشناس‌ترین‌شان بودند، به فعالیت پرداختند که بعدها لو رفتند و به جرم اقدام علیه امنیت و تلاش برای ربودن خانواده‌ی سلطنتی محاکمه شدند. مقاومت و دفاعیات خسرو گل‌سرخ‌ی و کرامت دانشیان چنان سرشار از ایستار انقلابی بود که تأثیر وافر بر فضای مبارزاتی آن زمان گذاشت. حتی کسانی که از تعبیر گل‌سرخ‌ی از سوسیالیسم انتقاد می‌کردند و او را به‌دلیل عقایدش که امام علی و حسین را سوسیالیست قلمداد می‌کرد مورد انتقاد قرار می‌دادند، باز برای ایستار و مقاومتش احترام قائل بودند. در میان این گروه گل‌سرخ‌ی و کرامت‌یان اعدام شدند و کسانی مانند عباس سماکار و طیفور بطحایی به حبس ابد محکوم شدند که در دوران انقلاب آزاد شدند و به اروپا مهاجرت کردند. عباس سماکار در کتابی تحت عنوان من یک شورشی هستم، به بازگویی خاطراتش در دوران مربوطه و محاکمه این گروه پرداخته است.

در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۵۰ جریانات و نظریه‌هایی به صحنه آمدند که هم رویکردهای حزب توده را که کاملاً در چارچوب سیاست‌های سوسیال امپریالیسم شوروی بود، رد می‌کردند و هم حرکت‌های چریکی را ناکافی دانسته و مورد انتقادشان قرار می‌دادند. این افراد و گروه‌ها بیشتر معتقد به جنگ مسلحانه و مبارزه توده‌ای گسترده بودند. این نوع دیدگاه به نگرش خط سوم شهرت یافت که بعدها جریاناتی مانند پیکار، رزمندگان، کومه‌له و... با اتکا به این نگرش سر بر آوردند. کمیته‌ی انقلابی حزب توده نیز در زمره‌ی گروه‌های پیرو این خطامشی بود.

همچنین در میان جوانان خارج از ایران فعالیت‌های تئوریک و فکری، به‌ویژه در لندن صورت می‌گرفت. از جمله افرادی که به این کار اشتغال داشتند می‌توان به ژوبین رازانی (منصور حکمت)، رضا مقدم، ایرج آذرین و حمید تقوایی اشاره کرد. اینان با طرح مارکسیسم انقلابی و سوژگی طبقه‌ی کارگر به جریانات خلق محور و مبارزات مردمی انتقاد وارد می‌کردند و به تعبیر خلق‌گرایانه دیگر جریانات چپ می‌تاختند. این گروه به دلیل اقامت در خارج از ایران از بگیر و بندهای ساواک در امان ماندند و فرصت‌طلبانه در بحبوحه‌ی انقلاب ۵۷ به ایران برگشتند. به فعالیت‌های تئوریک خود پرداختند و اتحادیه‌ی مبارزین کمونیست را به وجود آوردند. که بعدها اولین کنگره‌ی خود را در کوردستان برگزار کرد.

در همان دوران فعالیت‌های مائوئیستی در بین افراد خارج از ایران و اعضای فدراسیون جوانان ایران در جریان بود، گروهی نیز تحت عنوان اتحادیه‌ی انقلابیون کمونیست کار می‌کردند. این گروه بعدها با گروه پویا که اعضای آن برای آموزش جنگ چریکی به فلسطین رفته بودند ادغام شد و به اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران تبدیل شد. بسیاری از افراد این گروه هم به دلیل حضور در خارج و دوری از ایران از دست ساواک در امان ماندند. با پخش نشریه‌ی حقیقت در میان دانشجویان خارج از ایران، در اروپا و آمریکا دارای موقعیت خوبی بودند. به همین دلیل در اوایل انقلاب اگرچه به صورت محدود ولی داری نقش بودند. جریان سرداران و جنگ آمل در سال ۶۰ و بعد از انقلاب از عملکردهای این جریان بود. سیامک زعیب، عبدالرحمن آزمایش، حسین ریاحی، فرید و وحید سریع‌القلم، از افراد سرشناس این جریان می‌باشند. بقایای این جریان که شمار معدودی می‌باشند بعدها و در سال ۲۰۰۱ حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست - را در خارج از کشور تشکیل داده‌اند.

در این دوره طرح سه جهان مائو تسه‌دونگ جزو نظریات مهم در ایران بود. بر اساس آن

شوروی و آمریکا در جهان اول و اروپا و ژاپن در جهان دوم و کشورهای توسعه نیافته که ایران را هم در برمی گرفت به جهان سوم تعلق داشتند. بر مبنای نظریه‌ی مائو لازم بود که کشورهای جهان دوم و جهان سوم در برابر جهان اول یعنی امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی باهم به همکاری بپردازند. این نظریه در میان گروه‌های چپ ایران طرفدارانی داشت. همچنین نگرش تروتسکیستی که به جای انقلاب سوسیالیستی در یک کشور مانند آن چه که استالین بر آن اصرار داشت، معتقد به سوسیالیسم جهانی و انقلاب مداوم بود و به جای سکناریسم استالینی وجهه‌ای منعطف داشت نیز در ایران مطرح بود. ولی هیچ‌گاه نتوانست به یک نیروی تأثیرگذار تبدیل شود. تنها در اول انقلاب بابک زهرائی علناً خود و سازمان خود یعنی حزب کارگران سوسیالیست ایران را تروتسکیست اعلام می‌کرد که با بنی صدر هم مناظره‌های تلویزیونی داشت. ولی بعدها او نیز دستگیر و به زندان انداخته شد و نتوانست به راهش ادامه دهد.

## نارسی‌های این جنبش و گفتمان‌ها

باید یادآور شد که تمامی جریانات و گروهایی که در این دوره شکل گرفته‌اند، به دلیل آن که مؤسسين و رهبران‌شان از اعضای جوانان حزب توده، جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی بودند، و بر اساس همان تفکرات آموزش و تربیت یافته بودند، هرگز نتوانستند از حصار نگرش‌ها و افکار پان‌ایرانیستی و مرکزگرایانه بیرون بیایند و با صراحت به مسئله‌ی خلق‌های ایران و ملیت‌های تحت ستم دولت-ملت ایران بپردازند و برای چاره‌یابی آن راهکاری را ارائه نمایند و آن را جزو برنامه و اهداف خود قرار دهند. در گفت‌وگوی بین تقی شهرام و حمید اشرف که به گفت‌وگوی چریک و مجاهد موسوم است، این عدم اهمیت به مبارزات هویت‌طلبی خلق‌های ایران واضح است. هرچند که تقی شهرام تلاش‌هایی برای متوجه نمودن حمید اشرف به اهمیت این امر انجام می‌دهد. در این مباحث تقی شهرام به جریان مبارزات دکتر اعظمی در لرستان و حزب دمکرات در کردستان و به توانمندی زندانیان سیاسی کورد مانند، عزیز یوسفی اشاره می‌کند، ولی حمید اشرف به هیچ‌وجه متقاعد نمی‌شود و تقی شهرام هم مجبور به کوتاه آمدن می‌شود. تقی شهرام در مورد مسائل اجتماعی و سیاست روز نگاه واقع‌بینانه‌تری دارد، ولی به دلیل عدم انسجام حزبی و موقعیت شخصیش بعد از رخدادهای داخلی مجاهدین در آن دوره، در برابر

حمید اشرف که از لحاظ وضعیت حزبی موقعیت مستحکم‌تری داشت، در موقعیت ضعف قرار می‌گیرد. این گفت‌وگو با هدف ایجاد وحدت صورت گرفت که به دلیل جان‌باختن حمید اشرف و تزلزل وضعیت حزبی و موقعیت تقی شاهرام نتیجه بخش نبود.

هستند کسانی که به وضعیت ملیت‌های ایران اهمیت داده و سعی در ارائه‌ی راهکار برای چاره‌یابی آن نموده‌اند. البته از میان خلق‌های غیرفارس و غیرمرکز نشین که می‌توان به کسانی مانند بهروز دهقان و صمد بهرنگی اشاره کرد. ولی در میان اعضای مؤسس جریاناتی که در بخش‌های قبلی به آن‌ها اشاره شد، جز مواردی محدود از اشاره‌ی بیژن جزنی به جنبش ملی کورد، شواهدی دال بر اهمیت این مسائل نزد نیروهای چپ مرکزگرا در دست نیست. کسانی از قبیل مسعود احمدزاده، حمید اشرف و... در این خصوص که در کنار استعمار طبقاتی باید با دیدی کلی‌تر در ترسیم خط‌مشی مبارزاتی به مسائل مربوط به ستم ملی خلق‌ها نیز نگریسته شود، علاقه‌ای نشان نداده‌اند.

در کنار این نقص عمده، معضلاتی از قبیل جنگ قدرت و رقابت ناسالم و حذف دیگری، عدم درک عمیق و صحیح از استبداد و پدرسالاری تاریخی ایرانی بر مشکلات جریانات چپ ایرانی افزوده بود. باز هم به جز پرداختن محدود بیژن جزنی به تاریخ ایران هیچ شخص و گروهی به این مسائل اهمیتی نمی‌داده است. بیژن معتقد بود که این استبداد و قدرت‌گرایی تاریخی است که در دولت پهلوی نمود یافته و برای همین دولت پهلوی را تنها با حلقه به‌گوش بودن آمریکا و امپریالیسم تعریف کردن، سفسطه‌ای بیش نیست و فقط جنگی زرگری و مجادله‌ای عبث، تحت لوای بحث تئوریک است. تلاشی است که بیشتر باهدف جنگ قدرت و برتری جویی اشخاص و جریانات در برخورد با رقبای خود صورت می‌گیرد نه برای روشنگری فکری و ایدئولوژیک. متأسفانه بسیاری از اشخاص به‌جای این که با رویکردهای متواضعانه سعی در ادامه‌ی راه رفقای خود و نابودی دشمن داشته باشند از سر غرور و برای عوام فریبی سعی کرده‌اند خود را در مقام بانی و مؤسس سازمانی جدید بنشانند. ولی نه تنها نتوانسته‌اند چیزی را بدست بیاورند، در بسیاری از مواقع داشته‌ها را هم به باد فنا داده‌اند.

بسیاری از فرزندان زمین‌داران، ملاکین و بورژوازی تازه به درون رسیده‌ی ایرانی به دلیل حاکمیت فرهنگ فئودالی بر فضای خانواده‌ها و تضاد این خانواده‌ها با فرهنگ بورژوازی غربی و ممانعت آن‌ها از ورود فرهنگ لیبرالیستی به درون خانواده‌هایشان به جریان چپ در ایران



متماثل می‌شدند. در عین حال به‌دلیل این که امکان تحصیل عالی برای همه‌ی اقشار فراهم نبود، لذا این فرزندان خانواده‌های فتودال و بورژوازی نوین ایران بودند که امکان تحصیل در دانشگاه‌ها را داشتند و از این راه به کتب و مطبوعات سوسیالیستی و کمونیستی دسترسی پیدا می‌کردند. این امر سبب شد که در کنار رشد اشخاصی انقلابی البته محدود در میان این افراد که با منافع و موقعیت طبقاتی خود وداع می‌کردند (به قول لنین انتحار طبقاتی می‌کردند) و به مبلغ و مبارز برابری اجتماعی و عدالت‌طلبی بدل می‌شدند، افرادی فرصت‌طلب و منفعت‌گرا و ریاکار هم تحت عنوان مبارزه و چپ‌گرایی وارد میدان شوند. یعنی برای بسیاری از افراد، چپ‌گرایی به‌جای مبارزه در راستای احقاق حقوق جامعه، به متدی برای خودنمایی و عقده‌گشایی تبدیل شده بود. از طرف دیگر بعد از کودتای ۲۸ مرداد و دوران جنگ سرد، ایران نقش ژاندارم منطقه را برای آمریکا داشت و کاملاً در بلوک غرب قرار گرفته بود. برای همین هر مخالفی باید خود را چپ جلوه می‌داد تا این که هم ثابت کند مبارز است و هم بتواند به این طریق از دولت‌های جای گرفته در اردوگاه چپ جهانی سودمند گردد. این ویژگی‌ها در کنار بسیاری از رفتارهای آرتیستی، کاباره‌ای تحت عنوان ضدیت با سنت و ارتجاع و افعال ماجراجویانه و تقلیدی باعث شدند که با وجود فداکاری‌ها و مقاومت‌های بسیار، گفتمان چپ در مسیر انقلاب گام برنهد. باید یادآور شد که در این دوره با وجود فداکاری و از خودگذشتگی‌های زنان به‌دلیل حاکمیت فضای مردسالارانه بر کل جریانات و گروه‌ها امکان بروز توانایی‌ها و قابلیت‌هایشان بسیار محدود ماند.

البته در کنار تمام این نارسایی‌ها و ضعف‌ها، مشکل اساسی در میان این جریانات عدم درک چند ملیتی بودن ایران است. در صورتی که به آن درک نایل می‌آمدند به دلیل غالب بودن فرهنگ پان‌ایرانیستی بر اذهان اعضا علی‌الخصوص موسسین و رهبران این جریانات، به‌ویژه سازمان چریک‌های فدایی، مجاهدین مارکسیست و اسلامی و... که غالباً اهل مشهد و تهران هم بوده‌اند، به آن توجهی نشده است. غافل از این که ایران با چین، کوبا، آلبانی، الجزایر، ویتنام و... از لحاظ ساختار ملیتی تفاوت‌هایی از زمین تا آسمان دارد. بیشتر سعی شده از مبارزات این ملل و کشورها کپی‌برداری شود نه الگوبرداری. حتی کتاب شورشیان آرمان‌خواه نوشته مازیار بهروز با ترجمه‌ی مهدی پرتوی که تاریخ چپ بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب ۵۷ را تحلیل می‌کند و موارد عدیده‌ای از ضعف‌ها و نارسایی‌ها را بر می‌شمارد، علی‌رغم این که

جهت فهم و درک چپ ایران در این دوره غنی و ارزنده است. اشارهای به این ضعف عمده و کلیدی نکرده است و یا اگر کرده بسیار حاشیه‌ای به آن پرداخته است. در واقع تا این مسئله درک نشود و به آن اعتراف نگردد، خود موضوع نقد و تحلیل درباره‌ی نارسایی جنبش چپ دچار نقصان خواهد بود. پاک کردن صورت مسئله دردی را دوا نمی‌نماید.

## کوردستان در سه دهه

در آغاز دوره‌ی دوم حکومت پهلوی و فروپاشی جمهوری کوردستان در مهاباد، همچنین بعد از اعدام قاضی محمد و یارانش، در کوردستان یک وضعیت امنیتی شدید برقرار بود و بسیاری از فعالین کورد یا دستگیر شدند و یا جلالی وطن کرده و متواری و مخفی شدند. تا دوران حکومت مصدق این وضعیت شدیداً ادامه داشت. دکتر مصدق (شاید در نتیجه فشارهای جریان چپ) دو لایحه را با عنوان لایحه‌ی ۲۰ درصدی که طبق آن بیست درصد از درآمد مالکین کسر می‌شد، و ۱۰ درصد آن به دهقانان و ۱۰ درصد دیگر آن باید صرف آبادانی روستا می‌شد، و لایحه‌ی تشکیل شوراهای دهقانی در روستاها را به مجلس ارائه داد. مصدق این دو لایحه را در نتیجه‌ی ائتلاف و اتفاق با حزب توده توانست به تصویب برساند. به دلیل تن ندادن فتوادل‌ها و مالکین به این دو لایحه و انزجار و تنفر انباشته شده‌ی دهقانان از مالکین زمینه و بستر خیزش و قیامی دهقانی فراهم آمد که اوج آن، خیزش دهقانان منطقه‌ی مکریان (ناحیه اطراف سیمینه رود- چومی مجیدخان) بود، که به خیزش سال ۳۲ شهرت دارد. این رویداد نشانگر آن است که در کوردستان به‌غیر از مسائل ملی، مسائل طبقاتی نیز همیشه توانسته مسبب خیزش و مبارزه گردد. اتفاقاً بر طبق آمار در همین سال‌ها و در سایر نقاط کوردستان نیز خیزش‌های مشابهی از طرف دهقانان در برابر زمین‌داران و مالکان به وقوع پیوسته. در واقع اگر جمهوری کوردستان در مهاباد به موقع نسبت به این تضاد طبقاتی در کنار مبارزات ملی - دموکراتیک خود اهمیت می‌داد - که متأسفانه به‌دلیل هسته‌ی فتوَدالی و مالکانه‌ی رهبری حزب دمکرات و جمهوری کوردستان در مهاباد، اهمیتی به آن داده نشده - شاید سرنوشت به نوع دیگری رقم می‌خورد.

این خیزش که بعدها با هم‌دستی ارتش و مالکین به دلیل ضعف‌های دولت مصدق و انفعال حزب توده، که هیچ‌گاه نتوانست به تئوری اتحاد کارگر و دهقان در ایران اهتمام دهد و

وضعیت نابسامان حزب دمکرات و در کل به دلیل نبود رهبری سرکوب شد. این جنبش اگر به موفقیت می‌رسید می‌توانست تأثیر سراسری در ایران برجای بگذارد. حتی به دلیل وضعیت جهانی مساعد از جمله نقش فعال و سرنوشت‌ساز دهقانان در انقلاب چین، نبرد و دفاع پیرومند ویتنام در برابر ژاپن و فرانسه و همچنین پیروزی‌هایی که کره‌ی شمالی در برابر امپریالیسم کسب کرده بود، خیزش دهقانان در ایران، آمریکا را نگران کرده بود، که اسنادی نیز دال بر این موضوع موجود است. امیر حسنیور مطالعات ارزنده‌ای در باره‌ی زوایای این جنبش دهقانی انجام داده، که در چند مقاله و کتاب آن را به رشته‌ی تحریر درآورده است.

کوردستان که زخم سرکوب جنبش ملی را بر تن داشت، جنبش طبقاتی‌اش هم سرکوب شده و جراحی عمیق را پیکره‌ی آن باقی گذاشت. به موازات آن و در نتیجه‌ی سرکوب کودتای ۲۸ مرداد، تمامی نیروهای مخالف منکوب شده بودند و جنبش‌های چپ به محاق رفتند. البته جمعی از جوانان و وارثین جمهوری مهاباد و برخی از طرفداران و اعضای به‌جای مانده از حزب دمکرات، مانند دکتر عبدالرحمان قاسملو، صدیق انجیری، غنی بلوریان، سلیمان معینی، جلیل گادانی، کریم حسامی، عزیز یوسفی، عبدالله اسحاقی، محمدامین سراجی و... سعی بر احیای حزب دمکرات کردند. به واسطه‌ی صارم‌الدین صادق وزیر اهل سنندج که وکیل دادگستری و عضو حزب توده بود، صدیق انجیری سردبیر نشریه‌ی «فریاد میهن» (ارگان اتحادیه‌ی جوانان حزب دمکرات) و شخص دکتر قاسملو از اعضای جمعیت جوانان حزب دمکرات در زمان جمهوری مهاباد، به‌عنوان نمایندگان حزب دمکرات جهت ارتباط با حزب توده در دوران فعالیت دولت دکتر مصدق، قبول مسئولیت کرده بودند. بر مبنای توافق میان حزب دمکرات و حزب توده، عملاً حزب دمکرات به صورت شاخه‌ی کوردستانی حزب توده درآمده بود و در این چارچوب به فعالیت‌های پنهانی می‌پرداختند.

دست بر قضا در سال ۱۳۳۷ در نتیجه‌ی دستگیری یکی از اعضای حزب دمکرات به اسم اسماعیل قاسملو، پسرعموی دکتر عبدالرحمن قاسملو، و در نتیجه‌ی اعترافات ایشان موجی از دستگیری و زندان و شکنجه آغاز شد و بسیاری از نیروهای حزب دمکرات نیز از بیم دستگیری متواری شدند. در همین اثنا شخص دکتر قاسملو نیز بازداشت شد که سریعاً در مدت کوتاهی آزاد گشت و این آزادی سریع، بعدها گمانه‌زنی‌هایی را در مورد دکتر قاسملو به‌وجود آورد. اشخاصی مانند عزیز یوسفی و غنی بلوریان به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند و

تا انقلاب ۵۷ به مدت ۲۰ سال در زندان ماندند. تعدادی هم به علت عدم اثبات جرم و یا اعترافات، زودتر آزاد شدند.

بعدها اشخاصی مانند سلیمان معینی، عبدالله اسحاقی، محمدامین سراجی و... به جنوب کوردستان و عراق که همزمان بود با پیروزی انقلاب ۱۹۵۸ عراق به رهبری عبدالکریم قاسم گریختند. لازم به ذکر است که شخص دکتر قاسم‌لو قبل از روی کار آمدن دولت مصدق برای تحصیل به اروپا می‌رود و در زمان نخست وزیری ایشان (مصدق) به ایران باز می‌گردد و تا زمان شروع موج دستگیری‌های سال ۱۳۳۷ در ایران مانده و بعد از بازداشت کوتاهی از زندان آزاد گشته و قبل از انقلاب ۱۹۵۸ عراق و برگشت ملا مصطفی به کوردستان، دوباره راه اروپا را در پیش می‌گیرد.

در سال ۱۹۶۱ روابط ملامصطفی بارزانی و عبدالکریم قاسم دچار تنش گردید که هر یک از آن‌ها دلایلی را برای این جدایی ابراز می‌کردند، ملامصطفی بارزانی ادعا می‌کرد که دولت عبدالکریم قاسم به وعده‌های خود در قبال کوردها عمل نمی‌کند و هرچه پیش می‌رود نقش و منافع کوردها را محدودتر می‌نماید. عبدالکریم قاسم هم ادعا می‌کرد که ملامصطفی دستاویزی جهت توطئه‌ی دول ایران و آمریکا شده است. چرا که انقلاب ۱۹۵۸ عراق از سوی بلوک شرق حمایت می‌شد. همکاری‌های دولت ایران با ملامصطفی بارزانی در مراحل بعد، تا حدودی بر این ادعا صحنه گذاشت.

نهایتاً به هردلیلی که باشد، این وضعیت باعث یک خیزش ملی در جنوب کوردستان شد و نیروهای ملی‌گرا و طرفداران و هواخواهان جنبش کوردی را در سایر بخش‌های کوردستان تحت تاثیر قرارداد. خصوصاً کوردهای شرق کوردستان که از سرکوب‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد جان سالم به در برده بودند، جذب این جنبش و خیزش مردمی شدند. همچنین در میان جوانان کورد مقیم تهران که عمدتاً دانش‌جو بودند، هوادارانی را پیدا کرد. البته کسانی مانند دکتر قاسم‌لو، محمدامین سراجی، کریم حسامی و... که با حزب توده مرتبط بودند، بدلیل حمایت آمریکا و ایران از جنبش و گرایش عبدالکریم قاسم به شوروی، تمایلی برای پشتیبانی از قیام کوردها نداشته و روی خوشی نشان نمی‌دادند.

سال ۱۳۴۲ همگام با انقلاب سفید شاه و قیام ۱۵ خرداد همان سال در ضدیت با انقلاب سفید (این اصلاحات سهمی برای ملیت‌ها از جمله ملت کورد در بر نداشت و بسترساز انکار و

استحاله‌ی بیش‌ازپیش آن‌ها را فراهم می‌کرد، جوانان کورد ابتدا با همکاری بارزانی کنگره‌ی دوم حزب دمکرات کوردستان را در جنوب کوردستان برگزار کردند. ۱۳ نفر که شاخص‌ترین آنها عبدالله اسحاقی (احمد توفیق) و سلیمان معینی بودند به‌عنوان کمیته مرکزی انتخاب شدند و دبیر کلی نیز به عبدالله اسحاقی سپرده شد.

در همان سال ۱۹۶۳ عبدالکریم قاسم ترور شد و عراق دست‌خوش کودتایی به رهبری عبدالسلام عارف و عبدالکریم عارف با پشتیبانی حزب بعث شد. صدام حسین در این دوران به ریاست سازمان امنیت مخفی حزب بعث (جهازالخاص) رسید و حزب بعث حکومت را به دست گرفت. در پایان همان سال عبدالسلام عارف از بیم کودتا توسط حزب بعث، این حزب را از حکومت کنار گذاشت و اعضای آن را تحت پیگرد قرار داد. ولی حزب بعث هم‌چنان به فعالیت‌های مخفیانه‌ی خویش ادامه داد.

در این بین دکتر قاسم‌لو هم از اروپا جهت پیوستن به حزب دمکرات و شرکت در کنگره‌ی دوم حزب به میهن برگشته بود، ولی به‌دلیل بدبینی‌هایی که عبدالله اسحاقی و سایرین به حزب توده داشتند و تردیدهایی به خود قاسم‌لو وارد بود مبنی بر اینکه او نیز همراه پسر عمویش اسماعیل قاسم‌لو در سال ۱۳۳۷ از سوی ساواک دستگیر شده و بلافاصله آزاد شده بود، استقبال گرمی از او نشد. به او اجازه شرکت در کنگره داده نشد، حتی او از حزب اخراج و ناچار به بازگشت به اروپا می‌شود.

هرچه پیش می‌رفت در میان جوانان شرق کوردستان مقیم جنوب کوردستان و بخشی از رهبری کنگره‌ی دوم حزب دمکرات، تمایل برای گسترش مبارزه در شرق کوردستان بیشتر می‌شد. هم‌زمان وابستگی ملامصطفی به دولت شاه و اختلافات درونی حزب دمکرات کوردستان عراق، مابین دفتر سیاسی با دبیر کلی جلال طالبانی و ابراهیم احمد پدرزن جلال طالبانی و رهبری حزب یعنی ملامصطفی بارزانی به‌دلیل تکروی و خود مرکزینی و رفتار غیرسیاسی او که بیشتر تمایل به اتوریته‌ی فتودالی - عشیره‌ای داشت تا توانایی‌های سیاسی، مدیریتی، نظامی و ترسیم سالم ضوابط سازمانی، بالا می‌گرفت.

سال ۱۹۶۶ در حزب دمکرات کوردستان عراق، انشعابی روی داد و اعضای دفتر سیاسی به رهبری جلال طالبانی و ابراهیم احمد از بیم ملامصطفی به ایران گریختند و در اردوگاهی در همدان مستقر شدند. اما در نتیجه‌ی وابستگی و ارتباط روزافزون بارزانی با دولت پهلوی،

طالبانی و همراهانش از ایران اخراج شدند و به بغداد پناه بردند یا تسلیم شدند، در همین سال عبدالسلام عارف در یک سانحه هوایی و بمب‌گذاری در هلیکوپتر کشته شد که بسیاری این را توطئه حزب بعث می‌دانند. برادر بزرگتر عبدالسلام عارف، عبدالرحمن عارف که برای انعقاد قرارداد خرید اسلحه به روسیه سفر کرده بود، فوری به عراق برگشت و رئیس جمهوری را به‌دست گرفت.

ممانعت‌های که بارزانی برای فعالیت بر ضد دولت پهلوی برای جوانان شرق کوردستان و رهبری حزب دمکرات ایجاد می‌کرد و همچنین افشاگری‌های گروه انشعابی جلال طالبانی در برابر ملامصطفی در بسیاری از افراد حس انزجار را نسبت به ملامصطفی بیشتر کرد. قبلاً در حزب دمکرات دو گرایش عمده وجود داشت و کسانی مانند دکتر قاسملو، کریم حسامی، محمدمین سراجی نمایندگی جریان نزدیک به حزب توده را برعهده داشتند، همچنین گرایش به بارزانی را اشخاصی مانند عبدالله اسحاقی، امیر قاضی و... نمایندگی می‌کردند. گرایش یا جریان جدیدی که می‌خواست جنبش شرق را مستقل نگاه دارد و از وابستگی حزب توده و حزب دمکرات کوردستان عراق به رهبری بارزانی رها سازد، ایجاد گشت. البته این گروه ترجیح می‌داد که با جلال طالبانی ارتباط داشته باشد. نمایندگی این طیف را کسانی مانند سلیمان معینی، اسماعیل شریف‌زاده، ملااحمد شلماشی (ملا آواره)، عبدالله معینی و... برعهده داشتند. شایان ذکر است که محمدمین سراجی تمایلات توده‌ای داشت، ولی در جنبش ۴۶، ۴۷ شرکت داشت.

در نتیجه‌ی این رویکرد از سوی افرادی که در میان اعضای حزب دموکرات دارای محبوبیت و مقبولیت بودند، کمیته‌ی انقلابی حزب دمکرات تشکیل شد. از میان جوانان دانشجو و چپ‌گرای تهران که با عقاید انقلابی و سوسیالیستی آشنا شده بودند، کسانی به این جنبش جذب شدند که در میان آنان می‌توان به شخصیت انقلابی اسماعیل شریف‌زاده اشاره کرد. این کمیته، فعالیت‌هایی چریکی را علیه دولت پهلوی آغاز کرد. همان‌طور که اشاره شد، روابطی را با جلال طالبانی که هم بر علیه بارزانی افشاگری می‌کرد، هم بدلیل اخراجش در ایران که بعد از انشعاب به آنجا پناه برده بود و قرارگرفتنش در کنار دولت مرکزی عراق، با زبان تیزتری دولت ایران را مورد انتقاد قرار می‌داد، برقرار کردند. جلال طالبانی در آن زمان دم از مارکسیسم، لنینیسم و مائوئیسم می‌زد که بیشتر با عقاید کمیته‌ی انقلابی حزب دمکرات

هم‌خوانی داشت. در عین حال روابطی هم مابین طالبانی، کمیت‌های انقلابی حزب دمکرات و سازمان انقلابی حزب توده برقرار شده بود. این عملکرد باعث عصبانیت ملامصطفی شد و به همکاری گسترده با دولت پهلوی برای سرکوب این جنبش که به جنبش ۴۶ و ۴۷ (۶۷-۶۸ میلادی) شهرت دارد، پرداخت.

اسماعیل شریف‌زاده در اطراف بانه، عبدالله معینی و مینه (محمدامین) شه‌م در اطراف مهاباد و نحو شکاک در اطراف سلماس به اتفاق رفقای همراهشان در داخل شرق کوردستان، در کمین و درگیری‌ها شهید شدند، ملا آواره در اطراف پیرانشهر دستگیر و اعدام شد. خود سلیمان معینی در یک توطئه‌ی به وسیله‌ی بارزانی دستگیر شد. بعد او را تیرباران کردند و جنازه‌ای را تحویل دولت پهلوی دادند. دولت شاه به دو دلیل خواستار کشتن سلیمان معینی و تحویل جنازه‌ی او توسط ملامصطفی بارزانی شد. اول اینکه اگر سلیمان معینی را زنده تحویل می‌گرفت و به زندان می‌انداخت یا اعدام می‌کرد، بیشتر به موضوع بحث محافل حقوق بشری تبدیل می‌شد، چراکه از سرشناسترین و محبوب‌ترین اعضای جنبش و از خانواده‌ای با سابقه‌ی انقلابی بود و پدرش یکی از وزرای جمهوری کوردستان در مهاباد بوده است. از سویی دیگر می‌خواست که این جنایت توسط ملامصطفی صورت بگیرد تا به این طریق هم از محبوبیت و جایگاه ملامصطفی در میان خلق شرق کوردستان بکاهد و همچنین در میان خلق و احزاب شرق و جنوب کوردستان تخم نفاق بیافکند. کوه‌بینی ملامصطفی هرگز نگذاشت که به این مسائل ساده پی ببرد. هر چند ملامصطفی آن‌چه را که ساواک خواسته بود به نحو احسن انجام داد، ولی هیچ‌گاه دشمن نتوانسته و نخواهند توانست بین شرق و جنوب کوردستان دشمنی و نفاق ایجاد نماید و هیچ‌گاه خلق کورد در شرق کوردستان عملکردهای خائنانه افراد و جریانات جنوب کوردستان را به خلق کورد در آن بخش تعمیم نداده و نخواهند داد.

در این میان صدیق انجیری نیز به‌طور مشکوک و نامعلومی کشته شد، که مرگ او را نیز به همکاری احمد توفیق (عبدالله اسحاقی) و ملامصطفی نسبت می‌دهند. ده‌ها نفر از مبارزین این جنبش به وسیله‌ی بارزانی تعقیب، دستگیر و کشته شدند و جنازه‌ی آن‌ها تحویل دولت ایران داده شد. تعداد معدودی مانند محمدامین سراجی هم به هردلیلی توانستند جان سالم به‌در برند. در این سال‌ها بارزانی خوش خدمتی‌هایی هم به دولت ترکیه داشت و مبارزینی از شمال کوردستان مانند سعید تپراخ قرمزی مشهور به دکتر شوان و سعید الچی را کشت و یا دستگیر

و به ترکیه تحویل داد. دکتر شوان بعد از استرداد توسط ملامصطفی بارزانی به دولت استعمارگر ترکیه، اعدام شد. در غرب کوردستان (روژآوا) نیز انقلابیون مهین دوستی مانند عثمان صبری و نورالدین زازا را تحت کنترل درآورد و سازمان آن‌ها را به سطح نیروهای چشم و گوش بسته و تحت فرمان تقلیل دادند و به این طریق به مبارزات روژآوای کوردستان نیز، لطمه وارد کرد. در آن زمان رهبری ای نوین، چپگرا و خلقی در هر چهار بخش کوردستان در شرف شکل‌گیری بود که نسبت به رهبری سنتی، فئودال و مذهبی مراحل قبل‌تر جنبش کوردستان، مترقی، انقلابی، خلق‌محور و آراسته به اخلاق و منش اجتماعی بود. ویژگی‌هایی که مدت‌ها بود توسط ملامصطفی بارزانی با همکاری دشمنان خلق‌مان سرکوب می‌شد و اجازه‌ی ظهور نمی‌یافت.

شایان ذکر است که همزمان با این رویدادها در شرق کوردستان نیز بالغ بر ۱۰۰ نفر از هوادارن و مبارزین این جنبش کشف و دستگیر شدند. در واقع این جنبش که بیشتر از ۱۸ ماه دوام نیابرد جنبشی انقلابی همراه با صداقت و خلوص انسانی بود که توانست مفاهیم راستین رهایی ملی و سوسیالیستی را در خود متبلور سازد. اما در نتیجه‌ی کم‌تجربگی، خیانت‌ها و حملات سنگین دولت سرمایه‌داری و اشغال‌گر پهلوی درهم شکست.

عبدالله اسحاقی به‌دلیل اخلاصی که به بارزانی و عقاید عمیق ناسیونالیستی داشت، با این جنبش همراه نشد و بارزانی او را به منطقه بادینان تبعید کرد که در آن‌جا به‌دلیل واهمه‌ای که از کشته شدن توسط بارزانی در خفا داشت، به بغداد متواری شد. دولت عراق وعده‌هایی جهت همکاری منوط به فعالیت و جنگ علیه بارزانی به او داد، که بنا به شواهد آن‌ها را نپذیرفت و دست آخر در عراق به طرز نامعلومی کشته شد. بسیاری دکتر قاسملو را که در آن زمان رابطه‌ی گرمی با دولت بعث برقرار کرده بود در کشتن او به‌دلیل کدورت‌های پیشین دخیل می‌دانند. البته این اتهام شدیداً از سوی وی و هوادارانش تکذیب شده است.

در اثنای سال ۱۹۶۸ حزب بعث بدلیل فرار یک خلبان عراقی به اسرائیل، عبدالرحمان عارف را به اتهام هم‌دستی با سازمان سیا آماج انتقاد و مخالفت‌های گسترده‌ی خویش قرار داد. این جریان در نهایت به کودتایی سیاسی که از سوی حزب بعث مدیریت می‌شد منجر گردید. در طی این کودتا قدرت بدون خونریزی به حزب بعث به رهبری حسن البکر، صدام حسین و سرهنگ عبدالرزاق النايف رئیس ضد اطلاعات ارتش، تسلیم گردید و عبدالرحمان عارف هم



به ترکیه گریخت. این در حالی بود که خود حزب بعث بدلیل کودتای ۱۹۶۳ بر علیه عبدالکریم قاسم به هم‌دستی با سازمان سیا متهم بود و در این باره طبق شواهد، اسنادی هم موجود می‌باشند. اما حزب بعث با فرافکنی و به کار بردن همان حربه در مقابله با عارف او را مجبور به ترک قدرت کرد و به راحتی قدرت را تصاحب نمود. در نتیجه حسن البکر رئیس‌جمهور و ژنرال عبدالرزاق به نخست وزیری رسیدند، اما نقش گسترده را صدام ایفا می‌کرد. نخست وزیری سرهنگ عبدالرزاق دیری نپایید و و بدلیل این که بعثی نبود، کنار گذاشته شد. در نتیجه صدام به نایب‌رئیس و معاون حسن البکر ارتقا یافت. متعاقباً بدلیل کهولت سن حسن البکر، عملاً امور کشور در دست صدام بود.

گروه دکتر قاسملو، محمد مهتدی، کریم حسامی و... در دوران جنبش ۴۶ و ۴۷ در اروپا بودند و در این مقطع با همکاری حزب توده چند شماره از روزنامه کوردستان را منتشر کردند. باید یادآور شد که در این اوضاع تعدادی از جوانان شرق کوردستان هم در اروپا عضو فدراسیون دانش‌جویان ایران بودند که گرایش‌های مختلفی از جمله چپ در میان آن‌ها وجود داشت. این افراد هم‌زمان با جوانان دانشجوی سایر بخش‌های کوردستان فدراسیون دانش‌جویان کورد را نیز تشکیل داده بودند و به این طریق هم با دانش‌جویان سایر بخش‌های کوردستان و هم با دانش‌جویان دیگر خلق‌های ایران در ارتباط بودند. در اواسط دهه‌ی چهل، دانش‌جویان کورد دانشگاه‌های تهران تحت تاثیر سه جریان متفاوت قرار داشتند. نخست تاثیرات مبارزات چپ جهانی و موفقیت‌هایی که در چین و کوبا کسب شده بود، همچنین پیروزی‌هایی که انقلابیون الجزایر، ویتنام و فلسطین رقم زده بودند و مبارزات جوانان فرانسه. دوم سازماندهی نوین مبارزاتی چپ در ایران و مباحث صورت گرفته توسط آن‌ها در محافل روشنفکری. سوم تاثیرات جنبش کورد در جنوب کوردستان و اوج‌گیری دوباره‌ی آن. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد کسانی مانند صدیق انجیری، اسماعیل شریف‌زاده از این طیف دانش‌جویان بودند که به جنبش پیوستند. طیفی دیگر که جوان‌تر بودند و اشخاصی مانند فواد مصطفی‌سلطانی، عبدالله مهتدی، ساعد وطن‌دوست، شعیب زکریایی، صدیق کمانگر، ایرج فرزاد، عطا رستمی، محمدحسین کریمی، حسین مرادیگی، یوسف اردلان، فاتح شیخ‌الاسلامی، مصلح شیخ‌الاسلامی را شامل می‌شد نیز در بین این دانش‌جویان حضور داشتند. با توجه به نوشته‌ها و گفته‌های اشخاص بازمانده از این طیف، جلسات بحث متعددی حول پیوستن یا نپیوستن به

جنبش ۴۶ و ۴۷ را برگزار نموده‌اند که در نهایت به این نتیجه رسیدند که در جنبش مشارکت نکنند. البته این امر تا حد زیادی دور از واقعیت است.

این محفل نیز از دستگیری‌های اوایل دهه‌ی ۵۰ مصون نماند و بسیاری از آن‌ها از جمله فواد مصطفی سلطانی که نقشی محوری در گروه داشت دستگیر شدند و تا ماه‌های قبل از انقلاب ۵۷ در زندان ماندند. افرادی هم که دستگیر نشدند، امکان فعالیت وسیعی را نداشتند، بعدها کسان دیگری مانند عمر ایلخانی‌زاده، ابراهیم علی‌زاده، دکتر جعفر شفیعی، سعید معینی (خانی) و... که بیشتر از دانش‌جویان کورد دانشگاه تبریز بودند، به این محفل پیوستند و با استناد به اظهارات خود آن‌ها، دو کمیته‌ی مکریان و سنندج را تشکیل دادند و به فعالیت‌هایی محفلی (در حد بحث و گفت‌وگو) در غیاب رفقای زندانی‌شان می‌پردازند. همچنین اظهار می‌دارند که در نتیجه‌ی برخی از فعالیت‌های این محفل در بحبوحه‌ی انقلاب - جمعیت انقلابی زحمت‌کشان کوردستان ایران - موسوم به کومه‌له، شکل گرفت و به یکی از نیروهای فعال اوایل انقلاب تا اواخر دهه‌ی ۶۰ در شرق کوردستان مبدل شد. البته نظریاتی مبنی بر کذب بودن این مسائل مطرح است و آن را صرفاً تلاشی جهت تاریخ‌سازی برای کومه‌له می‌دانند. به هر صورت نمی‌توان ارتباط با همدیگر و به زندان افتادن بسیاری از کسانی را که بعدها به‌عنوان موسسین کومه‌له شناخته شدند، انکار کرد. شاید بتوان از این محفل به‌عنوان یک هسته‌ی غیرفعال یا یک بذر سیاسی نام برد که مترصد زمین و بستر مناسبی جهت رشد بوده که در بسیاری از مناطق دیگر هم امثال مشابهی داشته است.

بعد از سرکوب جنبش ۴۶ و ۴۷، به‌عنوان جریانی سوسیالیستی و انقلابی در جنبش رهایی‌بخش خلق کورد و شهادت اشخاصی از قبیل سلیمان معینی و اسماعیل شریف‌زاده، همچنین بعد از تصفیه‌ی عبدالله اسحاقی به‌عنوان فردی متمایل به بارزانی، گروه اروپا، یعنی عبدالرحمان قاسمو، کریم حسامی و... همچنین کسانی مانند محمدامین سراجی که از کشت و کشتار ۴۶ و ۴۷ مصون ماندند وارد میدان فعالیت شده و روابطی تازه را با دولت عراق تنظیم کردند، که متعاقب آن در سال ۱۳۵۲ کنگره‌ی سوم حزب دمکرات کوردستان را برگزار کردند و نام ایران را به آن اضافه کردند. به این مفهوم حزب دمکرات کوردستان به حزب دمکرات کوردستان ایران تغییر نام یافت.

در ابتدای دهه‌ی ۷۰ میلادی حزب بعث تازه قدرت را به دست گرفته و در نتیجه‌ی جنگ با

جنبش کوردستان، ضربات مهلکی را متحمل شده و قدرت دفاعی آن به شدت کاهش یافته بود. در نتیجه، حکومت بعث با کوردها به رهبری بارزانی به مذاکره نشست و قرارداد ۱۹۷۰/۷/۷ مبنی بر قبول بخش عمده‌ای از حقوق خلق کورد، مابین ملامصطفی و حسن البکر به امضاء رسید. این قرارداد در میان کوردها به قرارداد ۱۱ آزار(آزار) مشهور است. اما دیری نپایید که حزب بعث بعد از تحکیم موقعیت خود، به قرارداد پشت‌پا زد و قانون اساسی یک طرفه‌ای را تنظیم کرد. اقدام به اخراج ۱۲۰۰۰۰ نفر از کوردهای فیلی بغداد و مصادره‌ی اموال‌شان کرد که حامیان مالی و انسانی جنبش کوردستان بودند. این برخورد با کوردهای فیلی یکی از جنایت‌ها در برابر خلق کورد بود که هیچ‌گاه التیام نخواهد یافت، مگر با آزادی کامل کوردستان. دولت عراق، در ۱۹۷۱/۹/۲۹ اقدام به ترور ملامصطفی بارزانی کرد که ناکام ماند. این امر باعث از سرگیری جنگ بین کوردها و حکومت بعث گشت.

کنگره‌ی سوم حزب دمکرات کوردستان ایران هم نتوانست اقدامی آن‌چنانی را انجام دهد و قاسملو بار دیگر به اروپا برگشت که می‌تواند دو دلیل داشته باشد. نخست اینکه دولت بعث از قاسملو خواسته باشد که در جنگ با ملامصطفی شرکت نماید و قاسملو در رد این درخواست عراق را ترک نموده باشد. زیرا بنا به برخی روایات این درخواست به عبدالله اسحاقی هم پیشنهاد شده بود و بدلیل رد آن عبدالله اسحاقی(احمد توفیق) به زندان بعث افتاد و در جریان اقدامی مشکوک و مبهم از میان برداشته شد. دوما احتمال دارد پیامدهای بعدی مانند انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بین صدام حسین و محمدرضا شاه پهلوی، قاسملو را از بدهستان‌های میان دول عراق و ایران بی‌مناک کرده باشد. در خلال همین سال‌ها جمعیت مارکسیست - لنینیست - کوردستان(کۆمه‌له‌ی مارکسی - لنینی کوردستان) که بعدها عنوان خود را به جمعیت زحمت‌کشان کوردستان(کۆمه‌له‌ی رهنجبه‌رانی کوردستان) تغییر داد. رهبران این جمعیت یعنی خاله شه‌هاب(دایی شهاب) و یارانش که از موسسین جمعیت زحمت‌کشان کوردستان(جنوب کوردستان) بودند، از سوی دولت ایران دستگیر و به دولت عراق تحویل داده شدند و دولت وقت عراق هم آن‌ها را اعدام نمود. شاید رهبران حزب دمکرات کوردستان ایران، انتظار عملی مشابه را از دولت عراق داشته‌اند و به همین دلیل شاخه‌ی اروپانشین آن از جمله دکتر قاسملو به اروپا بازگشت و تا انقلاب ۵۷ عمل خاصی انجام ندادند. کسانی هم که امکان رفتن به اروپا را نداشتند، جز انفعال نتوانستند کاری دیگر از پیش ببرند.

قاسملو که پیش‌تر بیش از هر کسی سنگ حزب توده را به سینه می‌زد و حزب دمکرات عملاً به‌عنوان شاخه‌ی ایالتی حزب توده پذیرفته شده بود، این بار بحث استقلال حزب دمکرات کوردستان ایران را مطرح می‌کرد و خواستار ائتلاف حزب توده و حزب دمکرات بعنوان دو حزب مستقل بود. ولی به‌شدت از طرف رهبری حزب توده، به‌ویژه کیانوری و در مخالفت با ایرج اسکندری که به این همکاری راغب بود، مورد حمله قرار گرفت. شاید کیانوری جدا از جنبه‌ی شوونیسم ایرانی و تمامیت‌خواهی حزبی، به دلیل اختلافاتش با قاسملو، در جریان مداخله‌ی نظامی ارتش شوروی در چکسلواکی سال ۱۹۶۸ میلادی و مقاله‌ای که قاسملو در آن سیاست شوروی را به باد انتقاد گرفته، به این جبهه‌گیری علیه حزب دموکرات کوردستان و استقلال آن و شخص قاسملو پرداخته باشد. شواهدی در دست است که کیانوری، قاسملو را بدلیل نوشتن این مقاله مورد نکوهش و ناسزا قرار داده است. حزب توده در اسناد خود مرتباً از اعتراف به حزب دمکرات کوردستان ایران به‌عنوان حزبی مستقل طفره رفته و هم‌چنان به‌عنوان شاخه ایالتی خود از آن یاد می‌نماید.

در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۵۰ دو اتفاق مهم در جنوب کوردستان رخ دادند که شرق کوردستان را هم متأثر گرداند. یکی انعقاد قرارداد الجزایر در ۱۹۷۵ میان محمدرضا شاه و صدام حسین بود که در قبال امتیازاتی که صدام به ایران داد، ایران از حمایت کوردها و بارزانی دست برداشت. به‌دلیل این که بارزانی همه تخم‌مرغ‌هایش را در سبد ایران گذاشته بود، با قطع حمایت شاه ایران به تمامی اراده‌ی خود را در مبارزه با حکومت عراق از دست داد و نیروهایش پراکنده شدند. خود بارزانی و همراهانش به کرج پناهنده شدند و ۲ سال بعد ملامصطفی بارزانی جهت مداوای بیماری‌اش به آمریکا رفت که در آن‌جا درگذشت. تا کنون هم بارزانی بدلیل این اقدام مزدورانه و ناشی از جُبن که در ادبیات سیاسی کوردها به آن آتش‌به‌تال (آسیاب بی‌آب مانده) اطلاق می‌گردد، مورد انتقاد است و خیانتی تاریخی قلمداد می‌گردد. زیرا اگر این بی‌ارادگی را به‌نمایش نمی‌گذاشت و اولویت را به‌منافع شخصی و خانوادگی نمی‌داد، حتی در صورت عدم حمایت ایران هم از امکانات مالی و انسانی کافی برای تداوم مبارزه برخوردار بود و شاید در صورت ادامه، جریان تاریخ به کلی عوض می‌شد. بیشتر از ۱۲۰۰۰۰ پیشمرگ و بسیاری از دانش‌جویان و روشنفکران کورد جنوب کوردستان به این مبارزه ملحق شده بودند. لیلا قاسم یکی از این دانش‌جویان کورد فیلی (فه‌یلی) بود که در سال ۱۹۷۵ به همراه چند تن

دیگر اعدام شد و بازتاب گسترده‌ای در کوردستان و سطح منطقه‌ای و جهانی داشت. لایلا قاسم هنوز هم در کل کوردستان رمز ایستار و انقلابی بودن است. همچنین بسیاری از کوردهای بخش‌های دیگر با وجود تصفیه رهبران‌شان توسط بارزانی در اواخر دهه‌ی ۴۰ و اوایل دهه‌ی ۵۰ هم‌چنان از جنبش حمایت می‌کردند. جنبش بعد از انشعاب ۱۹۶۶ در دهه‌ی ۷۰ دوباره متحد گشته بود و طالبانی و انشعاییون دیگر دوباره به جنبش باز گشته بودند. به گفته‌ی محمود عثمان به‌عنوان سخن‌گوی بارزانی در آن برهه، صندوق جنبش در هنگام اعلام آتش‌بنا حاوی مقادیر هنگفتی پول بوده است و بسیاری از نیروها هم اصرار بر مبارزه داشتند. ولی در نهایت بارزانی خواسته‌ی خود مبنی بر ترک مبارزه را تحمیل می‌کند.

واقعه‌ی دوم تشکیل اتحادیه‌ی میهنی کوردستان به رهبری جلال طالبانی، شاسوار جلال (کاک آرام)، نوشیروان مصطفی، علی عسکری، دکتر خالد آزاد هورامی، عادل موراود... بود. اتحادیه‌ی میهنی کوردستان ائتلاف جبهه‌ی طرفدار طالبانی، جمعیت زحمتکش‌ان کوردستان (کۆمه‌ل‌ه‌ی رنجبه‌ران) به رهبری شاسوار جلال (کاک ئارام) و جنبش سوسیالیست کوردستان به رهبری دکتر خالد و علی عسکری در سال ۱۹۷۶ بود. بعداً کاک ئارام دبیرکل کومه‌ل رنجبران در سال ۱۹۷۸ به طرز مشکوکی شهید شد و نوشیروان مصطفی به دبیرکلی کومه‌ل رنجبران منصوب شد. دکتر خالد و علی عسکری هم که به‌همراه ۷۰۰ نفر برای انتقال اسلحه از سوریه به جنوب کوردستان به منطقه حکاری مرز بین شمال و جنوب کوردستان رفته بودند، مورد هجوم نیروهای باقی‌مانده‌ی بارزانی به رهبری سامی عبدالرحمان موسوم به قیاده‌ی موقت قرار گرفتند و به‌غیر از تعداد معدودی از جمله آزاد هورامی همگی قتل‌عام شدند. این بازماندگان بعداً جریان رخدادها را که به واقعه‌ی حکاری شهرت دارد، بازگو کردند. دکتر خالد و علی عسکری هم جزو کشته‌شدگان این قتل‌عام بودند. بنا به برخی از روایت‌ها نیروهای قیاده موقت با گفتن این که «مرد بزرگ باید با اسلحه بزرگ کشته شود» دکتر خالد و علی عسکری را بعد از دستگیری با سلاح آرپیجی مورد هدف قرار داده و به قتل می‌رسانند. به این ترتیب جلال طالبانی تا هنگام وفاتش شخص اول اتحادیه‌ی میهنی باقی ماند و بعد از مرگش هم این ماترک به خانواده‌اش رسید. نوشیروان مصطفی نیز تا زمان انشعاب از اتحادیه‌ی میهنی در سال ۲۰۰۷ نقش دوم این جریان را در دست داشت. نوشیروان مصطفی در سال ۲۰۰۷ از اتحادیه‌ی میهنی جدا شد، ابتدا کمپانی

کلمه (کومیانیای وشه) و بعد (بزووتنه وهی گوپان) جنبش تغییر را تشکیل داد. اتحادیه‌ی میهنی کوردستان ابتدا بدلیل خیزشی نوین که منجر به شکستن جو سنگین آس‌بتال ۱۹۷۵ و همچنین به‌دلیل شخصیت کاریزماتیک و پوپولیستی طالبانی و به‌دلیل پتانسیل انقلابی کومله‌ی رنجبران و جنبش سوسیالیست (پتانسیل انقلابی آنها بویژه کومله‌ی رنجبران به‌مراتب بیشتر از سایر جریانات بود) مورد توجه نیروهای چپ در شرق کوردستان قرار گرفت. محفلی که بعدها کومله از دل آن بیرون آمد در سال ۱۳۵۷ ابتدا سعید معینی (خان‌ی موعینی، برادر سلیمان معینی) را به سوی اتحادیه‌ی میهنی برای کسب تجربه نظامی و تشکیلاتی فرستاد، که طولی نکشید در حمله‌ی دولت عراق به یکی از واحدهای اتحادیه‌ی میهنی که سعید معینی نیز در میان آن واحد بود، شهید شد. بعد از شهادت ایشان، این‌بار کومله، دکتر جعفر شفیعی و ساعد وطن‌دوست (ماموستا ابراهیم) را نزد اتحادیه‌ی میهنی فرستاد که تا وقوع انقلاب ۵۷ آن‌جا ماندند.

در اواسط دهه‌ی ۵۰ تا وقوع انقلاب ۵۷ اشخاص مذهبی مانند، شیخ عزالدین حسینی، احمد مفتی‌زاده، شیخ جلال حسینی، شیخ عثمان نقشبندی همچنین ناصر صبحانی که به مراتب از بقیه جوان‌تر بود در عرصه‌ی سیاسی شرق کوردستان حضور داشتند و در رخدادهای بعد از انقلاب نقش ایفا نمودند. ارتباطات آن‌ها با نیروهای چپ قابل تامل است. شیخ عزالدین حسینی که در بجه‌ی انقلاب نهادی را بنام دفتر ماموستا در مهاباد تاسیس کرد، بیشتر سعی داشت که مفاهیم سوسیالیستی، دموکراتیک و ملی را با آموزهای دینی سازگار جلوه دهد. او درصدد بود تا مشابه نقشی را که آیت‌الله شریعتمداری در آذربایجان با تاسیس حزب خلق مسلمان در حال ایفای آن بود در کوردستان انجام دهد. ماموستا شیخ عزالدین در ابتدا به مراتب بیشتر از رهبران ملی و سوسیالیستی در میان مردم شهرت و محبوبیت داشت.

احمد مفتی‌زاده پیش‌تر گرایشات ناسیونالیستی داشت و در اواخر دهه‌ی ۴۰ و اوایل دهه‌ی ۵۰ به‌عنوان عضو حزب دمکرات کوردستان ایران، در این چارچوب فعالیت داشته است. بعدها گرایشات مذهبی در ایشان ارجحیت می‌یابد. افکارش داری دو ویژگی عمده بود، یکی این که سعی می‌کرد اسلام را با قواعد علمی توجیه کند و عدالت در اسلام را هم‌خوان با مفاهیم سوسیالیستی و دموکراتیک نشان دهد، تا آن‌جا که کسانی مانند چگوارا را می‌ستود. تا حدودی از لحاظ فکری و اندیشه‌ای نقشی مشابه دکتر علی شریعتی و از لحاظ سیاسی نقشی مشابه

آیت‌الله طالقانی (که معتقد به حکومتی شورایی) راه البته در چارچوب مذهب سنی می‌خواست ایفا نماید. می‌گفت حکومت اسلامی نه تنها با استقرار حکومت شورایی در تضاد نیست، بلکه حکومت راستین و نشأت گرفته از اسلام همان اسلام ناب محمدی است که در مدینه به شیوهای شورایی مدیریت می‌شده. در حسینیه‌ی ارشاد نیز جلساتی داشته و موضوع محوری یکی از سخنرانی‌هایش نقد ماتریالیسم از منظر ایدئالیستی می‌باشد که در جزوه‌ای به چاپ رسیده است. کاک احمد همچنین دارای طبع شاعری بوده و به‌غیر از جنبه مذهبی اشعاری نیز در وصف میهن و کوردستان سروده است. ویژگی دیگر ایشان این است که می‌خواسته یک قرائت کوردستانی و مستقل از سنی‌گرایی جهانی و اخوانی را مطرح نماید. برای پیش‌برد افکار خود و ایجاد سازمان‌دهی منطبق با آن در جامعه، نهادی به‌نام مکتب قرآن را سازمان‌دهی نمود. بیشتر فعالیت‌هایش در آن دوره به سندج، مریوان، سقر و کامیاران محدود می‌شد. ایشان در ابتدا و در اوایل انقلاب نقش فعالی در سیاست داشت ولی بعدها از سوی جمهوری اسلامی دستگیر و محبوس شد. بعد از تحمل حبس طولانی به پرهیز از سیاست روی آورد و همین رویکرد را در سازمان نیز تسری داد. هم‌اکنون نهاد مکتب قرآن و پیروانش نیز بر این امر تأکید دارند. که از لحاظ جامعه‌شناسی و فعالیت سازمانی تعریفی عبث و ناهم‌خوان با امر سیاسی و فعالیت اجتماعی است. شایان ذکر است که احمد مفتی‌زاده در اوایل انقلاب به تمامی اسلامی و انقلابی بودن نظام جمهوری اسلامی و ضدامپریالیست بودن آن را قبول کرده بود و باور داشت. همین امر در نهایت برای او و سازمان مطبوعش هزینه‌های گزافی را بر جای نهاد.

شیخ جلال حسینی برادر شیخ عزالدین حسینی، بیشتر کاراکتری تلفیقی داشت، افکارش ترکیبی بود از فقه سنی سنتی، شکل گرفته در کوردستان و ناسیونالیسم ابتدائی. ایشان بیش از پرداختن به فعالیت فکری خاصی، همان ناسیونالیسم سنتی مبتنی بر فرهنگ خاندانی (کوردایه‌تی) و سنی‌گرایی لیبرالیستی را کافی می‌دید و بیشترین تأثیرش محدود به شهرستان بانه و برخی از مناطق پیرامونی بود. شیخ جلال در بجه‌های انقلاب سازمان خبات را برای پیشبرد اهداف ملی - مذهبی خود تشکیل داد.

شیخ عثمان نقشبندی از نوادگان شیخ‌علی سراج‌الدین شاگرد مولانا خالد نقشبندی (موسس طریقت نقشبندی در کوردستان) و مروج افکار مولانا خالد در کوردستان بود. شیخ عثمان

نقشبندی پیش‌تر در جنوب کوردستان و روستای بیاره در هورامان ساکن بوده و بعد از کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم، بدلیل ارتباطی که با دولت پادشاهی ملک فیصل در عراق داشته و به دلیل ترس از حساب‌خواهی‌های دوره انقلاب، به شرق کوردستان و روستای دورود در هورامان نقل مکان نموده و این بار روابطی را با دولت پهلوی برقرار می‌نماید. به دلیل جایگاه خانوادگی و مذهبی به یکی از مرشدین مطرح تصوف جهانی به‌ویژه کوردستان تبدیل شده بود. همچنین به دلیل تبحر در طب سنتی و شناخت و بکارگیری داروهای گیاهی، نفوذ گسترده‌ای در سطح کوردستان، منطقه و جهان اسلام داشت. در اوایل انقلاب، خود ایشان، فرزندان، برادران و برادرزاده‌هایش تشکلی را بنام سپاه رزگاری (سپاه رهایی) به مرکزیت هورامان تشکیل دادند، که بر شهرهای مجاور هورامان مانند سنندج، مریوان، کامیاران و تاحدودی شهرهای پاوه، جوانرود، روانسر و بخش‌هایی از کرمانشان که مناطق اسکان بسیاری از مریدان طریقت نقشبندی بود، تأثیر گذار بوده است. ناصر صبحانی که نسبت به سه شخصیت دیگر جوان‌تر بود، بیشتر در دوران انقلاب مطرح شد، با توجه به نقل‌قول‌هایی راجع به سرگذشت وی، پیش‌تر گرایش‌ات تصوفی داشته و از مریدان شیخ عثمان بوده است. ولی بعدها به جریانات اخوانی تمایل پیدا می‌نماید و برخلاف احمد مفتی‌زاده که در گفتار خویش مسائل ملی را هم مطرح می‌کرد، ایشان رغبت چندانی به این مسائل نشان نمی‌داد و بیشتر به سنی‌گرایی اخوانی و جهان‌شمولیت اسلام، باور داشت. همچنین بیشتر از پرداختن به استدلال‌های علمی برای به‌حق نشان دادن اسلام که رویه احمد مفتی‌زاده بود، ناصر صبحانی بر استدلال‌های فقهی، فلسفه اسلامی، شریعت و روایات تاریخی اسلام متکی بود. در ابتدا با احمد مفتی‌زاده اختلاف داشته، ولی بعدها به ائتلاف و همکاری‌های مشترک روی آوردند که در ادامه اشاره‌ای به آن خواهیم داشت. حوزه تأثیرگزاری ایشان بیشتر مناطق پاوه و جوانرود بود.

باید یادآور شد که این رهبران مذهبی بغیر از شیخ عزالدین زدخوردهایی با نیروهای چپ و ملی داشته‌اند و تا حدودی در مناطق تحت نفوذشان، نیروی بازدارنده‌ای در مقابل گسترش نفوذ نیروهای چپ بوده‌اند. ولی درگیری و برخورد احمد مفتی‌زاده و پیروانش در شهرهای سنندج، سقز، مریوان و کامیاران که سه مرکز عمده نیروهای چپ هم بودند، جزو موارد و اتفاقات رویداده در اوایل انقلاب و در برخورد با نیروهای چپ در شرق کوردستان می‌باشد. همچنین درگیری نیروهای چپ به‌ویژه کومه‌له با سپاه رزگاری از مباحث این دوره تاریخی



می‌باشد. در مورد سازمان خبات برخورد منفی با نیروهای چپ دیده نشده، ولی از گسترش چپ در مناطق تحت تأثیرش جلوگیری کرده است. در خصوص رفتار ناصر صبحانی هم برخوردی در همین چارچوب را می‌توان بیان کرد. اگر توجه نماییم می‌بینیم که کومله نتوانسته در مناطق بانه، جوانرود، روانسر، پاوه و اورامان بغیر از قسمت‌های محدودی گسترش قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. به غیر از این اشخاص، شیوخ دیگری مانند شیخ هادی دولاب(دولاب روستای بین سنندج و کامیاران) که از شیوخ طریقت قادری بود و شیخ حبیب‌الله طا(طا روستایی بین سنندج و کامیاران) بودند، که هر یک زدوخوردهایی با نیروهای چپ به‌ویژه کومله داشتند.

این جریان‌های اسلامی و طریقتی به‌دلیل تفاسیر ماتریالیستی جریان‌ها و احزاب چپ از دین و تعبیر آن‌ها مبنی بر «افیونی بودن دین»، جهت تضعیف نیروهای چپ، سعی می‌نمودند تا با نیروهای ملی‌گرا مانند حزب دمکرات از در همکاری درآیند. این نیروها در مناطق تحت نفوذ خود سعی می‌کردند تا آن‌جا که می‌توانند علیه نیروهای چپ و سوسیالیستی سیاه‌نمایی کرده و از ایجاد زمینه و بستر شناخت کافی در مورد سوسیالیسم به‌عنوان راهی جهت رهایی خلق کورد جلوگیری می‌کردند. البته برخوردهای سکتاریستی، نادموکراتیک، غیرفرهنگی و نامداراگرایانه‌ی نیروهای چپ بویژه کومله نیز آب به آسیاب این نیروها می‌ریخت.

## بخش ۵

### شبحی سیاه بر آسمان ستم‌دیدگان

## دوران منتهی به سال ۵۷، استلزام سیاست جهانی و در میان جایگزین‌ها، خمینیسم

بسیاری از شواهد بر این امر دلالت دارند که بلند پروازی‌های ناسیونالیسم ایرانی و دولت پهلوی و پیام‌هایی که با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی به جهان ارسال داشت، دهن‌کجی‌های محمدرضا شاه در برابر آمریکا، همچنین واهمه‌ی بلوک غرب از وقوع انقلابی سوسیالیستی در نتیجه‌ی بحران‌های پیش آمده از دیکتاتوری و ناکارآمدی نظام پهلوی در ایران، غرب را بر آن داشت تا به دنبال جایگزینی برای رژیم پهلوی باشند. زیرا دیگر مانند گذشته طرح پروژه‌هایی هم‌چون انقلاب سفید ۱۳۴۲ جهت رفع مخاطره کارساز نبود.

بدون تردید مطرح کردن یک آلترناتیو سکولار در آن برهه مناسب نبود. هرچند دولت پهلوی نیز ناچار از تمکین به مذهب شیعه‌ی ۱۲ امامی بود و با توجه به این که هر جریان ملی‌گرا، قدرت‌طلب و سلطه‌خواه لازم می‌داند برای احاطه‌ی بر جامعه و استفاده از فضای مذهبی و توان اجتماعی دین در بسیج توده‌ها، مذهب اکثریت جامعه‌ی تحت نفوذ خود را برای مقاصد سیاسی به کار بندد. حکومت پهلوی نیز از این قاعده مستثنی نبود و با مراجع دینی، حوزه‌ها و روحانیون رابطه‌ای ویژه داشت. ولی در ظاهر وجهه‌ی ملی‌گرایی سکولار خود را حفظ می‌کرد و گوش مردم را از شعارهایی در این زمینه پر کرده بود. در نهایت تمام تلاش حکومت پهلوی به باد رفت و این گفتمان توانست جز نفرت چیزی را در جامعه به وجود آورد. وضعیت جامعه‌ی ایران و منطقه نسبت به اوایل قرن بیستم تغییر کرده بود، دیگر انگلیس نمی‌توانست برنامه‌ای را که در مورد رضاخان به اجرا درآورد، یعنی عزل و جانشینی پسرش محمدرضا را در مورد محمدرضا شاه تکرار نماید. با توجه به رشد فکری، سیاسی و اجتماعی

خلق‌های ایران می‌دانستند که تحمیل چنین خواسته‌ای امکان‌پذیر نخواهد بود. از سوی دیگر فرهنگ استعماری آمریکا با بریتانیا تفاوت داشت. بریتانیا هنوز هم خاندان سلطنتی و نظام مدیریتی مبتنی بر اشرافیت خویش را حفظ نموده. معمولاً استعمارگران بر مستعمرات و یا کشورهای وابسته به خود، کپی‌ای از همان سیستم خود تحمیل می‌نمایند و اگر نظامی مطابق نظر آن‌ها وجود داشته باشد با آن کنار می‌آیند. دوم این‌که جریان ناسیونالیسم ایرانی استقلال‌طلب، پیرو تفکرات جبهه‌ی ملی و به تقلید از مصدق نه توان و پایگاه اجتماعی مربوطه را برای ابراز وجود داشت و نه امپریالیسم جهانی فرصت و امکانی را برایشان فراهم می‌نمود که در سیاست روز ایران قد علم نمایند. بنابراین دو آلترناتیو وجود داشت نیروهای چپ و مذهبی، نیروهای چپ هم به سه دسته تقسیم می‌شدند. بخشی از حزب توده که کاملاً مطیع سیاست‌های شوروی بود، جریان مائوئیستی (خط سوم) و جریان معتقد به جنگ چریکی و مدعی استقلال از چین و شوروی، که در قالب سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران متشکل بود. گروه‌های کوچک و منفرد هم بودند که اگرچه روابط مستقیم تشکیلاتی یا سازمانی خاص برقرار نکرده بودند، ولی تمایلاتی نسبت به اتحاد با این سازمان (سازمان چریک‌های فدایی خلق) را داشتند.

در واقع گروه‌های مقیم اروپا و داخل ایران که به مبارزات صرفاً کارگری و به زعم خود بر مارکسیسم اصیل اصرار داشتند، از توان ارائه‌ی آلترناتیو برخوردار نبودند. بیشتر به تئوری‌بافی و سردادن شعار، مبادرت داشتند. این نیروها به دلیل تفاوت در فکر و عمل و به دلیل گرایشات بیش از اندازه روشنفکرانه، ایّتی، ماتریالیستی و محفل‌گرایانه نمی‌توانستند با توده‌های جامعه رابطه برقرار نمایند.

از سویی دیگر چپ‌های مذهبی بودند که در سازمان مجاهدین خلق ایران متشکل گشته بودند. این سازمان در دهه‌ی ۵۰ و در دوران انقلاب جریانی پرتطرفدار بود و با شرایطی که امروزه در آن قرارداد تفاوت فاحشی داشت، رهبری ماکسیست - لنینیست مجاهدین که سعی داشت از سازمان مذهب‌زدایی کرده و آنرا فاز مارکسیستی نماید به دلیل عدم موفقیت و تبدیل شدن به سازمان پیکار راه خویش را از سازمان مجاهدین خلق جدا کرد. در بجنوبه‌ی انقلاب سازمان مجاهدین خلق با رویکرد مذهبی و صبغی‌چپ‌گرایی به صورت یک‌دست عمل می‌نمود. با این حربه سازمان مجاهدین خلق در هر دو حوزه‌ی مذهبی و چپ‌گرایانه

عرض اندام می‌کرد.

بلوک شرق نیز (شوروی) واقف بود که حزب توده به دلیل عدم انسجام و عمل‌گرایی و محصور ماندن در گرایشات روشنفکرانه نمی‌تواند به نیروی سرنوشت‌ساز تبدیل شده و سکان هدایت جامعه را در دست بگیرد. از سوی دیگر شوروی هم مانند بلوک غرب، از چیرگی گرایشات چپ مائوئیستی، یعنی تفکرات سازمان چریک‌های فدایی خلق و سایر نیروهایی که متمایل به این کشور بودند، نگران بود. گرایشاتی که پیش‌تر حزب توده را به دلیل سرسپردگی به شوروی به باد انتقاد گرفته بودند.

به دلیل این که رهبران سازمان مجاهدین پیش از انقلاب، اکثراً در زندان بودند و رهبری خارج از زندان هم که تغییر ایدئولوژی را مبنای کار خود قرار داده بود و همچنین با حزب توده و شوروی هم سر سازگاری نداشتند و بیشتر قرائت‌های شان از مارکسیسم با تحلیلات سازمان چریک‌های فدایی خلق قرابت داشت، به نظر نمی‌رسد که شوروی ارتباط و یا رغبتی آن‌چنانی به سازمان مجاهدین داشته و بخواهد که از آن‌ها به عنوان آلترناتیو استفاده نماید.

موضع بلوک غرب (آمریکا) نسبت به حزب توده بعنوان نیروی وابسته به رقیبش شوروی، چریک‌های فدایی خلق و کل جریان چپ مارکسیست - لنینیست و مائوئیست مشخص است. به دلیل ژست چپ‌گرایانه‌ی مجاهدین و هدف قراردادن مستشاران آمریکایی در ابتدای دهه‌ی ۵۰ از طرف سازمان مجاهدین خلق و شعارهای ضد امپریالیستی این سازمان در جریان انقلاب، این سازمان نیز مورد توجه و حمایت آمریکا قرار نمی‌گرفت.

البته نیروهای مذهبی از لحاظ فکری و نوع قرائت از دین و سیاست متعدد بودند، مانند اسلام‌گرایان چپ‌پنداری چون سازمان مجاهدین خلق، اسلام‌گرایان لیبرالی مانند نهضت آزادی ایران به رهبری مهندس بازرگان، آخوندهای سنتی و مکتبی که در درون آن‌ها نیز گرایشات متعددی وجود داشت. کسی مانند خمینی که بیشتر از اهداف فدائیان اسلام حمایت می‌کردند و معتقد بودند که مرجعیت نه صرفاً ناظر قدرت سیاسی، بلکه باید خود در راس قدرت سیاسی قرار گیرد.

آیت‌الله شریعتمداری حامی و مؤسس حزب خلق مسلمان، بعد از انقلاب ۵۷ که بیشتر در تلاش ایجاد هم‌گرایی میان تجدد و اسلام بود. همچنین به دلیل ملیت و حوزه‌ی نفوذش آذربایجان و سایر مناطق آذری‌نشین نگاهی نیز به مطالبات ملی آذری‌ها داشت. از سوی دیگر

آیت‌الله طالقانی که پیش‌تر از اعضا و هوادارن حزب توده و جبهه‌ی ملی و بعداً از حامیان سازمان مجاهدین خلق و حنیفی‌نژاد بود، که بیشتر تفکر تلفیق اسلام و سوسیالیسم را نمایندگی می‌کرد. آیت‌الله محمدحسین طباطبایی نیز بیش از سیاست، به حکمت و فلسفه می‌پرداخت. آخوندهای دیگر مانند منتظری، مطهری، باهنر، خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها، هاشمی رفسنجانی، بهشتی، یزدی، کروبی و... که به‌طور نسبی جوان‌تر بودند، ناگزیر در جرگه‌ی یاران خمینی درآمدند. همچنین اسلام‌گرایان غیره آخوند، ولی مرتجعی مانند موسوی، رجایی، لاجوردی هم بودند که آنان نیز با کاراکترهای مشابه و متفاوت، پیرامون خمینی را احاطه کرده بودند. حتی پیروان خط آیت‌الله کاشانی که قبلاً در فاصله‌ی جنگ جهانی اول و دوم، نمایندگی نوعی تفکر فاشیستی ایرانی - مذهبی را بر عهده داشتند، به خدمت خمینی درآمدند، برای مثال پسر آیت‌الله کاشانی، محمود کاشانی یکی از موسسان حزب جمهوری اسلامی بود.

در واقع هیچ‌کدام از جریان‌ها و شخصیت‌های مذهبی ذکر شده به اندازه‌ی خمینی دارای نفوذ نبودند. همچنین به‌دلیل حضور او در فرانسه و ارتباطی که با آمریکا و اروپا داشت، بهترین زمینه را برای تبدیل شدن به آلترناتیوی برای دولت پهلوی و در صورت سقوط جایگزینی مناسب برای چپ دارا بود و از بیشترین شانس برای نشستن بر مسند قدرت برخوردار بود. همچنین در چارچوب طرح کمربند سبز که آمریکا درصدد اجرای آن بود تا با گسترش اسلام سیاسی در خاورمیانه و کشورهای مسلمان مانع از گسترش کمونیسم و سوسیالیسم به‌عنوان ایدئولوژی رقیب شوروی در دوران جنگ سرد گردد، خمینی بهترین گزینه بود و با پروژه‌ی غرب هم‌خوانی داشت.

نیروهای لیبرال - مذهبی (بیرون از جریان ملاحی شیعه) شاید برای بلوک غرب و آمریکا آلترناتیو مناسبی بودند، ولی غرب واقف بود که این نیرو در میان توده‌های جامعه توان نفوذ نداشته و بیشتر برخوردی روشنفکرانه را با دین مینا قرار می‌دهد. حتی در ابتدای انقلاب مورد آزمایش قرار گرفت، ولی نتوانست خود را به خوبی سازمان‌دهی نماید. اسلام‌گرایی لیبرال به اندازه‌ی ملی‌گرایی سکولار برای بلوک شرق غیره قابل قبول بود، چرا که کاملاً نمایندگی بلوک غرب را برعهده داشت.

به این ترتیب اسلام شیعه‌ی سنتی و آخوندی به‌عنوان نیرویی تاثیرگذار از طرف سیاست

جهانی و هردو بلوک شرق و غرب مورد تایید قرار گرفت. در میان کاراکترهای اسلام شیعه‌ی سنتی هر چند که خمینی در مقایسه با شریعتمداری و طالقانی محبوب‌ترین نبود، ولی به‌دلیل رخدادهای ۱۵ خرداد و تبعید به خارج از ایران، و به‌دلیل آن‌که در خارج به‌ویژه در فرانسه نطق‌های رادیکال ضد رژیم پهلوی را ایراد می‌کرد و همچنین به‌دلیل روابط و سرمایه‌گذاری بلوک غرب بر او، از مشهورترین و مطرح‌ترین آن‌ها در میان توده‌های مردم و هم در سطح منطقه‌ای و جهانی بود. از سوی دیگر همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، بلوک غرب و مشخصاً آمریکا در چارچوب پروژه‌ی کمربند سبز، در پی ایجاد حکومت‌های اسلامی در منطقه برای جلوگیری از وقوع انقلابات و گسترش اندیشه‌ی سوسیالیستی در خاورمیانه از این طریق محصور کردن بلوک شرق بود. در نتیجه‌ی این سیاست در ماه‌های قبل از انقلاب ۵۷ و ماه‌های بعد از آن دیگر تنها اسلام سنتی شیعه‌ی آخوندی بود که می‌توانست همگام با خواست‌های بلوک غرب حرکت نماید.

از سویی اتحاد جماهیر شوروی بر مسند قدرت نشستن لیبرال‌های سکولار و مذهبی متمایل به غرب را بر نمی‌تایید و نیروهای چپ مانند سازمان چریک‌های فدایی و نیروهای مذهبی چپ‌مآب، مانند مجاهدین خلق را نیز قبول نداشت. از سویی دیگر شوروی واقف بود که حزب توده هم نمی‌تواند وزنه‌ی مناسبی در معادلات قدرت باشد و غرب هم این اجازه را نمی‌داد. لذا شوروی هم در میان نیروهای حاضر در صحنه خط آخوند شیعه سنتی را برای کنار آمدن با آن وضعیت مناسب‌تر می‌دید. چرا که با استناد به بعضی از شواهد، توانسته بود در میان این طیف افرادی را برای مقاصد خود سازمان‌دهی نماید. برای نمونه در کتاب «رفیق آیت‌الله» نوشته امیرعباس فخرآور با ذکر اسنادی، خامنه‌ای و موسوی خوئینی‌ها از نزدیکان خمینی را از مهره‌های شوروی می‌داند.

## رژیم اسلامی، چگونگی ایجاد این سایه‌ی شوم

خارج از مقتضیات و رویکردهای سیاست جهانی در مورد جریان چپ در ایران، این نیروها در دهه‌ی ۵۰ متحمل ضربات مهلک ساواک شده و بسیاری از رهبران توانمند و صادق خویش را از دست داده بودند. در سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق، رهبری به کسانی رسیده بود که افرادی اپورتونیست بودند. رهبران حزب توده نیز دچار کهولت سن شده

و منتظر تصمیمات شوروی و همچنین بیگانه با واقعیت جامعه به ایران برگشته بودند. ولی نیروهای مذهبی و پیروان جریان آخوندی چه در زندان و چه در بیرون اگرچه متحمل زندان، شکنجه و تبعید هم شده بودند، از حذف فیزیکی در دهه‌ی ۵۰ مصون مانده بودند. اتفاقاً این تبعیدها در دوران انقلاب به نفع آن‌ها تمام شد، چرا که هریک از آن‌ها نسبت به مکان تبعیدش شناخت لازم را کسب کرده بود و توانسته بود روابطی را برقرار نماید و بیشتر از سایر رقبای خود با جوامع و ساختار و نیروهای نقش‌آفرین در آن‌ها آشنا باشند. در کنار این موارد باید وسعت و گستردگی این جریان و شعارها و خطابه‌های ساده، عامه‌پسند، برانگیزاننده‌ی شور مذهبی، را هم در نظر گرفت که بر میزان تاثیرگذاری آن افزودند. در کنار آن هم با ایجاد رعب و وحشت از همان ابتدا، درصدد تحکیم حاکمیت خود و حذف رقبای برآمدند. این عوامل در کنار فاکتورهای دخیل سیاست جهانی باعث شد که جمهوری اسلامی بر مسند قدرت بنشیند و تمام‌قد به عنوان یک نیروی ضد انقلاب، به قلع و قمع نیروهای انقلابی و جامعه بپردازد.

واقعیت این است که با تمام حمایت‌های خارجی و سناریوسازی‌ها و با تمام امکانات و بسترسازی‌های داخلی برای به مسند نشستن این سایه‌ی شوم، همچنین با تمام ضرباتی که چپ و نیروهای مبارز در دهه‌ی ۵۰ خورده بود، اما این نیروهای چپ و مبارز بودند که دولت پهلوی را به ورطه‌ی پرتگاه کشیدند؛ اگر این نیروها ملزوماتی از قبیل اتحاد، رویکردهای صحیح سیاسی و اجتماعی متناسب با واقعیت ایران را به جای می‌آوردند و مطالبات ملی خلق‌های ایران را صراحتاً ابراز و برای تحقق آن‌ها تلاش می‌کردند، می‌توانست فرجام کار متفاوت باشد و سایه‌ی شوم نظام جمهوری اسلامی ایران بر سر مردم ایران قرار نگیرد. گردهمایی‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق و حتی مجاهدین خلق و مشارکت گسترده‌ی جامعه، به‌ویژه جوانان و زنان در این همایش‌ها از سویی نشان‌گر آن بود که این پیشگیری ممکن بود و از سویی دیگر نشان‌گر آن است که مشکل اساسی جامعه و بدنه‌ی این جریان‌ها وجود رهبری‌ای ناکارآمد و اپورتونیست بود.

## پا گرفتن جمهوری زندان، شکنجه، اعدام و اختناق

اهداف و افکار تمامیت‌خواهانه‌ی خمینی در ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ یک ماه و چند روز بعد از برگشت و سقوط بختیار (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) به قالب حزبی ریخته شد و تحت عنوان حزب

جمهوری اسلامی برای حذف دیگری و غیرخودی‌ها، آستین بالا زد. در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ در یک referendum مضحک با کسب ۹۸ درصد آراء، سوای کوردستان که عموماً آن را تحریم کرد، به حکومت رسید.

با گرفتن این رژیم در مقابل دیدگان تمام مدعیان چپ و دمکرات، صورت می‌گرفت، چپ‌جزم‌اندیش با این فرضیه‌ی دترمینیستی که بعد از سرمایه‌داری مرحله سوسیالیسم تحقق خواهد یافت و یا از راه توجیه تئوری‌هایی مانند راه رشد غیر سرمایه‌داری و یا ضد امپریالیستی بودن رژیم نو، دست روی دست گذاشته و به وضعیت موجود می‌نگریستند. حتی با گرفتار شدن به گرایش‌های شوونیستی و اپورتونیستی، صراحتاً اظهار می‌کردند که باید پشت این رژیم را گرفت تا کشور تجزیه نگردد و چنان تبلیغی راه انداخته بودند که این رژیم غایتش همان سوسیالیسم است و باید با آن همراه شد.

به هیچ‌وجه زنگ خطرها شنیده نمی‌شد. برخورد تند رژیم با حزب خلق مسلمان و شخص آیت‌الله شریعتمداری که در برابر تصویب قانون ولایت فقیه به مخالفت برخاست در حالی بود که ایشان در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حوادث متعاقب آن ناجی خمینی بود و اگر شریعتمداری شخص خمینی را مجتهد معرفی نمی‌کرد - که تا آن زمان به مقام اجتهاد نرسیده بود - شاید خمینی به مجازات اعدام می‌رسید. چرا که در دولت پهلوی و قانون اساسی آن مجتهدین را از حکم اعدام میرا ساخته بود.

هم‌چنین سرکوب گروه فرقان، مسلمانان لیبرال و نهضت اسلامی که هر سه جریان ادعای اسلامیت را داشتند کافی بود که نیروهای چپ را از برخورد رژیم در آینده و مخاطرات پیش رو آگاه سازد. تا سال ۶۰ هم به غیر از گروه‌هایی مانند گروه اشرف دهقان که از سازمان چریک‌های فدایی خلق منشعب شده بود و هم‌چنان به تداوم جنگ چریکی با رژیم نو اصرار داشت، چپ ایران بویژه نیروهای مرکزگرا با جمهوری اسلامی سر سازش داشتند. سه جریان عمده سازمان چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و مجاهدین خلق به شناگویی جمهوری اسلامی پرداختند. ولی جمهوری اسلامی روز به روز عرصه را تنگ‌تر می‌کرد و در خرداد سال ۱۳۶۰ بود که مجاهدین خلق موضع جنگ مسلحانه را در برابر جمهوری اسلامی اتخاذ کرد. ولی در واقع کار از کار گذشته بود.

سازمان چریک‌های فدایی خلق هرچند که در ابتدا شاخه‌ای نظامی تشکیل داد ولی رهبران



اپورتونیست آن که مطرح‌ترین نشان فرخ‌نگهدار و علی‌کشتگر بودند از سر سازش با جمهوری اسلامی درآمد و این هم موجب انشعاب فدائیان به دو جناح اقلیت و اکثریت شد. شاخه‌ی اکثریت کاملاً پیرو سیاست‌های حزب توده شد و شاخه‌ی اقلیت آن، هم‌چنان بر مبارزه اصرار داشت، ولی متعاقباً اقلیت هم دچار انشعاب و فروپاشی گشت. باید یادآور شد که به‌غیر از جدایی اشرف دهقان که بر تداوم جنگ چریکی اصرار داشت و انشعاب اکثریت و اقلیت، پیش‌تر نیز گروهی دیگر که اعتقاد به مبارزه مسلحانه نداشتند از سازمان چریک‌های فدای خلق جدا شده و سازمان راه کارگر را تاسیس کردند.

حزب توده هم که فعالیت‌های نیمه آشکاری داشت، تا دستگیری رهبرانش و حملات وسیع و پاکسازیش از سوی جمهوری اسلامی در توجیه مطلوبیت و مقبولیت جمهوری اسلامی و سیاه‌نمایی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در مرکز و مناطق دیگر هرچه که از دستش برمی‌آمد انجام داد. برای همین به تئوری عمده و غیر عمده تکیه می‌کرد. یعنی مبارزه عمده با امپریالیسم و غیر عمده با جوانب غیردموکراتیک رژیم بود که برای آن هم تئوری اتحاد و انتقاد را مطرح می‌کرد. به این مفهوم باید در حین این که با جمهوری اسلامی متحد هستیم، نقص‌هایش را نیز مورد انتقاد سازنده قرار دهیم.

بعداً مجاهدین خلق که مسعود رجوی در راس آن قرار داشت با همکاری بنی‌صدر رئیس‌جمهور عزل شده، شورای ملی مقاومت را برای تشکیل یک جبهه‌ی منسجم و اتحاد نیروهایشان تشکیل دادند. جریاناتی مانند حزب دمکرات کوردستان، اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، شاخه‌ی هویت از چریک‌های فدایی خلق و... به آن پیوستند. جنگ ایران و عراق هم به وقوع پیوست و این شرایط از سوی جمهوری اسلامی برای نابودی گفتمان چپ و دموکراتیک مغتنم شمرده شد. شرایط جنگی را دستاویزی برای شدت‌بخشیدن به سرکوب جنبش ملی خلق‌ها، به‌ویژه خلق کورد و همچنین سرکوب وسیع نیروهای چپ و مخالفان قرار دادند. بخشی از رهبری مجاهدین خلق به خارج از ایران گریختند و بقیه نیز در خانه‌های تیمی گرفتار نیروهای نظام شدند.

قسمت اعظم بدنه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق و حزب توده ضمیمه‌ی رژیم شد و سایرین هم به ناچار راه فرار یا انفعال را پیش گرفتند. جریاناتی مانند پیکار، رزمندگان و اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران (بعد از سرکوب نیروی نظامی آن، با عنوان سرداران در آمل،

که منجر به کشته شدن ۱۰۰ نفر از نیروهایش شد) همچنین اتحادیه‌ی مبارزین کمونیست (سهند) از سال ۶۰ تا ۶۳ بعد از سیل دستگیری و بازداشت‌هایی که ضرباتی مهلک را بر آن‌ها تحمیل نمود و همچنین پیوستن بخشی از رهبری و کادرهای برجسته آن‌ها به خیل تواین، شیرازه‌ی آن‌ها از هم پاشید و بقیه‌ی اعضا نیز یا متواری شده و راه خارج از کشور را برگزیدند، یا در شهرهای مرکزی مخفی شدند تا آب‌ها از آسیاب بیفتند. همچنین بسیاری از آن‌ها به کوردستان پناه آورده و یا این‌که به دست جوخه‌های اعدام نظام گرفتار شدند. در نهایت جمهوری اسلامی تا نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۶۰ با استفاده از ابزار سرکوب به‌طور کلی گفتمان چپ‌گرا و دموکراتیک را در عرصه سیاسی ایران حذف کرده و جان بدر بردگان از آن سرکوب در مسیر آوارگی و جلای وطن راه می‌پیمودند.

به این ترتیب نیروهای چپ و مخالف رژیم برخوردار از بینش و رویکرد طبقاتی که در برابر تهاجمات و سرکوب‌های رژیم نسبت به زنان و ملیت‌های غیر فارس، بویژه کوردها، سکوت و انفعال پیشه کردند در نهایت خود نیز به همان مصیبت گرفتار آمدند و بسیاری از اعضایشان در زندان‌ها مورد شکنجه، سرکوب و اعدام قرار گرفتند. همان‌طور همه‌ی ما می‌دانیم این رژیم، به‌ویژه از سال ۶۰ به بعد، زندان، شکنجه، سرکوب و اعدام را به شدیدترین نحو در پیش گرفته است. اعدام‌های خلخالی در کوردستان، زندان، شکنجه و اعدام‌های سال‌های ۶۰ تا ۶۷ قتل‌های زنجیره‌ای و ترورهای مخالفین در داخل و خارج، شکنجه‌های دهه‌ی ۸۰، بویژه سال ۸۸ و... جملگی جزو کارنامه‌ی جنایت‌های رژیم در طول مدت حیات منحوسش است.

## توهم، جزم‌اندیشی، تعلل و انشقاق، نتیجه و آثارشان

در نتیجه‌ی این سرکوب‌ها در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۶۰ جمهوری اسلامی اختناق را در جامعه به منتهی درجه رسانده بود و بحث و گفت‌وگو درباره‌ی چپ و دموکراسی کفر محسوب می‌شد. شورای ملی مقاومت به تدریج فرومی‌پاشید. به دلایلی از قبیل مذاکره‌ی حزب دمکرات با جمهوری اسلامی که یکی از اعضای شورای ملی مقاومت بود، به انحصار درآوردن شورا از سوی مجاهدین خلق، همچنین اختلاف بنی‌صدر و رجوی به دلیل ملاقات‌های پنهانی رجوی با طارق عزیز وزیر امور خارجه‌ی عراق، انتقال قرارگاه مجاهدین به عراق و همکاری با صدام در جنگ با جمهوری اسلامی و... باعث شد که بسیاری از اشخاص و اعضای شورای ملی

مقاومت از آن خارج شوند.

حزب توده در افغانستان و تحت حمایت شوروی و حکومت حزب خلق افغانستان در زمان حکومت نجیب‌الله خان اقدام به برگزاری کنگره کرد ولی در نتیجه‌ی همکاری با جمهوری اسلامی بی‌اعتبار شده و دچار تشتت و رخوت و سستی اراده شده بود. شاخه‌ی اکثریت سازمان چریک‌های فدایی هم به همان درد گرفتار بود.

اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران در سال ۱۳۶۱ در آمل یک مبارزه‌ی مسلحانه را ترتیب داد که به‌شدت از سوی سپاه پاسداران سرکوب شد. شاخه‌ی کوردستانی آن هم مورد حملات حزب دمکرات کوردستان قرار گرفت و این سازمان دیگر در ایران و کوردستان نتوانست در زیر این ضربات قدر است نماید و بقایای این جریان در اروپا که معدود افرادی هستند در سال ۲۰۰۲ حزب کمونیست مارکسیست، لنینیست و مائوئیست را تشکیل دادند که بیشتر به تئوری‌های باب آوآکیان دبیرکل حزب کمونیست انقلابی آمریکا گرایش دارند و به‌غیر از نشر جزوه و مقاله و فعالیت‌هایی محدود در دنیای مجازی، فعالیتی دیگر ندارند.

سازمان‌هایی مانند پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر، سازمان رزمندگان آزادی طبقه‌ی کارگر، چریک‌های فدایی شاخه‌ی اقلیت و شاخه‌ی اشرف دهقان، اتحادیه‌ی کمونیست‌های مبارز، سهند، مجبور به گریز از تهران و شهرهای مرکزی ایران شده و به کوردستان پناه آوردند. بعدها سازمان پیکار، اتحادیه‌ی مبارزین کمونیست، افرادی از رزمندگان و جریانات دیگر و کومه‌له در کوردستان در سال ۱۳۶۳ حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند و این سازمان‌ها با عناوین قبلی خود از گود خارج شدند. سازمان راه کارگر هم که توسط اعضای سابق سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین مارکسیست تشکیل شد، نیز به کوردستان آمد و بعداً به اروپا مهاجرت کردند. این سازمان هنوز هم در اروپا وجود دارد، ولی فاقد نیروی تاثیرگذار است.

از سال ۱۳۶۳ به بعد بسیاری از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی از جمله احزاب کورد اعم از چپ و راست در نتیجه‌ی جنگ‌های داخلی و تهاجمات مکرر جمهوری اسلامی به شرق کوردستان مجبور به کوچ دسته‌جمعی به جنوب کوردستان شدند و جهت بقای خود ناچار به تنظیم روابطی با دولت مرکزی عراق شدند.

سال ۶۷ عملیات فروغ جاویدان از سوی مجاهدین خلق با اتکا به حمایت عراق صورت

گرفت و در این عملیات مجاهدین خلق با هدف فتح تهران از طریق کوردستان وارد عمل گشته، ولی متحمل شکست سنگینی شدند. در تنگه‌ای که جمهوری اسلامی نام مرصاد را بر آن نهاده و در چند کیلومتری کرمانشان می‌باشد به دام نیروهای جمهوری اسلامی گرفتار شدند. رژیم این جنگ را بهانه‌ای قرار داد جهت اجرای اعدام‌های گسترده‌ی ۱۳۶۷ تا ضربه‌ی نهایی را به نیروهای چپ وارد آورد. این اعدام‌ها ضربه‌ی مهلکی بر پیکره‌ی مبارزاتی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی وارد آورد، چرا که نه تنها اعضای سازمان مجاهدین، بلکه بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی با هویت‌های سیاسی متفاوت اعدام شدند.

صدور قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ و پذیرفتن قرارداد صلح بین ایران و عراق از سوی هر دو کشور باعث شد که ایران فرصت بیشتری برای سرکوب و تصفیه‌ی نیروهای مخالف خود بیابد. در عین حال فروپاشی شوروی و شکست بلوک سوسیالیسم رئال به همان اندازه‌ای که حادث شدنش در ۱۹۱۷ و پیروزی‌اش در جنگ جهانی دوم در برابر فاشیسم، نیرو و حقانیت آن را برجسته کرد و باعث قوت قلب نیروهای چپ و انقلابی گردید، شکست و فروپاشی آن هم در سال ۱۹۹۱ تأثیر منفی بر نیروهای سوسیالیستی، چپ و کمونیست گذاشت و باعث شد سرمایه‌داری خود را به عنوان حقیقت برتر به جهان بشناساند.

چپ ایران هم از تأثیرات فروپاشی شوروی مستثنی نبود. در همین اثنا جنگ خلیج به وقوع پیوست و صدام قدرت کنترل جنوب کوردستان را از دست داد و نیروهای کورد در جنوب کوردستان که اتحادیه‌ی میهنی و پارت دمکرات کوردستان از عمده‌ترین آن‌ها بودند، کنترل مناطق جنوب کوردستان را بدست گرفتند، در چارچوب سیاست سازش با جمهوری اسلامی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی را ناچار به ترک مناطق کوهستانی و استقرار در شهرها کردند، که کومله، حزب کمونیست ایران و حزب دمکرات عمده‌ترین‌شان بودند.

بعد از مدت کوتاهی اختلافات میان کومله و اتحادیه‌ی مبارزین کمونیست (سهند) به رهبری منصور حکمت، شدت یافت و منجر به انشعاب در حزب کمونیست ایران شد. درصد بالایی از کادرها و بدنه‌ی سازمان با این انشعاب همراه شدند و به اروپا پناهنده شدند. در اروپا حزب کمونیست کارگری با رهبری منصور حکمت تشکیل شد. خود حزب کمونیست کارگری نیز تا کنون چند انشعاب را تجربه نموده است. اکنون دو شاخه‌ی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست و حزب کمونیست کارگری از تزه‌های منصور حکمت جانب‌داری

می‌کنند. حزب کمونیست ایران هم به گفته‌ی بسیاری بعد از این انشعاب تنها به‌عنوان نامی باقی مانده و از نیرو و توان فعالیتی آنچنانی برخوردار نیست.

## در تبعید، تکاپو و انفعال

اکنون بخش اعظم چپ کلاسیک ایران در اروپا و آمریکا آن هم در وضعیتی آشفته و سازمان‌نیافته رحل اقامت گزیده و با وضعیت داخل کشور بیگانه است. این نسل از چپ ایران در اروپا اخیراً در تلاش است که خود را برای احتمالات پیش‌رو در ایران آماده سازد. هرچند که چپ ایران بسیاری اوقات جریانات راست‌گرای مخالف جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که صرفاً منتظر حمله‌ی آمریکا به ایران می‌باشند اما در واقع خود نیز گرفتار در این انتظار است. برای همین است که در طول سال‌های اخیر هرگاه احتمال حمله‌ی آمریکا به ایران شدت یافته، چپ ایرانی در تبعید به تکاپو افتاده است که خود را جمع و جور کند. هرگاه این احتمال نیز ضعیف می‌گردد، دست روی دست گذاشته و منفعل می‌مانند.

در این راستا بقایای حزب توده، چریک‌های فدایی خلق به‌ویژه اکثریت و اصلاح‌طلبان غیر حکومتی در سال ۲۰۱۸ نشستی را در آلمان برگزار کردند و حزبی را به‌عنوان حزب چپ ایران اعلام کردند. هرچند که سازمان فدائیان اکثریت ادعا می‌کند که حزب چپ بر اساس ایده و ابتکار آن‌هاست. همچنین احزابی که به زعم خود مدعی رویکرد رادیکال هستند، از قبیل حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، چریک‌های فدایی اقلیت، راه کارگر و... در سپتامبر ۲۰۱۸ در استکهلم - سوئد نشستی را برای ایجاد اتحاد برگزار کردند و بیانیه‌ی مشترکی را برای مبارزه با جمهوری اسلامی و در مورد اداره‌ی آینده ایران منتشر کردند. البته هر دو نشست بعد از اعلام، فعالیتی را انجام ندادند و نتیجه‌ای را کسب نکردند و تا حدودی مسئله مسکوت گذاشته شد، حتی در نتیجه‌ی فراز و نشیب‌های وضعیت سیاسی ایران در دو سال گذشته بدون تأثیر ماندند.

بدون تردید تلاش‌هایی که برای ایجاد اتحاد چپ در ایران صورت می‌گیرد، ستودنی و ضروری می‌باشند. ولی آن‌چه باید مدنظر گرفته شود، عواملی است که مانع موفقیت آن در مراحل تاریخی قبل بوده. شوونیسم، دکماتیزم فکری، سیاسی و اجتماعی، باید از فضای اندیشه‌ای چپ حذف گردند. چپ ایران اگر با مفاهیم نوین و بر مبنای خط سوم که در ادامه به

آن اشاره خواهد شد متحد نشود، شانس هیچ بردی را در برابر آترناتیوهای احتمالی و راستگرا نخواهد داشت. چرا که نیروهای راست هم به‌طور مزورانه با ادعای دموکراسی‌خواهی و آزادی‌طلبی در حال آماده‌سازی خویش برای آینده هستند. از همه مهم‌تر نیروهای فاشیست مذهبی و سکولار با حمایت فاشیسم جهانی در صدد حضور و صف‌آرایی می‌باشند که از سوی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و فاشیست جهانی مورد حمایت قرار می‌گیرند. متأسفانه چپ جهانی در توهّم ضد سرمایه‌داری و امپریالیستی بودن نظام کنونی ایران فرو رفته. این امر شرایط را برای حضور نیروهای راست‌گرا، ملی‌گرا، انحصارطلب و مرکزگرا تقویت می‌نماید. خصوصاً در این وضعیت نیروهای فاشیستی و مرتجع می‌توانند خود را به لباس مدرنیته درآورده و جامعه را بفریبند. پس آن‌چه باید به آن اتکا کرد، ایجاد اتحاد استراتژیک نیروهای چپ برای تدوین استراتژی، برنامه و تاکتیک‌های مبارزه منطبق با واقعیت و عینیت ملت‌های تحت ستم نظام سرمایه‌دار و استعمارگر ایرانی فارس محور بر مبنای توانمندی‌های اجتماعی و برای رسیدن به اهداف مشترک و انسانی می‌باشد.

بدون تردید تنها اتحاد سوسیالیسم و دموکراسی است که می‌تواند برنده‌ی این وضعیت باشد. البته باید درک درست و منطقی از سوسیالیسم (سوسیالیسم دموکراتیک) و دموکراسی (دموکراسی، رادیکال، کمونال و مستقیم) داشت. باید هوشیار بود که به دام سوسیالیسم رئال که نوعی سرمایه‌داری دولتی است نیافتیم. همچنین سوسیال دموکراسی و دموکراسی بورژوازی که هر کدام به نوعی سعی در بزک کردن انحصار اقتصادی و سیاسی با لعاب دموکراسی و کنار گذاشتن منافع جامعه دارند. می‌توان با ایجاد اتحاد بین نیروی چپ بر مبنای اصول سوسیالیسم و دموکراسی، ایجاد جبهه‌ی دموکراتیک و انقلابی خلق‌های ایران را تحقق بخشید و نظام ضد خلقی جمهوری اسلامی را از میان برداشت.

## بخش ۶

### کوردستان و جمهوری اعدام

در دوران انقلاب خلق‌های ایران در سال ۱۳۵۷، زمانی که ارتش در تهران و سایر نقاط کشور با معترضین یکی می‌شد و بسیاری از فرماندهان رده بالای ارتش از سوی شورای انقلاب پیرو خمینی اعدام می‌شدند، در کوردستان نیروهای ارتش در پادگان‌ها با توافق شورای انقلاب، به طرف مردم گلوله شلیک می‌کردند. نوروز خونین ۱۳۵۸ سنندج که حدوداً ۴۰ روز بعد از سقوط پهلوی رویداد و منجر به کشته‌شدن ده‌ها نفر شد، یکی از این نمونه‌هاست. همچنین در شهرهای دیگر کوردستان مواردی مشابه روی دادند. چون فکر می‌کردند، به‌دلیل خصوصیات فرهنگی، ملی، مذهبی و ژئواستراتژیک، اگر در کوردستان اختیار عمل به‌دست مردم و خلق انقلابی بیافتد، کنترل آن امکان‌پذیر نیست.

از سوی دیگر ماه‌ها قبل از انقلاب، جریان‌ات مختلف کورد در پی سازمان‌دهی نیروهای خود برای استفاده کردن از موقعیت انقلاب بودند تا بتوانند اهداف خود را عملی نمایند. رهبری حزب دمکرات کوردستان و شخص دکتر قاسملو بصورت پنهانی از اروپا به کوردستان برگشته بودند. بسیاری از زندانیان سیاسی مانند عزیز یوسفی که متأسفانه در مدت کوتاهی بعد از آزادی فوت کرد، غنی بلوریان و... آزاد شده بودند و همه در تدارک بودند که حزب دمکرات را دوباره سازمان‌دهی کنند. از سویی دیگر فواد مصطفی سلطانی و یارانش که از ۱۳۵۳ دستگیر شده بودند، مدتی قبل از انقلاب آزاد شده بودند و در تدارک سازمان‌دهی دوباره بودند، در جریان یک نشست که بعدها به عنوان کنگره‌ی نخست از آن یاد شد، کومله را تشکیل دادند و بعد از شهادت محمدحسین کریمی از کادرهای رهبری، به صورت رسمی کومله اعلام موجودیت کرد.

جمعیت‌هایی اجرایی که پیش‌تر تشکیل شده بودند و واحدهای نظامی که با پیشاهنگی کاک فواد بویژه در مریوان سازمان‌دهی شده بود به‌طور کلی در تشکیلاتی تحت عنوان کومله انسجام یافت. از سویی دیگر شاخه‌ی کوردستانی احزاب سراسری مانند سازمان چریک‌های

فدایی خلق، توده، پیکار، اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران (سربداران)، رزمندگان و... مشغول سازمان‌دهی خود بودند.

نیروهای مذهبی تندرو و میانه‌رو، هم مشغول سازماندهی بودند. ماموستا شیخ عزالدین حوسینی امام جمعه‌ی مهاباد، بدلیل تمایلات سوسیالیستی و میزان مدارای بالا و افکار نوگرایانه‌اش در میان نیروهای ملی، دمکرات و سوسیالیست مقبولیتی عام یافت. ایشان نیز با کمک طرفداران و مشاورانش دفتر ماموستا را تشکیل دادند. شیخ جلال حسینی در تدارک تشکیل سازمان خبات بود و احمد مفتی‌زاده که بیشتر به همکاری با رژیم متهم است، نهاد مکتب قرآن را در شهرهایی مانند سنندج و مریوان بنیان نهاد. از دیگر سو پیروان شیخ عثمان نقشبندی در هورامان و شهرهای مجاور مشغول سازماندهی نیروهایشان در قالب سپاه رزگاری (سپاه رهایی) بودند.

نیروهای بارزانی موسوم به قیاده موقت و نیروهای اتحادیه‌ی میهنی بعد از انقلاب، حضور عمده‌ای در شرق کوردستان داشتند. نیروهای رژیم نیز در موازات با جریانات کوردستان به سازمان‌دهی خود مشغول بودند و در ابتدا بیشتر از تمام جریانات با کومله و دیگر نیروهای چپ برخورد و درگیری داشتند.

حزب دمکرات به دلیل تاثیرات و نفوذ گفتمان حزب توده، با زبان و ادبیاتی رادیکال رژیم را خطاب قرار نمی‌داد. در میان نیروهای مذهبی هم مکتب قرآن منعطف‌ترین برخورد را در برابر رژیم نوپا داشت و هنوز هم متهم به همکاری است. با استناد به شواهد احمد مفتی‌زاده در میان رهبران تمام جریانات کوردستان اولین کسی بوده که با خمینی دیدار داشته و از خمینی قول خودمختاری کوردستان در چارچوب جمهوری اسلامی را گرفته است. گویا مفتی‌زاده این گفتگو را در کاستی ضبط نموده است و در هنگام بازگشت به کوردستان اذعان می‌کرده که خودمختاری کوردستان در جیب است. ولی تا کنون محتوای این گفت و گو و کاست افشا نگشته است. بدون تردید این کاست اگر مفقود نگشته باشد، باید در آرشیو مکتب قرآن محفوظ باشد.

از همان آغاز اصطکاک و تقابل بین کومله و مکتب قرآن شدت گرفته و به تخاصم شدید آن‌ها انجامید. البته به غیر از کومله سایر جریانات ملی، دمکرات، چپ و حتی بقیه گروه‌های مذهبی هم بدلیل سازش‌کاری با رژیم جمهوری اسلامی و قرائت‌های خاص مذهبی‌شان به



هم‌نشینی با مکتب قرآن رغبت نشان نمی‌دادند.

یک هفته بعد از انقلاب، دولت موقت بازرگان، هیاتی را برای مذاکره با نمایندگان کورد به مه‌باد فرستاد، که از داریوش فروهر، ابراهیم یونسی، اسماعیل اردلان و محمد مکرری تشکیل شده بود و با هیات نمایندگی کوردستان، با ترکیب شیخ عزالدین حسینی، دکتر قاسملو، غنی بلوریان، فواد مصطفی سلطانی، صلاح مهندی، سنار مامدی، شیخ جلال حسینی، ملا خدر ساردکی به مذاکره نشستند. نمایندگان هیات کورد مستقیم یا غیره مستقیم به‌عنوان نماینده جریاناتی از قبیل حزب دمکرات کوردستان ایران، جمعیت زحمت‌کشان انقلابی کوردستان ایران (کومله)، شاخه‌ی کوردستانی سازمان چریک‌های فدایی خلق کوردستان و دفتر ماموستا شیخ عزالدین حسینی در این هیات جایی گرفته بودند.

هیات کورد طرحی هشت ماده‌ای را که مورد توافق همه‌ی اعضا بوده، به هیات دولت موقت تحویل داد، که هفت ماده آن برگرفته از مطالبات ملی، دموکراتیک و اجتماعی خلق کورد با توجه به موقعیت و درک نمایندگان کرد، در آن مقطع بوده است. ماده هشت درخواست خروج نیروهای قیاده موقت بارزانی از شرق کوردستان بوده است.

آقای احمد اسکندری از فعالین سیاسی آن دوره که مدتی نیز رییس دفتر، دفتر ماموستا شیخ عزالدین بوده است، با نگاشتن مقاله‌ای که در سایت عصر نو منتشر گردیده، به ترکیب هیات نمایندگی خلق کورد و محتوای طرح هشت ماده‌ای پرداخته و اذعان می‌دارد که در هیات کوردستان مواد قطع‌نامه با حضور شیخ عزالدین حسینی، دکتر قاسملو، غنی بلوریان، صلاح مهندی، فواد مصطفی سلطانی تدوین شد. این هیات سپس در جمع بزرگ‌تری از جمله با شرکت شیخ جلال حسینی از بانه، ملا خدر ساردکی از سردشت و سنار مامدی از شاپور آذربایجان قطع‌نامه را قرائت و تغییری در ماده هشتم انجام نشد. همچنین می‌گوید: این هشت ماده به اتفاق آرا و بدون هیچ رای مخالفی تصویب و تسلیم نمایندگان دولت گردید. همچنان که در ماده هفتم اشاره می‌شود، این هیات نمایندگان شهرستانهای کورد نشین بودند نه نماینده احزاب و سازمان‌های سیاسی. هرچند این گفته آقای اسکندری پذیرفتنی است ولی این واقعیت نیز وجود دارد که هر یک از اعضای این هیات رهبر یا عضو ارشد سازمان‌ها و احزاب آن موقع بوده‌اند.

ماده هشت بعداً حاوی عواقب مخربی بود، استدلال لازم برای گنجاندن این ماده هم‌دستی

بارزانی با امپریالیسم، اسرائیل و ساواک بود. ولی بیشتر احتمال بر این است که سعی صلاح مهندسی در تحمیل این ماده و اقناع کردن دیگر اعضای هیات، به دلیل رابطه‌ی گرمش با جلال طالبانی بعنوان نقطه مقابل بارزانی، بوده باشد که با توجه به برخی از روایت‌ها تلاش‌های او (صلاح مهندسی) به وضع این ماده منجر شده است. اعضای دیگر هم به دلیل نفرت و وسیع از بارزانی به دلیل عملکردهای قبلی‌اش، بویژه برخورد با انقلابیون شرق کوردستان در سال‌های ۴۶ و ۴۷ و دست داشتن قیاده موقت در قتل عام حکاری یا مخالفتی با این ماده نداشته‌اند، یا اگر مخالفت و نگرانی‌ای هم بوده، به دلیل منفور بودن بارزانی و قیاده موقت و همچنین به این خاطر که جزو حامیان و طرفداران بارزانی به حساب نیایند به زبان نیاورده‌اند.

البته نیروهای شرق کوردستان بایستی تدابیری در مورد بارزانی‌ها اتخاذ می‌کردند، ولی جای دادن آن در این طرح و درخواست از دولت استعمارگر ایرانی خطایی جدی بود. متأسفانه خطای بزرگ رهبران و جریانات کورد این بوده که به دولت و نظام ایران به‌عنوان استعمارگر کوردستان ننگریسته‌اند و از همان ابتدا باوجود نوپا بودن و ضعف رژیم، به دلیل وجود ذهنیت استعمارزده و استعمارشده، به دیده‌ی مشروعیت به آن نگریسته‌اند که متأسفانه گفتارها و کردارهای آن‌ها این را به اثبات می‌رساند.

در آن مقطع اتحادیه‌ی میهنی و کومله‌ی رنجبران، به دلیل موضع‌گیری‌ها و شعارهای سوسیالیستی به‌ویژه در میان جوانان انقلابی از محبوبیت برخوردار بودند. نشریات آن‌ها در فضای شرق کوردستان مخاطب داشت و به‌صورت مداوم به نقد عملکردهای نامطلوب بارزانی و قیاده موقت می‌پرداختند. شرق کوردستان نیز با نفرتی که بعد از سرکوب جنبش ۴۶ و ۴۷ داشت زمینه‌ی پذیرش این انتقادات را در خود داشت. در واقع ماده‌ی ۸ بهانه‌ای شد که بارزانی و قیاده موقت که پیش‌تر با ساواک و دولت پهلوی همکاری داشتند، اینبار به آغوش جمهوری اسلامی پناه برده و دوباره نقش ضد انقلابی خود را اجرا کنند.

اشتباهات بزرگی از طرف نیروهای سوسیالیست، ملی دموکراتیک و مذهبی کوردستان صورت گرفت و باعث شد نیروی انقلابی فرصت شکوفا شدن را نیابد. لازم است که این اشتباهات را مورد نقد قرارداد تا از تکرار آن‌ها جلوگیری شود. ولی رژیم هم با توجه به توسعه‌طلبی و زیاده‌خواهی‌هایش بر اساس ایرانیت و تمامیت ارضی ایرانی و صدور انقلاب ولایی، در فکر تسخیر بود و با طرح گفت وگو، نشان دادن نرمش ظاهری، بیشتر در تلاش

برای خرید وقت بود. این در اصل کل موضوعی بود که احزاب و جریان‌های کوردی باید به آن توجه لازم را می‌داشتند. رژیم هم‌راستا با طرح مذاکره و بحث بر سر مطالبات خلق کورد، برای ایجاد رعب و وحشت بطور مستمر حملاتی را به کوردستان صورت می‌داد. مانند واقعه‌ی نوروز خونین ۵۸ سنندج، یک ماه بعد از نشست مذاکره‌ی مه‌باد در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ و قتل‌عام نرده در اول فروردین ۵۸ و موارد اتفاقی بعد از آن.

بعد از نافرجام ماندن مذاکره در مه‌باد، این بار و در نتیجه‌ی جنگ دو هفته‌ای سنندج از ۲۷ اسفند ۵۷ تا ۱۰ فروردین ۱۳۵۸ که همان واقعه‌ی نوروز خونین سنندج می‌باشد، معلوم شد که مبارزات خلق کورد این بار و به مرکزیت سنندج ابعادی تازه‌تر یافته است. به این معنی که اگر در دوران جنگ جهانی اول مبارزات رهایی‌بخش ملی خلق با مرکزیت ارومیه، ماکو، سلماس بخشی از روند تکاملی خود را به صورت نیمه ملی - عشایری، به رهبری سمکو شکاک، طی کرد و در دوران جنگ جهانی دوم و بعد از سقوط رضاشاه، مبارزات رهایی‌بخش خلق کورد با حفظ دستاوردهای قبلی از لحاظ تجربی و توسعه‌ی نسبی ابعاد دموکراتیک، روشنفکرانه و خلقی به مرکزیت مه‌باد، بانه، بوکان، سقز، به رهبری قاضی محمد سیر تکوین خویش را ادامه داد و در این برهه و وجهه‌ای سوسیالیستی با انسجام معنایی بیشتر را با مرکزیت سنندج، مریوان، کامیاران را با پیشاهنگی فواد مصطفی سلطانی و کومه بر آزمون‌های قبلی‌اش افزود. این هم بیشتر سران رژیم را نگران کرد.

با این اوصاف و روند روبه رشد جنبش خلق کورد همچنین با این پیش‌زمینه‌ی ذهنیتی در نظام سنتی قدرت ایرانی که «اگر می‌خواهی بر ایران تسلط‌یابی، ابتدا زاگرس - کوردستان را فتح کن»، رژیم استعمارگر و ارتجاعی اسلامی که کوردستان را از دست رفته می‌دید، برای مهار آن و خرید فرصت، همچنین سبک‌سنگین کردن اوضاع، هیاتی بلندپایه‌تر را با ترکیبی از شخصیت‌های کلیدی مانند، آیت‌الله طالقانی، بهشتی، رفسنجانی، حاجی جوادی (وزیر کشور) و بنی‌صدر به کوردستان فرستاد.

این هیات در مقایسه با هیات مه‌باد که ترکیبی بود از شخصیت‌های سکولار کوردتبار (ابراهیم یونسی، اسماعیل اردلان و محمد مکرری)، هیاتی از ملاها و افراد ایدئولوژیک و کادرهای رسمی نظامی و غیر کورد بودند. هیات کورد در سنندج نیز در مقایسه با هیات کورد در مه‌باد، دارای انسجام و هماهنگی نبود. صدیق کمانگر به نمایندگی از کومه‌له، احمد

مفتی‌زاده به‌نماینده‌گی از مکتب قرآن، به‌روز سلیمانی به‌نماینده‌گی از شاخه‌ی کوردستانی سازمان چریک‌های فدایی، ماموستا شیخ‌عزالدین و حسین خلیقی به‌نماینده‌گی از دفتر ماموستا شیخ‌عزالدین حسینی، همچنین صارم‌الدین صادق‌وزیری و دکتر شاکری اعضای هیات‌کورد در مذاکرات سنندج را تشکیل می‌دادند. در آن زمان به‌دلیل عدم حضور و سازمان‌دهی قابل توجه حزب دمکرات در سنندج از چنان تأثیری برخوردار نبود.

در سنندج حضور کومله، سازمان چریک‌های فدایی، مکتب قرآن نسبت به‌حزب دمکرات به‌مراتب بیشتر بود، ولی در مراحل بعد حزب دمکرات نیز در مناطق سنندج اقدام به سازمان‌دهی و اعمال نفوذ کرد و تا حدودی نیز موفق شد. البته مکتب قرآن و کومله دو نیروی رقیب و موثرتر بودند، این دو جریان هم با توجه به‌وجه‌افتراقات سیاسی و ایدئولوژیک زمینه‌ی ائتلاف و توافق با هم را نداشتند. هیات‌دولت نیز به‌جای نیروهای چپ، نیروهای مذهبی را مخاطب قرار می‌داد و دیدارهای جداگانه‌ای با شخصیت‌های مذهبی مانند احمد مفتی‌زاده و ملامحمد ربیعی برگزار می‌کرد. با دادن وعده‌ی خودمختاری و رهبری در کوردستان به‌این نیروها بویژه به‌احمد مفتی‌زاده در برابر نیروهای چپ، ملی و حتی روحانیونی مانند شیخ‌عزالدین حسینی که خود را با سوسیالیسم و مفاهیم توسعه‌ای روز تطبیق داده بود، جهت ایجاد تفرقه و تشتت در جبهه‌ی کوردها در تلاش بودند. از سوی دیگر در همان ایام جنگ خونین سنندج و دیدار هیات‌های مذاکره‌کننده، ۱۲ فروردین به‌عنوان روز برگزاری همه‌پرسی جمهوری اسلامی تعیین شد. برخلاف سایر نقاط ایران و به‌ویژه مرکز ایران که جمهوری اسلامی آراء ۹۸ درصدی را کسب کرده بود، در کوردستان با «نه»‌ای عمومی روبه‌رو گشت.

در جریان این رخدادها خلق کورد در میوان با پیشاهنگی شخصیت انقلابی کورد فواد مصطفی‌سلطانی که بعد از کنگره‌ی اول کومله‌له نقش رهبری را در این سازمان عهده‌دار شده بود فعالیت‌های انقلابی رونقی تازه یافته بود. او که شخصیتی آزادمنش، سوسیالیست و میهن‌دوست بود همواره تلاش می‌کرد تا با ایجاد نیروی نظامی - سیاسی، جنبش‌های بخش ملی خلق کورد را در تمام ابعاد ملی، دموکراتیک و سوسیالیستی سازمان دهد. بر این مبنا و با ابتکار ایشان، خلق‌مان در شهر میوان توانست نهادهایی سیاسی، مدنی و نظامی خود را تشکیل دهد. رژیم این را خطری جدی تلقی می‌کرد. به‌همین دلیل برای حمله به‌میوان

اقدام به انتقال نیروهایش به این منطقه کرد و مردم مریوان با ابتکار عمل فواد مصطفی سلطانی و برای جلوگیری از آشوب طلبی و فتنه انگیزی دشمن در یک اقدام تاریخی تصمیم به کوچ از شهر مریوان گرفتند و به یکی از روستاهای حومه‌ی مریوان بنام کانی میران رفتند. در طی این اقدام تقریباً شهر از جمعیت تخلیه شد. این کوچ که به کوچ مریوان مشهور است یکی از رویدادهای انقلابی و توده‌ای خلق کورد در شرق کوردستان است. در این مقطع کومه‌له و چریک‌های فدایی به صورت هماهنگ در مدیریت این کوچ از ابتدا تا به انتها فعالانه مشارکت داشتند. مکتب قرآن به عنوان یک نیروی اجتماعی در مقابل این جریان در حال تلاش و فعالیت بود. تضادهای بین این دو جریان در مریوان نیز مانند سنندج در اوج بود. در این مقطع در مریوان نیز مانند سنندج حزب دموکرات وضعیتی حاشیه‌ای داشت و بیشتر منطقه‌ی مکریان را به عنوان مرکز فعالیت‌های و سازمان‌دهی‌اش قرار داده بود. از سوی دیگر در همین گیرودار، راهپیمایی طولی از شهرهای سنندج و سقز به مقصد مریوان، به منظور پشتیبانی از کوچ مردم مریوان سازمان‌دهی شد، این راهپیمایی نیز یکی دیگر از افتخارات و فعالیت‌های گسترده خلق کورد می‌باشد که به صورت نمایشی باشکوه از حضور مردم در سیاست اجتماعی است و این رویداد تاریخی هم‌چنان در اذهان خلق مان باقی خواهد ماند.

موضع‌گیری مردم و احزاب کوردستان در همه‌پرسی جمهوری اسلامی و این حضور همه‌جانبه‌ی مردمی در راهپیمایی‌های تاریخی آن دوره، رژیم را هراسان و آشفته نمود. این دور جدید گفت و گو یا شاید بتوان گفت مذاکره‌ی رژیم با خلق کورد بعد از نشست‌های مه‌باد و سنندج این بار در شهر مریوان صورت گرفت. اگر هیات دولت در مه‌باد، شکل و ماهیتی سکولار و بوروکرات داشت و در سنندج شکل و ماهیتی ایدئولوژیک و آخوندی داشت، در نشست مریوان به‌دلیل خصوصیات منطقه‌ی مریوان و هورامان که برای نبرد و جبهه‌بندی نظامی دارای فرصت‌های بسیاری است، هیات دولت با ریاست چمران، سیمایی نظامی یافت. مسئول هیات مریوان هم فواد مصطفی سلطانی بود که در نتیجه‌ی مذاکره توافقاتی جهت برگرداندن مردم مریوان به داخل شهر انجام گرفت. شیوه‌ی برخورد کاک فواد در مذاکره نه به‌طور فردی و نه حتی گروهی طی می‌شد و بطور مردمی و اجتماعی این امر پیش می‌رفت. قبل از شروع مذاکره در اردوگاه کانی میران با مردم شهر مشورت جمعی می‌کرد و بعد از پایان جلسات مذاکره باز به میان مردم می‌آمد و نتیجه را ابلاغ می‌کرد. حتی وقتی لاهوتی از

اعضای هیات مذاکره کننده‌ی دولت به اردوگاه می‌آید و از نزدیک شاهد بیان مطالبات مردم به صورت مستقیم می‌شوند. زنی در اردوگاه به لاهوتی می‌گوید: «برگ این درختان را خواهیم خورد، ولی تسلیم زورگویی‌های شما نمی‌شویم». این داستان، بیان ایستار و مقاومت یک خلق سلطه‌ناپذیر است. در واقع این اراده‌ی به نمایش گذاشته شده از سوی خلق کورد در میروان و رفتار و کردار کاملا سیاسی و مردم‌مدارانه‌ی کاک فواد، رژیم استعمارگر را در بهت و هراس فروبرد.

کاک فواد در طی آن مذاکرات به تمامی، شخصیت و نیت رژیم را دریافت و در چندین مورد اذعان داشته که ما با یک نیروی فاشیستی رودرو هستیم. به همین دلیل بود که جهت بنیادنهادهن و سازماندهی نیرویی نظامی مدام در حال تلاش بود. بعدها و در تهاجم ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ رژیم به کوردستان ضمن اصرار بر تکوین نیروی نظامی، اطلاعیه‌ای را تحت عنوان «خلق کورد در بوته‌ی آزمایش» منتشر کرد.

در میروان نیروهای فتودال طرفدار دولت و نزدیک به حزب دمکرات همچنین نیروهای مذهبی مانند مکتب قرآن، در جبهه‌ی مقابل کاک فواد در میروان و هورامان قرار گرفته بودند. سپاه زرگاری پیرو طریقت نقشبندی در میروان و هورامان نفوذ داشت و هنوز اختلافات‌شان با کومه بالا نگرفته بود و بیشتر پیروان احمد مفتی‌زاده که با رژیم همکاری‌هایی داشتند، در برابر نیروهای چپ و بویژه کومه‌له علنا به مخالفت می‌پرداختند.

رژیم در جریان مراودات این دوره با کوردستان دو مورد را به خوبی دریافت، اول این که کوردستان با تمام بی‌تجربگی و عدم انسجام، تن به قبول خواسته‌های تحمیلی دولت و نظام نخواهد داد و از مطالبات برحق خود نیز پا پس نخواهد کشید، دوم این که انشقاق و تشتت در کوردستان بهترین فرصت را برای تهاجم به آن برای نظام فراهم آورده و نباید در این مورد به اتلاف وقت پردازد.

رژیم در این راستا تمهیداتی را در نظر گرفت. برای این منظور ترکیبی از افراد فرصت‌طلب، ملاکین و نیروهای فتودال شهری و روستایی همچنین افراد لمپن و اشرار منطقه به‌علاوه‌ی برخی از نیروهای خرده‌بورژای شهری را گردآورده و با استفاده از ناآگاهی و از خودبیگانگی برخی از اشخاص و تعدادی از دهقانان، نسبت به تطمیع و سازمان‌دهی این نیروها اقدام کرد. جهت نیل به اهداف خویش از دو نیروی موجود در کوردستان یعنی قیاده موقت و مکتب قرآن هم نهایت استفاده را نمود.

بازرانی و قیاده موقت که در زمان پهلوی با توجه به شواهد و مستندات ماهانه ۵ میلیون تومان مواج در یافت می کردند، بعد از انقلاب کاملاً دل نگران قطع این مبلغ بودند. از سوی دیگر ماده‌ی هشتم، طرح ۸ ماده‌ای مذاکره‌ی مهاباد، فرصتی بود برای رژیم تا به قیاده موقت اثبات نماید که آن‌ها نیز مورد غضب نیروهای ضد رژیم در کوردستان هستند. این مسائل می‌تواند در جلب همکاری قیاده موقت مفید واقع شده باشد. یعنی قبول همکاری با رژیم جهت سرکوب و نابودی نیروهای مردمی شرق کوردستان، منوط به عدم قطع مواج قبلی که از دولت شاه دریافت می کردند. همچنین بازگشت به همان حربه‌ی قدیمی «دشمن دشمن من دوست من است». رژیم هم با تمام وجود برای سرکوب کوردستان با پرداختن هر قیمتی که آن‌ها را مجاب‌تر نماید از آن‌ها استقبال نمود.

ملا مصطفی بازرانی بعد از وفاتش در آمریکا، جسدش در شهر اشنویه دفن شده بود. در همان مقطع مزار او توسط گروهی نیش قبر شد و بدون این که صدمه‌ای به جنازه وارد شود، قبر را منفجر کرده بودند. قیاده موقت و بازرانی‌ها انگشت اتهام را به سوی حزب دمکرات کوردستان ایران نشانه رفتند. حزب دمکرات هم شدیداً این اتهام را رد کرد. هنوز هم خیلی‌ها معتقدند که این کار خود قیاده موقت بازرانی برای مشروع جلوه‌دادن و بهانه‌سازی جنگ با نیروهای کوردستان به‌ویژه حزب دمکرات در چارچوب قول و قرارهایش با رژیم بوده است. بعد از این بهانه‌سازی، قیاده موقت فعالانه با رژیم همراه شد و در تمام مناطق کوردستان به جنگ با نیروهای مخالف رژیم در کوردستان پرداخت. لازم به ذکر است که جنازه‌ی ملا مصطفی بعد از خروج صدام از جنوب کوردستان و به قدرت رسیدن پارت دموکرات کوردستان عراق، به جنوب کوردستان منتقل شد.

در ابتدای سقوط پهلوی و بر مسند نشستن رژیم خمینی، جلال طالبانی پیام‌های تریکی را برای خمینی فرستاد و در صدد بود که نظر او را جلب کند و حتی به گفته‌ی نوشیروان مصطفی هیاتی با سرپرستی جلال طالبانی و حضور خود نوشیروان مصطفی برای دیدار با خمینی راهی تهران می‌شوند و با او دیدار می‌کنند. پیداست که به‌دلیل گرایشات سوسیالیستی و چپ‌گرایانه‌ی طالبانی و حتی تمایلات مائوئیستی‌اش، خمینی رغبتی به ایجاد ارتباط با او نداشته و پذیرفته نمی‌شود. حتی نوشیروان بازگو می‌کند که جلال طالبانی تنهایی به دیدار با خمینی رفته و ما در سالن بیرون در انتظار بودیم که طالبانی بعد از دیدار، نتیجه بحث و

گفت وگو با خمینی را برای مان بازگو کند. نوشیروان ابراز داشته که: بعد از این که طالبانی بیرون آمد و ما از روند گفت وگو و شخصیت خمینی سؤال کردیم، جوابش این بود، «صد رحمت به بارزانی»، یعنی این که بارزانی با آن سطح تفکر قبیله‌ی، طریقتی، غیر سیاسی، به دور از وجوہات روشنفکری و دیکتاتور مآب‌اش باز به مراتب از خمینی بهتر است.

از دیگر سو بارزانی و طالبانی دو جریان مخالف و دو قطب متضاد بودند و قبل از دیدار طالبانی، نظام با قیاده موقت به توافقاتی دست یافته بود و عجیب نیست که طالبانی در سوی مخالف قرار گیرد. یا نظام به او روی خوشی را نشان ندهد. به این دلیل اتحادیه‌ی میهنی و طالبانی در آن اوایل با رژیم همراه نشدند و حامی نیروهای ضد رژیم در کوردستان شدند. این همراهی طالبانی و اتحادیه‌ی میهنی کوردستان در کنار نیروهای ضد رژیم تا سال ۶۳ و ۶۴ ادامه داشت. یکی از دلایل هم پروسه‌ی مذاکره‌ی سه ساله‌ی طالبانی با صدام بود که به مفاوضه شهرت دارد و تا سال ۶۳ ادامه داشت. ولی بعد از شکست مفاوضه و هم‌جواری منطقه تحت نفوذ طالبانی با جمهوری اسلامی، طالبانی بیشتر از بارزانی به آغوش جمهوری اسلامی خزید، که تا اکنون هم در میان اخلافش ادامه دارد.

همان‌طور که اشاره شد نظام به غیر از قیاده موقت، افراد دیگری را هم جذب و آموزش داده بود و با استفاده از اختلافات میان احمد مفتی‌زاده رهبر مکتب قرآن و نیروهای چپ و ملی - سکولار کوردستان، اولین هسته‌های مزدوری که بعدها بدنه‌ی اصلی سپاه پاسداران و خط خیانت در شرق کوردستان را بوجود آوردند، تحت عنوان پیشمرگان مسلمان تشکل یافتند. همین امر باعث شده که اتهام هم‌دستی در تشکل پیشمرگان مسلمان و سپاه پاسداران به مفتی‌زاده وارد شود.

از سویی دیگر برخورد‌های اقتدارطلبانه و غیرسیاسی مبتنی بر تسویه‌حساب‌های شخصی و حزبی نیروهای ملی - سکولار که حزب دمکرات ادعای نمایندگی آن‌ها را داشت با مردم و برخی از عشایر کورد، به‌ویژه با عشایر منگور در مناطق مکریان باعث شد که این توان عملیاتی و نیروی جنگی ارزنده به راحتی به آغوش جمهوری اسلامی نوپا فرستاده شود. همچنین عدم حساسیت کافی در مدیریت روابط کورد و آذری به بلایی خانمان‌سوز بدل شد. نوع برخورد حزب دمکرات در این مورد حتی بدور از معیارها و نحوه‌ی برخورد‌های اسماعیل آغا سمکو و قاضی محمد بود. آن هم در دورانی که رژیم بدنبال کوچکترین بهانه بود تا با ایجاد



نفاق بین این دو خلق آن‌ها را به جان هم بیندازد و از اشخاصی جانی و بیمار روانی مانند ملا حسنی برای جذب نیرو در میان آذری‌ها به منظور سرکوب کوردها و سایر اهداف خود استفاده نماید. یکی از این خطاها عدم حساسیت در مورد برگزاری گردهمایی حزب دمکرات در محله‌ی آذری‌ها و در استادیوم فوتبال نقده بود.

هم‌چنین برخوردهای طردکننده، جزم‌اندیشانه، ابزاری، مادی‌گرایانه و افراطی‌گری‌های نیروهای چپ، به‌ویژه کومله با عقاید و باورداشت‌های جامعه‌ی مذهبی در سوق دادن بخشی از نیروهای اجتماعی مناطق مریوان، سنندج، کامیاران، هورامان به دامان جمهوری اسلامی در کنار خطاهای حزب دمکرات قرار خواهد گرفت.

## با کفر می‌جنگیم نه با کورد

رژیم خمینی برای آماده‌سازی بسترهای ذهنیتی و تهییج نیروهای مرتجع خود با کافر خواندن نیروهای کورد و زدن اتهام هم‌دستی با نیروهای خارجی و پناه‌دادن به بسیاری از عوامل رژیم قبلی، مقدمات حمله به کوردستان را فراهم آورد. برخلاف دولت موقت بازرگان که بر چاره‌یابی مسئله‌ی کوردستان از طریق گفت‌وگو اصرار داشت، خمینی در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ فتوای حمله به کوردستان را صادر کرد. البته با شعار «ما با کفر می‌جنگیم نه با کورد». این شعار ایجاد یک قطب‌بندی در جامعه‌ی کورد به حساب می‌آمد. دیگری‌سازی، دشمن‌پنداری و تکفیر مبارزات خلق کورد جهت ایجاد تفرقه و شکاف در جامعه‌ی کوردها برای جذب بخشی از جامعه در نظام و نابودی بخش دیگر است که در نهایت تمامیت جامعه‌ی کورد را هدف قرار می‌داد. این تکرار همان روایت و اسطوره‌پردازی قدرت ایرانی است که برای منکوب و سرکوب کردن فرهنگ مقاومت زاگرس - کوردستان، از کورش و داریوش تا رضاشاه و محمدرضاشاه و این بار در کلام خمینی و بعدها خامنه‌ای انعکاسی مداوم دارد.

اولین هدف حمله‌ی رژیم در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، شهر پاوه بود. متن فتوای خمینی هم به این مضمون بود: به دولت، ارتش و ژاندارمری اخطار می‌کنم اگر با توپ‌ها، تانک‌ها، قوای مجهز تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به سوی پاوه نشود، من همه را مسئول می‌دانم.

درواقع شهر پاوه دارای جغرافیای استراتژیکی است که دو رشته کوه شاهو و دالاهو را بهم متصل می‌کند. همچنین دارای ظرفیت‌های بالقوه‌ی جغرافیایی و نظامی است. هم مرز با

جنوب کوردستان می‌باشد و اگر این ویژگی‌های استراتژیک مورد توجه نیروهای انقلابی و مخالف رژیم قرار می‌گرفت و در آن‌جا به استحکام مواضع نظامی می‌پرداختند، کار برای رژیم دشوار می‌شد. همچنین انتقال نیرو از کرمانشان که رژیم در آنجا بیش از سایر مناطق نیروی آماده و مستقر داشت، جهت سرکوب سایر مناطق کوردستان، به‌ویژه مریوان و هورامان آسان‌تر بود و از این طریق زمینه‌ی تسلط بر کل هورامان، مریوان، جوانرود، کامیاران، سنندج و شهرهای دیگر فراهم می‌آمد.

از یک طرف حمله‌ی نظامی در ۲۸ مرداد از پایه آغاز شد و سراسر کوردستان را دربرگرفت و از طرف دیگر خلخالی که در روزهای اول سقوط دولت پهلوی ۵۷/۱۱/۲۴ از سوی خمینی به عنوان حاکم شرع منصوب شد بسیاری از نیروهای رژیم سابق و مخالفین جمهوری اسلامی را اعدام کرد و هم‌زمان با حمله نظامی ۲۸ مرداد ۵۸ به کوردستان آمد و در پایه کرمانشان، مریوان، سنندج، سقز، مهاباد و سایر شهرها و مناطق روستایی به اعدام‌های گروهی و کشتار برای ایجاد رعب و وحشت پرداخت. این جنگ تا آبان ادامه یافت و به همین دلیل به جنگ سه ماهه معروف است.

## اتحاد و مقاومت خلقی و مردمی، برد مقاومت و ناکامی دژخیمان

به‌غیر از طرفداران مکتب قرآن و طرفداران حزب توده، تمام نیروها از قبیل کومله، دمکرات، چریک‌های فدایی(قبل از انشعاب)، چریک‌های فدایی شاخه اشرف دهقان و شاخه‌ی کوردستانی احزاب چپ و سراسری مانند پیکار، رزمندگان و ... حتی نیروهای سپاه رزگاری، همراه با مردم و اقشار مختلف اجتماعی تشکل نیافته و سازمان‌دهی نشده و علی‌رغم تمامی اختلافات‌شان در یک جبهه‌ی مقاومت برابر این تهاجمات قرار گرفتند. قبل از جنگ سه ماهه هنوز اختلافات بین نیروها به حد تنش نرسیده بود و نیروها همه‌ی توان خود را صرف سازمان‌دهی مردمی می‌نمودند و کم‌تر به اختلافات حاشیه‌ای پرداخته می‌شد. در این جنگ سه ماهه، به غیر از اختلافات میان مکتب قرآن و کومله که در مریوان و سنندج شدت داشت، اختلاف جدی‌ای بین نیروهای کورد و چپ ایرانی دیده نمی‌شد و علی‌رغم این‌که جبهه‌ی مقاومت به طور کامل سازماندهی نشده بود ولی ایستادگی و تلاش تمامی جریان‌ها باعث

شکست نیروهای رژیم شد و خمینی در پیامی به تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۵۸ شکست را پذیرفت و مزورانه فرمان عفو عمومی صادر کرد و دستور عقب‌نشینی را به نیروهای رژیم داد. البته این فقط یک ترفند بود و تنها برای خرید وقت، تجدید قوا و تمهید حمله‌ای نو و وسیع‌تر بود. خمینی اعلام کرد که من پیام کوردستان را دریافتم و چنان نشان داد که آماده‌ی پذیرفتن خودگردانی کوردستان است.

## تمهیدات استعمار و طلیعه‌های انشقاق در صفوف مقاومت

در حالی که خمینی و نیروهای نظام در تدارک حمله‌ای گسترده‌تر به کوردستان بودند و مهیای یورش می‌شدند، نیروهای حاضر در کوردستان به‌جای این که ضمن حفظ اتحاد و دوری از افتراق به استحکام پایه‌های مقاومت بپردازند، فریب رفتار و موضع ریاکارانه و مزورانه‌ی خمینی را خورده و در این میان حزب دمکرات و شخص دکتر قاسملو به خمینی پیام لیبیک داده و از او به‌عنوان رهبر انقلاب یاد کردند. از سویی دیگر وظیفه‌ی محافظت از نیروهای ارتش را در بازگشت به پادگان شهرهای کوردستان به عهده گرفتند. این رویکرد حزب دمکرات مورد حمایت حزب توده و تا حدودی مکتب قرآن قرار گرفت. کومه و شاخه کوردستانی سایر جریان‌ات چپ، بسیاری از رویکردهای حزب دمکرات را خودمحور، اقتدارطلبانه و سازش‌کارانه دانسته و آن را به باد انتقاد گرفتند. این رفتارها و واکنش‌ها موجب اولین شکاف‌ها بین صفوف مقاومت در کوردستان شد.

در طول مقاومت و جنگ سه ماهه، نیروهای قیاده موقت بارزانی در کنار نیروهای رژیم با احزاب و نیروهای حاضر در شرق کوردستان جنگیدند و یکی از کادرهای حزب دمکرات بنام محمد سعید کال کال را در دزلی واقع در ۳۵ کیلومتری مریوان به شهادت رساندند. نیروهای اتحادیه‌ی میهنی و طالبانی نیز بعنوان نیروی پشتیبان (حامی) در کنار نیروی‌های مقاومت قرار گرفتند. نیروهای اتحادیه‌ی میهنی بیشترین تمایل‌شان در افتادن با قیاده موقت بود که عامل جنایت حکاری بود و به دنبال انتقام‌گیری از آن‌ها بودند. در میان نیروهای کومه‌ی رنجبران و اتحادیه‌ی میهنی نفرت عمیقی از قیاده موقت انباشته بود و این شرایط را فرصتی برای گرفتن انتقام خون رفقای‌شان می‌دانستند.

بعداز پایان جنگ سه ماهه، هیات نمایندگی خلق کورد که در دوران جنگ سه ماهه به

ریاست شیخ عزالدین و سخنگویی دوکتور قاسملو تشکیل شده بود، در آذر ماه، طرح ۸ ماده‌ای جدیدی را برای حل مسئله‌ی کورد و خودمختاری در کوردستان ارائه کرد و در پایان طرح نیز نام هریک از نهادهای دفتر ماموستا عزالدین، سازمان انقلابی حزب زحمت‌کشان کوردستان — کومه‌له، حزب دمکرات کوردستان ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران — شاخه کوردستان، درج شده بود.

## واقعه تلخی در ابهام

شهادت کاک فواد مصطفی سلطانی یکی از واقعه‌های تلخی بوده که در طی جنگ سه ماهه و به تاریخ ۹ شهریور ۱۳۵۸ به وقوع پیوست. شهادت کاک فواد خسران بزرگی بود که هنوز هم عواقبش بر مبارزات رهایی‌بخش خلق کورد و مبارزات برابری طلبانه سنگینی می‌کند. هرچند کاک فواد یکی از اهداف کلیدی دستگاه ترور جمهوری اسلامی بود و از فقدانش بیشترین فایده‌نسیب جمهوری اسلامی شد و بیشترین زیان به جنبش ملی دموکراتیک و سوسیالیستی خلق کورد متحمل شد. ولی هنوز هم شهادت کاک فواد در حاله‌ای از ابهام است و نیازمند تحقیق و کنکاش می‌باشد. در واقع کاک فواد در تشکیل هیات نمایندگی خلق کورد نقش به‌سزایی داشت و چند روز قبل از شهادتش فاتح شیخ‌الاسلامی را برای همکاری شیخ‌عزالدین حسینی به نزد او اعزام می‌کند.

کاک فواد با صلاح مهتدی به‌دلیل کاراکتر فئودالی و هم‌دستی او با ساواک که بعدها اسنادی مبنی بر فرستادن صلاح مهتدی در دهه‌ی ۴۰ به میان فدراسیون دانشجویان کورد در اروپا از سوی ساواک فاش شد، دچار چالش بود. عبدالله مهتدی هم که کاملاً تحت تأثیر برادر بزرگ خود صلاح مهتدی قرار داشت. با استناد به کتاب اسناد رسمی کنگره‌ی یکم کومه‌له، در بحث‌های کنگره‌ی اول کومه‌له، عبدالله مهتدی در همین رابطه، از سوی کاک فواد و اعضای دیگر کنگره مورد انتقاد قرار می‌گیرد. هرچند کاک فواد خود نیز از خانواده‌ی ملاکین منطقه‌ی میروان بودند، ولی با توجه به روایت‌ها و اسناد باقی مانده از فعالیت‌های کاک فواد و سایر هم‌زمانش همچنین عملکرد انقلابی ایشان در طول مدت حیات، مشخص است که توانسته از بسیاری وجوهات شخصیتی طبقاتی گذار نماید.

صلاح مهتدی و عبدالله مهتدی تمایلاتی جهت انحصار کومه‌له داشته‌اند و جلال طالبانی

هم به دلیل روابط دیرینه‌اش با برادران مهتدی، ترجیح می‌داد تا با آن‌ها رابطه داشته باشد تا شخص مصطفی سلطانی. کاک فواد با جلال طالبانی ملاقات‌هایی داشته و بعید می‌نماید که کاک فواد با آن پابندی به اصول و ایستار انقلابی، کاملاً مورد تأیید جلال طالبانی با آن ویژگی‌های ماکیاولیستی، پوپولیستی و انحصارگرایانه قرار گرفته باشد.

مسئله‌ی تعجب‌آور این است که فاتح شیخ‌الاسلامی در یک برنامه ویدئویی تحت عنوان تاریخ شفاهی جنبش چپ در کوردستان، سعی در تبریته‌ی صلاح مهتدی دارد و به طرز بسیار مزورانه و فریب‌کارانه در تلاش است که نقش کاک فواد را کم و بدون تأثیر آن‌چنانی جلوه دهد. دچار این پارادوکس می‌شود که گویا جنبش ۴۶ و ۴۷ به زعم ایشان کاراکتر فتوئالی و غیراجتماعی داشته) به‌همین دلیل با وجود این که از او طلب همکاری کرده‌اند رغبتی به پیوستن به آن‌ها نداشته، ولی در همان برنامه به تمجید از صلاح مهتدی می‌پردازد، که سوای فرهنگ فتوئالی، شک و تردیدی مبنی بر ساواکی بودن او نیست و از روابط صمیمانه‌ی خویش با او صحبت به میان می‌آورد. باید یادآور شد که فاتح شیخ‌الاسلامی نیز در ابتدای دهه‌ی ۵۰ به اتهام نوشتن متنی در مورد ۶ بهمن - که خود آن را کذب و توطئه اعلام می‌کند - از سوی تشکیلات منسوب به آن تا انقلاب ۵۷ طرد می‌شود و این هم باعث اختلاف و کدورت بین او و کاک فواد می‌گردد.

جریان شهادت کاک فواد به یک صورت در بسیاری از نوشته‌ها و نقل‌قول‌ها باز تعریف می‌شود. کاک فواد در اول شهریور در منطقه‌ی بانه به‌سر می‌برده، که از اعدام دو تن از برادرش در میوان توسط خلخالی مطلع می‌شود و برای شرکت در تشییع جنازه و ملاقات با خانواده و تسلی خاطر آن‌ها در این مصیبت بزرگ، با یک واحد از پیشمرگ‌های اتحادیه‌ی میهنی کوردستان به فرماندهی شخصی به اسم ابراهیم جلال به میوان بر می‌گردد و بعد از سپری کردن ۶ روز در کنار خانواده و انجام کارهای تشکیلاتی در میوان دوباره به بانه برمی‌گردد.

البته این بار واحد اتحادیه‌ی میهنی همراه او از بانه به میوان، در میوان می‌مانند و از این افراد تنها ابراهیم جلال با کاک فواد مراجعت می‌نماید. همچنین یکی از پیشمرگان چریک‌های فدایی به اسم تهمورث اکبری و دو شخص دیگر به اسم شیخ عثمان خالدی و پسرش ناصر خالدی با آن‌ها همراه می‌شوند. در بین روستاهای بسطام و کانعمت میوان با

یک کمین مواجه می‌شوند و در نتیجه کاک فواد و تهمورث اکبری به شهادت می‌رسند. شیخ عثمان و پسرش ناصح که تجربه‌ی نظامی ندارند، در آن مناطق کوهستانی و جنگلی ازهم جدا شده و بر اساس روایت‌های قابل استناد، ابراهیم جلال که از تجربه نظامی هم برخوردار بوده، به هیچ‌گونه مقاومتی در برابر نیروهای مهاجم دست نمی‌زند و از میدان کمین به یکباره ناپدید می‌شود. تنها کاک فواد و تهمورث اکبری تا رسیدن به شهادت به نبرد ادامه می‌دهند. بعدها ابراهیم جلال و شیخ عثمان و پسرش هریک ماجرا را به‌نحوی تعریف می‌کند که بیشتر بر تردیدها می‌افزاید.

روزنامه‌ی کیهان کاک فواد را به‌عنوان عضو رهبری حزب دمکرات اعلام می‌کند. آیا ممکن است تروریست‌ها از هویت سیاسی کاک فواد که جزو اهدافشان بوده است مطلع نشده باشند؟ بسیاری معتقدند به‌دلیل این که رژیم نمی‌خواست افکار عمومی با کومه آشنا شود نام کومه را ذکر نکرده و به دمکرات نسبت داده‌اند، این مورد تا چه اندازه می‌تواند منطقی باشد؟ در واقع در آن مقطع حزب دمکرات به‌دلیل سابقه‌اش باید بیش از کومه‌له مورد حساسیت می‌بود و نظام باید از این بابت بیشتر نگران می‌شد. در خصوص نحوه‌ی شهادت کاک فواد و ابهامات موجود در این رابطه مقالات متعددی نوشته شده‌اند و ۲ کتاب هم توسط خانواده‌اش به رشته تحریر در آمده است. یکی از این کتاب‌ها مربوط به مصاحبه‌هایی با فعالین آن دوره و کسانی است که تاحدودی با کومه‌له و شهادت کاک فواد مرتبط‌اند، که عبدالله مهتدی با تمام تلاش‌های نگارندگان این کتاب تن به مصاحبه در این خصوص نمی‌دهد. البته تمام شب‌ها موجود در مورد شهادت کاک فواد تا روشن شدن واقعیت به صورت احتمال باقی خواهند ماند. البته کاک فواد به هرطریقی که شهید شده باشد، چه توسط جمهوری اسلامی و با یک نقشه‌ی مستقل و چه در نتیجه‌ی فعالیت عناصر خائن در همکاری با رژیم، و یا عوامل دیگر داخلی خودسر به هر حال خسران بزرگی است که نصیب ملت کورد شد و آن هم در حساس‌ترین مرحله که همه به‌پیشاهنگی این‌چنینی نیاز داشتیم. کلام و عمل کرد انقلابی کاک فواد در دوران قبل از زندان، دوران زندان و مدت ۱۱ ماه بعد از آزادی تا موقع شهادتش است، رمز محبوبیت و جاودانگی اوست و نه نحوه‌ی شهادتش.

## آرامش قبل از توفان

بعد از جنگ سه ماهه و قبول شکست از سوی جمهوری اسلامی، شهرهای کوردستان تحت اختیار و مدیریت خلق و جریانات سیاسی قرار گرفت. هریک از این جریان‌ها نیز در صدد انسجام و گسترش نفوذ خود بودند. حزب دمکرات به تدارک کنگره‌ی چهارم خود پرداخت و در فضای کنگره دو گفتمان مسلط وجود داشت که با هم در رقابت بودند، جناح نزدیک به حزب توده و جریان ملی‌گرایی ابتدایی و افکار اروپا محور قاسملو، مبنی بر فاصله گرفتن از شوروی و الگو قرار دادن سوسیال دموکراسی اروپا، به‌ویژه فرانسه بود. حزب دمکرات بیشتر در مناطق مکریان که به لحاظ سنتی جزو مناطق نفوذ او به حساب می‌آید دارای قدرت و توان سازماندهی بود. البته در مناطق ماکو، سلماس، ارومیه و سایر مناطق هم‌جوار با کمک کسانی مانند سنار مامدی، گارگارین (نوهی سمکو شکاک) و برخی از افراد دیگر صاحب منصب عشایری، توانسته بود به اعمال نفوذ پردازد، ولی سازمان‌دهی حزب دمکرات به‌ویژه در این منطقه بیش از آن که وجهه‌ی تحزبی داشته باشد، نمادی از سازماندهی عشایری و سنتی کوردستان بود. همچنین در مناطق مریوان، پاوه، سنندج، کامیاران، جوانرود در تلاش برای بنیان‌نهادن سازماندهی بود، ولی در مناطق کرماشان و ایلام هیچ برنامه‌ی خاصی نداشتند و توفیقی هم بدست نیاوردند. می‌دانیم که حزب دمکرات از همان ابتدا با رژیم از راه سازش و گفت‌وگو وارد می‌شد و مدام دیدارهایی پنهانی و تکررانه با رژیم را صورت می‌داد. حتی قاسملو کاندید شرکت در انتخابات اولین دوره مجلس خبرگان در شهر ارومیه بود، شاید توافقی ضمنی نیز در این مورد با رژیم وجود داشته است که مناطق کورد شیعه باید به حوزه فعالیت‌های ملی از جمله حزب دمکرات تبدیل نشود. چرا که رژیم به‌دلیل قرار گرفتن این مناطق کوردستان در مسیر کربلا و شیعه بودن ساکنان این مناطق، (هرچند که قرائت آن‌ها از تشیع با قرات جمهوری اسلامی بسیار فاصله دارد) و همچنین اطلاع از پتانسیل مضاعفی که در این منطقه بود و اگر این نیرو به جنبش‌رهایی ملی خلق کورد می‌پیوست این جنبش را به مراتب قدرتمندتر می‌نمود، نسبت به حضور احزاب کوردی در این منطقه حساسیت خاصی داشت. از سویی دیگر ناسیونالیسم ابتدایی کورد که حزب دمکرات آن را نمایندگی می‌کرد، سنی‌گرا و سوران‌محور بوده و هست.

البته باید یادآور شد که به غیر از بدنه‌ی سنتی حزب، شمار قابل ملاحظه‌ای از جوانان که داری خواسته‌های ملی و آزادیخواهانه بودند، به حزب دمکرات ملحق شدند و نیروی پیشمرگ

حزب دمکرات را تشکیل دادند و در مبارزه با رژیم هم‌جان‌فشانی‌های فراوانی انجام دادند. ولی جو سنتی، فتودال، مذهبی و پیرسالارانه‌ی حزب عرصه را برای آن‌ها تنگ می‌کرد. بدلیل فرهنگ عشایری، ایلی و مردسالارانه‌ی حزب دمکرات، زنان کم‌تر علاقه‌مند به عضویت در این سازمان بوده و جذابیت لازم را برای آن‌ها نداشت.

از سوی دیگر جریان‌ات‌چپ از جمله کومله در تلاش برای سازمان‌دهی مدیریت شورایی شهر و ارائه‌ی خدمات اجتماعی به مردم، بویژه در سنج فعالیت‌ها مشغول بودند. حلقه‌ی نخست کومله که بیشتر روشنفکران شهری نسبتاً آشنا با مباحث و مفاهیم مارکسیست، لنینیست و مائوئیستی بودند، در راستای اشاعه‌ی این افکار، تعابیر و ادبیات سوسیالیستی، کمونیستی در مواجهه با رویکردهای سنتی و ملی‌گرایی ابتدایی حزب دموکرات و سایر نیروهای راست‌گرا می‌پرداختند. این باعث شد که بسیاری از جوانان و زنان تحت فشار جامعه‌ی مردسالار و پیرسالار به کومله گرایش پیدا کنند. همچنین بسیاری از افراد طبقه‌ی متوسط شهری و دهقانی در روستاها به کومله ملحق می‌شدند. این افراد حلقه‌ی دوم سازماندهی کومله را به وجود آوردند. هرچند که شناخت و درک عمیقی از سوسیالیسم و کمونیسم نداشتند، ولی ملی‌گرایی ابتدایی حزب دمکرات و همچنین فرهنگ غالب فتودالی مبتنی بر هیزارشی عشایری و مذهبی را نمی‌پسندیدند و به این ترتیب به کومله ملحق می‌شدند. نیروی پیشمرگ کومله از این حلقه‌ی دوم تشکیل شد که بعدها فداکاری و قهرمانی‌هایی قابل ملاحظه را انجام دادند.

حلقه‌ی اول کومله که اشخاصی مانند فواد مصطفی سلطانی، محمد حسین کریمی، عطا رستمی، صدیق کمانگر، جعفر شفیعی و برخی افراد دیگر که اکنون هم در حیات هستند، تشکیل می‌دادند و در نهایت صداقت و ایستار (به‌غیر از افرادی که بر میراث این افراد تکیه زده‌اند) انقلابی مبارزه کردند. حلقه‌ی دوم کومله از افراد میهن‌دوست و برابری‌طلب طبقه متوسط شهری و دهقانان و روستاییان و اقشار به قول امروزی‌ها آسیب‌پذیر جامعه‌ی کورد سازمان‌یافته بود و تا اوایل دهه‌ی ۹۰ صادقانه و فداکارانه ایفای نقش نمودند.

البته کومله هم‌سو با پیشرفت در کار و فعالیت‌هایش نحوه‌ی تعامل با دین هم‌چنان برایشان به صورت یک معضل باقی‌مانده بود. در کنار تنش‌هایی که با مکتب قرآن داشت، اصطکاکاتی نیز با طریقت‌های نقشبندی که در قالب سپاه رزگاری (سپاه‌رهای) که به سرپرستی شیخ



عثمان نقشبندی و فرزندانش تشکل یافته بود و در مناطق هورامان، ژاورود سنه و کامیاران نفوذ داشتند پیدا کرده بود. همچنین با شیخ هادی دولاب، از شیوخ طریقت قادری که در مناطق سنندج، ژاورود، کامیاران و لیلخ (اطراف موچش، ده‌گولان و قروه) مواجهاتی داشتند. لازم به ذکر است که هردو شیخ در رژیم قبلی دارای مراوداتی با ساواک بوده‌اند.

در این میان طریقت نقشبندی خود را از لحاظ نظامی سازمان‌دهی کرده بود و کومه این موضوع را مشکلی بزرگ و ایدئولوژیک می‌دید، در نهایت با دعوت آن‌ها به یک نشست در کامیاران در بهمن ۱۳۵۸ و متعاقب آن در جاهای دیگر که کومه‌له اتوریته داشت و سپاه رزگاری آن‌جا حضور داشتند، آن‌ها را خلع سلاح کرد و با متهم کردن آن‌ها به وابستگی به دولت عراق و حمایت از سوی آن کشور، به توجیه عملکرد خود و مشروعیت‌بخشی به آن پرداخت. به این ترتیب سپاه رزگاری نفوذ خود را در سنندج، مریوان، کامیاران و ژاورود از دست داد و بیشتر در مناطق هورامان تخت نفوذ خود را حفظ کرد. تا اوایل دهه‌ی ۷۰ شمسی در جنوب کوردستان داری نیروی محدود نظامی بودند. بسیاری افراد این سازمان بعد از خلع سلاح به سپاه پاسداران پیوستند و تعداد معدودی هم به عضویت حزب دمکرات درآمدند. شیخ هادی به دلیل واهمه از جمهوری اسلامی به خاطر رابطه‌اش با دولت پهلوی به اروپا فرار کرد، ولی بسیاری از پیروانش به سپاه پاسداران و یا به حزب دمکرات پیوستند.

طرفداری شیخ عزالدین حسینی از کومه‌له با توجه به جامعه‌ی سنتی و مذهبی شرق کوردستان و پایگاه اجتماعی ایشان برای کومه‌له امتیازی بزرگ محسوب می‌شد. کومه‌له با طرد و کنار گذاشتن کسانی مانند شیوخ نام‌برده در سطور قبل، حمایت شیخ عزالدین از کومه‌له را به‌عنوان توجیه عملکرد خویش و بیان این گفته که ما تنها با مذهب‌یون مرتجع و وابسته به ساواک و جمهوری اسلامی مشکل داریم نه با روشنفکران دینی مبارز و منعطف. ولی بعدها کومه‌له برخوردهایش تنها محدود به مکتب قرآن، شیوخ طریقت‌های قادری و نقشبندی نماند و به روحانیون سنتی و دارای نفوذ - بعد از گرایش به تئوری‌های اتحادیه‌ی مبارزین کمونیست ایران - سهند - تسری پیدا کرد. این امر در دراز مدت هزینه‌های بسیاری را متوجه کومه‌له و سازمان‌دهی‌اش در شرق کوردستان نمود.

کومه‌له به دلیل تاثیر شخصیت‌هایی مانند صدیق کمانگر، فواد مصطفی سلطانی، محمدحسین کریمی، دکتر جعفر شفیعی در مناطق مریوان سنندج، ژاورود، سقز، کامیاران و بوکان از نفوذ

قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. در بخش‌های کوچکی از هورامان مانند مناطق هجیج و نوسود هم توانست سازمان دهی محدودی را به وجود آورد. ولی در کل هورامان بیشتر جزو مناطق نفوذ حزب دمکرات، سپاه رزگاری و سپاه پاسداران بود.

کومه‌له در منطقه‌ی مکریان و مناطق شمالی (ارومیه، ماکو، سلماس و...) داری نفوذ ملموسی نبود. در بانه هم که شیخ جلال حسینی سازمان خبات را در ۱۹۸۰ تاسیس کرد که می‌توان آن را سازمانی ملی - مذهبی سستی دانست. به هر صورت به صورت مانعی در برابر کومه‌له عمل می‌کرد. همچنین در مناطق گروس، کرماشان و ایلام هم می‌توان ادعا کرد که کومه‌له آن‌چنان شناخته نمی‌شد.

باید یادآور شد که کومه‌له هرچند خودش را یک جنبش سوسیالیستی و کمونیستی معرفی می‌کرد و کاملاً غیر مذهبی بود ولی ناخودآگاه تحت تأثیر ناسیونالیسم سنی و سورانی محور بود. اگر توجه شود حلقه‌ی اول کومه‌له همه از مناطق سنی و سوران زبان کوردستان می‌باشند و حتی اعضای کنگره‌ی اول همه از این مناطق و البته همه مرد بودند. در حالی که رهبری حزب دمکرات مسن و بیشتر مقیم اروپا و جنوب کوردستان بودند و بعضی از آن‌ها زندانی‌های طولانی مدت را از سر گذرانده و صراحتاً مدارای خود را با دین (مذهب سنی) اذعان می‌کردند. رهبری و مؤسسين کومه‌له، اکثراً جوان و جزو دانش‌جویان دانشگاه‌های شهرهای بزرگ ایران خصوصاً تهران و تبریز از مرکز تجمع نیروهای چپ، بودند و غیر مذهبی بودن خود را صراحتاً اعلام می‌کردند. چرا ترکیب حلقه‌ی اول کومه‌له اعضای از مناطقی مانند کرماشان و حتی کوردهای ارومیه و اطراف را به همراه نداشت در حالی که چپ در کرماشان و اطراف آن سابقه‌ای طولانی داشت؟ این رویکردهای سنی‌گرایانه و سورانی محور هردو جریان دمکرات و کومه‌له باعث شد که بخشی از پتانسیل موجود در کرماشان، ایلام، گروس (بیجار و اطراف آن)، بخشی از لیلخ (قروه و اطراف آن)، کولیایی (سنقر و اطراف آن) که شبعه مذهب بودند، جذب سپاه پاسداران، مجاهدین خلق، پان‌ایران‌سیم و سوسیال‌شوینیسیم ایرانی شود.

باید یادآور شد که تفکر ناسیونالیستی سورانی محور - سنی‌گرای مستولی بر این جریان‌ات در حوزه‌ی جغرافیایی و اجتماعی مناطق سورانی زبان و سونی‌نشین نیز یک‌دست نبوده و موکریان حالت مرکزی را در رویکرد سازمانی این احزاب دارد. مناطقی مانند اردلان، مریوان، لیلخ و جوانرود و مناطق جاف‌نشین (جوانرود، سلاس و باباجانی، سرپل ذهاب و...) نیز که جزو

مناطق سوران زبان و سنی مذهب خارج از مکریان می‌باشند، هم‌چنان در حاشیه قرار می‌گیرند. حتی در خود مکریان هم ابتدا مهاباد و بعد بوکان در برابر سایر شهرها و مناطق روستایی نقش مرکزی تری داشته و مدیریت این احزاب هم در انحصار چند خانواده و شخص به‌خصوص می‌باشد.

سازمان چریک‌های فدایی و شاخه‌ی کوردستانی آن که در جنگ ۳ ماهه در جبهه‌ی مقاومت جای گرفته بود، دچار انشعاب شد و به دو شاخه اکثریت و اقلیت تقسیم گردید. شاخه‌ی اکثریت آن کاملاً با گفتمان حزب توده همسو شد و به توجیه رژیم جمهوری اسلامی پرداخت، ولی شاخه‌ی اقلیت آن که هم‌چنان به مبارزه با رژیم اصرار داشت، هرچند که شاخه‌ی کوردستانی سازمان چریک‌های فدایی، قبل از انشعاب روابط نزدیکی با کومه داشت، ولی بعد از انشعاب شاخه‌ی اقلیت بیشتر با حزب دمکرات مانوس بود و بعدها بسیاری از افراد آن به حزب دمکرات پیوستند. شاخه‌ی اکثریت در کنار حزب توده قرار گرفت و به جبهه‌ی مخالف جنبش مقاومت خلق کورد پیوست. شاخه‌ی اشرف دهقان هم که بیشتر نیروهایش را به کوردستان کشانده بود، با گذر زمان نیروهایش پراکنده شده و از توان افتاد به صورتی که دیگر نمی‌توانست تاثیری آن‌چنانی بر وضعیت کوردستان بگذارد. گروه منشعب از اقلیت (مهدی سامع) پیکار، رزمندگان، اتحادیه کمونیست‌های ایران و راه‌کارگر هم نمی‌توانستند چنان تأثیری داشته باشند. نیرومندترین‌شان که سازمان پیکار بود از سوی مردم و جامعه مورد استقبال قرار نگرفت. این جریانات و سازمان‌ها بیشتر در ضدیت با حزب دمکرات و همراهی و همسویی با کومه‌له به فعالیت مشغول بودند. مجاهدین خلق نیز هیچ‌گاه در مناطق سنی‌نشین کوردستان داری نفوذ و تاثیر نبوده و نیست. هرچند در نتیجه ملحق شدن حزب دمکرات به شورای ملی مقاومت که از سوی مجاهدین هدایت می‌شد، تعدادی از نیروهایش را در مناطقی از کوردستان مستقر کرد.

## آغاز حمله‌ی مجدد و گسترده به کوردستان

تمام نرمش‌های رژیم بعد از پیروزی مقاومت خلقی و مردمی در جنگ سه ماهه، صرفاً برای خرید وقت و تجدید قوا در راستای تدارک حمله‌ی وسیع‌تر بود. هدف اول این حمله نیز سنج بود. چرا که سنج به یک مدل دموکراتیک و سوسیالیستی نسبی مبدل شده بود.

نیروهای مذهبی کارایی خود را از دست داده بودند. سپاه زرگاری بعد از خلع سلاح دیگر در سنندج و پیرامون آن حضور نداشت، احمد مفتی‌زاده دست به خودتبعیدی زد و از سنندج به کرمانشاه نقل مکان کرد (طرفداران احمد این واقعه را با لعابی مذهبی، هجرت می‌نامند). او و طرفدارانش مدعی هستند، بعد از این که دریافتند که دولت با توسل به حلیه و مکر در صدد فریب آن‌هاست از دولت قطع امید کردند و با استناد به نطق‌های احمد مفتی‌زاده در کرمانشاه، برای این که در سنندج از برادکشی جلوگیری کند، سنندج را ترک کرده و فعالیت‌هایش را به کرمانشاه منتقل کرد. مخالفینش هم مدعی هستند، بعد از خساراتی که به انسجام خلقی و جبهه‌ی ملی - دموکراتیک و سوسیالیستی وارد کرد و از دولت هم سهمی دریافت نکرد، همین امر موجب رسوایی او شد و به‌همین دلیل ناچار به ترک سنندج گردید. بعد از پیروزی مقاومت سه ماهه و به‌دلیل این که مکتبی‌ها نه تنها جزئی از این مقاومت نبودند، بلکه در نقطه‌ی مقابل قرار گرفتند. به این دلیل دیگر یارای ماندن، نداشتند و خشم مردم بر آنان فزونی یافته بود. سنندج در شادی و شغف پیروزی به یک جامعه‌ی دموکراتیک و سوسیالیست تبدیل شده و جایی برای نیروهای مکتب قران در آن باقی نمانده بود.

در این اوضاع و در اوایل بهار ۵۹ این بار بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت نظام فرمانی با این مضمون که «بند پوتین‌هایتان را باز نکنید، تا به غائله‌ی کوردستان فیصله دهید» را برای نیروهای سرکوب‌گر رژیم صادر کرد. نیروهای رژیم از دو محور کرمانشاه و همدان اقدام به فرستادن نیرو جهت اشغال سنندج کردند. نیروهای رژیم تا نزدیک شدن به دروازه‌های شهر با مانعی جدی روبرو نشدند. این امر نتیجه‌ی اعتماد و خوش‌باوری نسبت به سیاست و نرمش‌های نظام در مواجهه با مقاومت سه ماهه بود. عدم سازمان‌دهی در مسیر هجوم نیروهای ایرانی به‌ویژه در محور همدان، عدم آمادگی و اتخاذ تدابیر در استراتژی جنگی و دفاعی و هم‌چنین شکاف و خلل موجود در میان نیروهای سیاسی موجود در کوردستان و نبود اتحاد در میان آن‌ها از عوامل مؤثر در نحوه‌ی حمله به کوردستان بودند. با استناد به شواهد، حزب دمکرات در بین کامیاران و سنندج می‌توانست موانعی را ایجاد کند، ولی به‌دلیل خوش‌بینی مفرط و یک سری توهمات در رهبری حزب نسبت به جمهوری اسلامی و خارج از محدوده‌ی نفوذ دیدن شهرهای سنندج و کامیاران باعث شد که عکس‌العملی آن‌چنانی نشان ندهد. در محور همدان هم سنگربندی و تدبیری بخصوص از جانب نیروهای موجود در

کردستان وجود نداشت. تنها در روستاهای اطراف سنندج، بویژه روستای باوریز، رژیم روبروی مقاومتی مردمی گردید. آن نیز با خشونت تمام سرکوب شد و از هردو محور به نزدیکی شهر رسید. رژیم در نهایت شهر را محاصره کرد و بوسیله‌ی توپ و خمپاره و هلیکوپتر و سایر سلاح های سنگین شهر را آماج حملات قرار داد. بعد از ۲۴ روز مقاومت بی نظیر مردم و اقبال مختلف در داخل شهر، نیروهای پیشمرگ برای جلوگیری از تلفات بیشتر به مردم، از شهر خارج شدند و شهر به دست رژیم افتاد. این نیز موجی از دستگیری، اعدام و شکنجه را به همراه داشت.

## بحران حزب دمکرات بعد از کنگره‌ی چهارم

رژیم بعد از اشغال سنندج، تمهیدات خود را برای اشغال شهرهای دیگر به‌ویژه شهرهای مکریان، افزایش داد. ابتدا حزب دمکرات بیشتر بر روش‌های غیره مسلحانه، عاری از درگیری تحت تأثیر از گفتمان حزب توده، به مسئله می‌نگریست. این گفتمان از سوی غنی بلوریان نمایندگی می‌شد، که به‌دلیل سابقه‌ی طولانی زندان در میان مردم محبوبیت داشت و در مقایسه با قاسملو بیشتر از سوی بدنه سنتی حزب پذیرفته می‌شد. در کنگره‌ی چهارم حزب دمکرات این نگرش برتری داشت و در تصمیمات کنگره موثر بود. جناحی نیز به نمایندگی دکتر قاسملو در حزب دمکرات با نگرشی متفاوت و حساس نسبت به تحرکات نظام در تلاش بود تا آرای اکثریت کنگره را به‌دست بیاورد. این جناح ارتباطاتی را با دولت عراق مبنی بر حمایت از جنگ با جمهوری اسلامی برقرار کرده بود. ولی جناح متمایل به حزب توده با حضور اشخاص با نفوذی مانند غنی بلوریان و فاروق کیخسروی و به‌ویژه اعضای باقی‌مانده از منتخبین کمیته‌ی مرکزی کنگره ۳ متمایل به حزب توده و یا متمایل به بارزانی، زیر بار اتوریته‌ی قاسملو نمی‌رفتند. به‌نظر می‌رسد، قاسملو برای برقراری حاکمیت خویش و اجرای دیدگاه‌های خود چاره را در این دیده که برای از میدان به در کردن رقبا بستر لازم را فراهم نماید و کادری را به مدیریت سازمان بگمارد که از او حرف شنوی داشته باشند. قاسملو که در کمیته‌ی مرکزی منتخب کنگره به‌عنوان دبیر کل حزب انتخاب شده بود، بر مشی و رویکرد مسلحانه در برابر رژیم تأکید می‌نمود. مسئله‌ی ادامه‌ی مبارزه مسلحانه با رژیم باعث شد که در کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات انشقاق و دودستگی به وجود آید. گروهی

موسوم به گروه ۷ نفره، مرکب از غنی بلوریان، فاروق کیخسروی، فوزیه قاضی، رحیم سیف قاضی، احمد عزیزی، نوید معینی، ماموستا هیمن (شاعر دوران جمهوری کوردستان) از حزب دمکرات کوردستان منشعب شدند و نام خود را - کمیته مرکزی حزب دمکرات کوردستان، طرفداران کنگره‌ی چهارم، عنوان کردند. این گروه با جانب‌داری از گفتمان حزب توده، به مخالفت با برنامه‌های دکتر قاسملو پرداختند و در مقابل، دکتر قاسملو در برابر آن‌ها رویکرد سفت و سختی را در پیش گرفت و تمام آن‌ها را خائن و منحرف قلمداد کرد. هنوز هم برخوردهای قاسملو و حزب دمکرات با ماموستا هیمن شاعر، موضوع انتقاد افراد و محافل کوردستان است، همچنین در این میان کسانی هم کشته شدند که سرشناس‌ترین آن‌ها رحمان کریمی متمایل به سازمان اکثریت بود. او به توصیه‌ی قاسملو و توسط سنار مامدی کشته شد.

سنار مامدی که ابتدا دنباله‌رو گروه ۷ نفره بود، زمانی از طرف قاسملو مورد عفو قرار گرفت که رحمان کریمی را که جزو گروه پیروان کنگره‌ی چهارم بود به قتل رساند و بعد از آن دوباره به درون حزب برگشت. در آن موقع گروه ۷ نفره و پیروان آن‌ها از جمله رحمان کریمی مورد حمایت قیاده موقت قرار داشتند.

در واقع خواسته‌ی گروه ۷ نفره بر مبنای تبعیت از حزب توده و سازمان فدائیان خلق شاخه‌ی اکثریت و منع مشی مسلحانه، کاملاً انحلال طلبانه و توهم‌آمیز بود. سعی قاسملو در راستای آماده‌سازی برای مشی مسلحانه جهت مقابله با تهاجم وسیع رژیم، بعد از جنگ ۲۴ روزه‌ی سندج، امری درست بود. بدون شک در مورد آماده‌سازی و سازماندهی جهت مقابله با تهاجمات رژیم خلاءهایی وجود داشت. عدم اتکا به نیروهای داخلی و مردمی و خلقی و به جای آن اتکا به حمایت و پشتیبانی خارجی و نحوه‌ی برخورد با مخالفان، مواردی بود که از سوی گروه پیروان کنگره‌ی چهارم مورد نقد و انتقاد شدید قرار گرفت. در واقع اگر در دوران جنگ، پیروان کنگره‌ی چهارم از در همکاری با رژیم در نمی‌آمدند، شاید نتیجه به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. نقش بازدارنده‌ی این افراد در آن مرحله در برابر روند روبه رشد مبارزات کورد را نمی‌توان انکار کرد.

در این دوره و در زمان حمله‌ی سال ۵۹ رژیم، به‌غیر از پیروان کنگره‌ی ۴، شاخه‌ی اکثریت سازمان فدائیان خلق در کوردستان نیز به جمع حامیان نظام سرکوب‌گر و استعمارگر اضافه شد.

از سویی دیگر بعد از واقعه نقده، اختلاف بین کورد و آذری به زمینه‌ی بهره‌برداری رژیم علیه مقاومت کوردستان تبدیل شده بود. همچنین پیوستن گسترده عشایر منگور به سپاه پاسداران، مشکلاتی بود که حزب دمکرات به‌ویژه در مکریان با آن‌ها دست به گریبان بود. هرچند شهرهای تحت نفوذ کومله از قبیل سنندج، مریوان، کامیاران و در سال ۵۹ و قبل‌تر شهرهایی مانند، جوانرود، پاوه در طی جنگ سه ماهه، به کنترل رژیم درآمده بودند، ولی شهرهای مکریان و مناطق شمالی هنوز کاملاً به کنترل در نیامده بودند و بیشتر حزب دمکرات امور اجرایی را در دست داشت.

## تقابل نیروهای خط سوم و حزب دمکرات در کوردستان

در آن ایام حزب دمکرات و عملکردهایش شدیداً مورد انتقاد جریان‌ات خط سوم قرا می‌گرفت. این جریان در میان مردم جهت رسوایی حزب دمکرات در سازش با رژیم و حمایت از فتوادل‌ها اقداماتی را انجام داد. برخی از کادرهای اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران مانند صلاح‌الدین شمس‌برهان، در تیرماه ۱۳۵۹ در مهاباد ترور شدند. پیروت محمدی (اسماعیل) که فرمانده نظامی اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران و برادرش محمد (رسول) فرمانده جریان سرپداران ۱۳۶۰ آمل بود در این رخداد جان باختند. این افراد قبل از جان‌باختن‌شان به سازمان‌دهی نیروی‌هایی نظامی تحت عنوان تشکیلات پیشمرگ زحمت‌کشان پرداختند. دکتر امیر حسن پور نیز یکی از کادرهای کورد اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران بود.

سازمان پیکار نیز که از نفوذ نسبی برخوردار بود شدیداً به مخالفت با حزب دمکرات می‌پرداخت و حزب دمکرات را به سازشکاری و حمایت از فتوادل‌ها متهم می‌کرد. رزمندگان هم در همین راستا مشغول فعالیت بودند، ولی داری نیروی آن‌چنانی نبود. این برخوردها حزب دمکرات را واداشت که ابتدا به تشکیلات پیشمرگان زحمت‌کشان اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران حمله کرده و در نتیجه‌ی این حمله تشکیلات نظامی گروه مزبور (۱۲ نفر) خلع سلاح شده و به موجودیت نظامی آن‌ها پایان داده شد. از سویی دیگر حزب دمکرات در بوکان که در آن دوران تنها شهری بود که هنوز از سوی جمهوری اسلامی تصرف نشده بود، به دستور یکی از فرماندهانش به نام کریم خالدار که بعید است این تصمیم بدون اطلاع مرکز حزب بوده باشد. به مقرهای پیکار با سلاح آرپی‌جی حمله کرد و در نتیجه قتل عام دهشتناکی

رویداد. پیکار هم بعد از این ضربه دیگر توان حفظ موقعیت خود را از دست داد. این عملکردهای حزب دمکرات از سوی کومهله بشدت محکوم شد و دوره‌ی جدیدی از تنش میان حزب دمکرات و کومهله را به وجود آورد. این امر موجب شد که جریانات آسیب‌دیده بیش از پیش در دور کومهله جمع شدند و هر چه می‌گذشت وضعیت در کوردستان به‌سوی قطبی‌شدن بین دمکرات و کومهله می‌رفت. حملات جمهوری اسلامی هم به کوردستان گسترش می‌یافت. بهانه‌ی فرار عوامل کودتای نوژه به کوردستان، به‌بهانه‌های قبلی رژیم برای توجیه حملات خود افزوده شد. قیاده موقت با وسعت بیشتری به همکاری رژیم در جنگ با نیروهای کوردستان پرداخت. در این خصوص دکتر قاسملو و عبدالله حسن‌زاده، جزوهای را تحت عنوان “خیانت‌های قیاده موقت به خلق کورد” به رشته تحریر درآوردند و به نام کومیته مرکزی حزب دمکرات کوردستان منتشر شد.

حزب دمکرات برای جمع‌وجور کردن وضعیت و پایان دادن به تأثیرات مصوبات و پیامدهای کنگره‌ی چهارم، یک سال بعد از کنگره‌ی ۴ و در سال ۱۳۶۰ کنگره‌ی پنجم خود را برگزار کرد. کادرهایی جدید را به رهبری حزب وارد نمود که در مقایسه با کادرهای قبلی بیشتر و آسان‌تر اتوریتته‌ی دکتر قاسملو را می‌پذیرفتند. اعضای رهبری منتخب در این کنگره برخلاف دوره‌های قبلی که بیشتر از مکریان بودند از سایر مناطق سنی نشین و سوران نشین کوردستان بطور محدود کادرهایی به سطح رهبری رسیدند.

## شورای شمس و سرنوشت نحله‌های سیاسی — مذهبی کوردستان

سال ۱۳۶۰ دربرگیرنده‌ی رخداد‌های متعددی بود. فروردین سال ۱۳۶۰ با اتحاد احمد مفتی‌زاده، ناصر سبحانی و مولانا عبدالعزیز مولازاده (بلوچ) در تهران - شورای مرکزی اهل سنت - موسوم به - شورای شمس - تشکیل شد و طی قطع‌نامه‌ای مطالبات اهل سنت را برای رژیم ابراز داشتند. احمد مفتی‌زاده برخلاف شکیبایی و نرمش قبلی، سخن‌رانی و نطق‌های شدیدالحنی بر ضد رژیم مبنی بر نادیده گرفتن حقوق اهل سنت، ایراد کرد و ناصر سبحانی هم به همین ترتیب، دومین همایش شورای شمس در کرمانشاه مورد هجوم رژیم قرار گرفت، احمد مفتی‌زاده دستگیر و به زندان انداخته شد و تا سال ۱۳۷۱ در زندان به‌سر برد.



بعد از آزادی که متحمل شکنجه و آزار مضاعف شده بود، در وضعیت وخیم بیماری آزاد شد. این بار و بعد از آزاد شدن، به جای نطق‌های رادیکال و کوبنده سیاسی، نطق‌های ملایم معنوی، اخلاقی و تربیتی برای پیروانش ایراد می‌کرد. طرفدارانش را از دخالت در سیاست منع می‌نمود و با این استدلال که سیاست پاکی انسان را می‌آلاید، به ترویج آموزه‌های اخلاقی می‌پرداخت. احمد مفتی‌زاده سه ماه بعد از آزادیش وفات کرد. ناصر سبحانی هم مدتی متواری بود و بعداً در سال ۶۵ دستگیر و در سال ۶۸ اعدام شد.

هرچند شورای شمس ممنوع فعالیت شد و مؤسسی‌نش کشته شدند، ولی هم‌چنان پیروانش به فعالیت می‌پرداختند و بویژه در مناطق کرمانشاه و پاوه و جوانرود جوانان زیادی به تفکرات این شورا گرایش پیدا کردند و این مورد به مانعی در برابر رشد جنبش چپ در این مناطق تبدیل شده بود. بسیاری معتقدند که بعد از حذف رهبران شورای شمس، برای جلوگیری از گسترش افکار ملی و سوسیالیستی در مناطق کوردستان، دولت زمینه را برای رشد و فعالیت این جریان‌ها به‌عنوان آلترناتیو جریان چپ فراهم آورده یا به نوعی از گسترش آن‌ها به صورت کنترل شده حمایت به عمل آورده و با اغماض برخورد نموده است. این ادعا در مورد طرفداران سبحانی و مفتی‌زاده مطرح است.

## کوردستان، شهرهایش تحت اشغال، کوه‌ها و روستاهایش مأمّن

جنگ ایران و عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد و این فرصتی را فراهم آورد که رژیم تحت عنوان مبارزه با تهاجم خارجی سعی بر سازمان‌دهی و انسجام نیروهایش بنماید. در این راستا به تعاملات مستبدهانه و تمامیت‌خواهانه روی آورد. این روندی بود که تا قرارداد صلح در ۲۲ مرداد ۱۳۶۷ تداوم یافت. آغاز جنگ باعث شکاف‌هایی درون دولت شد. در تاریخ ۱ تیر ۱۳۶۰ بنی‌صدر که یک سال قبل دستور حمله به کوردستان را صادر کرده بود، عزل شد و رجایی به ریاست‌جمهوری منصوب شد. از سویی دیگر مجاهدین خلق که تا آن سال به امید سهم‌گیری با رژیم و خمینی در مدارا و مماشات بود، بعد از برخورد رژیم با بنی‌صدر کاملاً قطع امید کرد و اعلام جنگ مسلحانه بر علیه رژیم نمود. بنی‌صدر و رجوی شورای ملی مقاومت را تشکیل دادند، که در ابتدا شماری از احزاب سکولار دمکرات، چپ و مذهبی به آن پیوستند.

بعدها بنی‌صدر و رجوی مخفیانه از ایران خارج و در فرانسه مستقر شدند.

سال ۶۰ به سال برخوردهای شدید رژیم با نیروهای چپ مبدل شد. بسیاری دستگیر، زندانی و اعدام شدند و بسیاری از آن‌ها هم به کوردستان گریختند. اگر قبلاً تنها شاخه‌ی کوردستانی این احزاب در کوردستان حضور داشت، این بار رهبری و مرکز تشکیلاتی آن‌ها هم به کوردستان منتقل شد. حزب توده و سازمان اکثریت که که در برابر این اقدام‌های رژیم سکوت اختیار کرده بودند و هنوز گوشه‌ی چشمی به التفات‌های احتمالی رژیم داشتند در سال ۶۱ و ۶۲ مورد غضب رژیم قرار گرفتند. بسیاری از آن‌ها دستگیر و تواب شدند. بسیاری نیز در جرگه‌ی نیروهای رژیم درآمدند و تعدادی هم به کوردستان، افغانستان، پاکستان، روسیه گریختند.

برخی از اعضای شاخه‌ی کوردستانی حزب توده، پیروان کنگره‌ی ۴ حزب دموکرات هم بعد از حمله‌ی وسیع رژیم به شهرهای کوردستان و استقرار رژیم در این شهرها، در سال‌های ۶۱ و ۶۲ از جمله غنی بلوربان به جنوب کوردستان و نزد حزب شیوعی عراق و برخی نزد بارزانی‌ها، پناهنده شدند و بعداً بسیاری از آن‌ها به روسیه، اروپا و آمریکا رفتند. تعدادی هم به حزب دمکرات ملحق شدند. شماری از اعضای اکثریت شاخه‌ی کوردستان هم، بعد از حملات رژیم متواری و به روسیه و اروپا گریختند. در واقع طرفداران این دو جریان اگر خطاهایی شدند، چوب ندانم کاری رهبران اپورتونیست خود را خوردند. نبایسی جمله‌ی این افراد را به یک اندازه مقصر دانست.

در واقع جنگ ایران و عراق اگر برای رژیم در مرکز و نقاط دیگر ایران فرصتی بود برای تحکیم موقعیت و استقرارش، می‌توانست برای کوردستان فرصت و امکان اتحاد را برای نیروهای موجود فراهم بیاورد و شرایط را به گونه‌ای دیگر رقم بزند. خصوصاً در میان دو نیروی توانمند در آن موقع یعنی کومه‌له و دمکرات می‌شد که توافقاتی حاصل آید. هرچند تا سال ۶۲ همه‌ی شهرها را از دست داده بودند، ولی مناطق آزاد شده‌ای را در اختیار داشتند که برای تجدید قوا مناسب بودند. اگر بجای گسترش اختلافات به یک اتحاد ملی دست می‌زدند، می‌توانستند به سوی نهادینگی اجتماعی و سیاسی گام‌هایی اساسی بردارند. در آن صورت رژیم ناچار بود که تمرکزش را بیشتر به مناطق جنوبی و دروازه اصلی حمله‌ی عراق به ایران متمرکز گرداند و در واقع فرصتی را برای رهایی از یوغ رژیم فراهم آورده بود، که از آن استفاده

## جنگی مملو از سیاهی و نفرت

به جای ایجاد اتحاد ملی - دموکراتیک، حزب دمکرات به رهبری قاسملو به شورای ملی مقاومت پیوست و کومله به رهبری عبدالله مهتدی به افکار و تئوری‌های اتحادیه‌ی مبارزین کمونیست - سهند گرایش پیدا کرد و ضمن نفی مبارزات گذشته خود و بویژه مواضع واقع‌بینانه‌ی کاک فواد آن‌ها را پوپولیستی عنوان کرد. در واقع تمامیت‌خواهی حزب دمکرات و ناواقع‌بینی رهبران کومله مسیر را به سوی جنگ مخرب داخلی پیش می‌برد و این تنها چیزی بود که رژیم می‌خواست. پیش‌تر درگیری‌هایی محدود در برخی از مناطق بین کومله و دمکرات در سردشت، مهاباد، کامیاران، میوان، هورامان صورت می‌گرفت و تلفاتی هم در بر داشت. ولی با وساطت حل‌وفصل شده و از گسترش آن جلوگیری می‌شد. ولی کنگره‌ی دوم کومله و کنگره‌ی ششم حزب دمکرات در سال ۶۲ زمینه را برای جنگ سراسری فراهم آورد.

بعد از شهادت کاک فواد، عبدالله مهتدی مطرح‌ترین فرد در سازمان کومه‌له شد و در مراودات کومله با اتحاد مبارزان کمونیست، در برابر مائوئیسم و پوپولیسم، ادعای نمایندگی مارکسیسم انقلابی با محوریت طبقه‌ی کارگر به جای استراتژی خلق انقلابی را داشت. این گفتمان که سنخیتی با واقعیات زیستی، اجتماعی، فرهنگی و تولیدی جامعه‌ی کوردستان نداشت بر کومله مستولی گشت و به بحث غالب بر کنگره‌ی دوم کومله در سال ۱۳۶۰ تبدیل شد. عبدالله مهتدی در سخنرانی خود در کنگره‌ی دوم ضمن اصرار بر این رویکرد، عملکرد قبلی کومه‌له را پوپولیستی قلمداد می‌کند. شاید به این شیوه سعی در زدودن محبوبیت کاک فواد داشته است؟ چرخش ۱۸۰ درجه‌ی امروزه‌ی مهتدی اثبات‌گر آن است، که مهتدی عقیده‌ی راسخی به این گفتمان نداشته و اهداف محدودی در راستای دست یازیدن به قدرت سازمانی داشته و بس.

هم‌چنین مهتدی در راستای همین رویکرد و با استدلال‌های متکی به روایت‌های سطحی از کمونیسم انقلابی، در سخنرانی کنگره‌ی دوم کومله چنین بیان می‌دارد: نزاع کومه‌له با دمکرات تنها به رفتار فعلی حزب دمکرات مربوط نیست. تفاوت کومه‌له با دمکرات هم تنها تفاوتی خلقی، اخلاقی و یا برگرفته از رفتاری سیاسی نیست. بلکه یک نزاع تاریخی، طبقاتی و

ایدئولوژیک است و باید به یک مقابله لفظی و درگیری‌های فردی و گروهی پراکنده بر سر برخورد‌های فعلی حزب دموکرات محدود نگردد و لازم است به یک مبارزه‌ی تئوری و نظری، تقابلی آنتاگونیستی تا حد ترور رهبران‌شان و صف‌آرایی گسترده و جنگ تا نابودی کلی حزب دمکرات به‌عنوان نماینده ارتجاع، فئودال و بورژوازی ارتقاء یابد. با این پیش‌درآمد معلوم می‌شود که حتی قبل از آمدن اتحاد مبارزین کمونیست به کوردستان، نظرات و گفت‌وگوهایشان به گفتمان اصلی کومله تبدیل شده بود.

طبق تحلیلات داخلی کومله، کنگره‌ی دوم، کنگره‌ی پایان دادن به خط یک و خط دو بوده است. خط یک جامعه‌ی ایران را نیمه مستعمره و نیمه فئودالی می‌دانست که هنوز از فئودالی عبور نکرده و نیروی محرکه‌ی انقلابی را روستاها و سوژه‌ی انقلابی نیز دهقانان بودند. ساعد وطن‌دوست، سعید یزدیان و ایرج فرزاد، این خط را نمایندگی می‌کردند. خط دو نیز جامعه‌ی ایران را جامعه‌ای سرمایه‌داری پنداشته که بر طبق آن باید شهرها به مکان سازمان‌دهی و تحولات انقلابی بدل شوند و طبقه‌ی کارگر سوژه‌ی اصلی انقلاب باشد. به‌جای انقلاب سوسیالیستی خلقی باید رویکرد مارکسیسم انقلابی مبنای قرار گیرد، که این تعبیر به برنامه و استراتژی کومله بعد از کنگره‌ی ۲ تبدیل می‌شود.

از سوی دیگر دکتر قاسملو برای زودن تأثیرات حزب توده و پیش‌برد گفتمان چپ اروپا، به‌ویژه فرانسه، به‌جای گفتمان رئال سوسیالیستی شوروی، همچنین برای مقابله با رویکرد خط سوم کومله و پیکار، به نوشتن جزوه‌ای بنام خلاصه‌ی (چکیده‌ی) مباحث (کورت‌ه باس) در مورد سوسیالیسم روی آورد. سعی ایشان بر این بود تا این موارد را به‌عنوان اساسنامه‌ی حزب دموکرات در کنگره ۶ ارائه دهد. در این جزوه تحلیلاتی واقع‌بینانه موجود است اما در کنار آن‌ها برخی از مواضع توتالیتماری هم به چشم می‌خورد. به این مفهوم که قاسملو در این نوشتار اظهار می‌دارد که: این نوشته هرچند یک اساسنامه‌ی حزبی است، ولی یک هدف وسیع اجتماعی را هم در برمی‌گیرد و باید تمام نیروها به آن گردن نهند. حتی در صورت پرهیز، حزب دمکرات این حق را دارد که به سرکوب آن‌ها بپردازد، چراکه حزب دمکرات حزبی اصیل و مسئول اجرایی کوردستان است. بعد از انتشار این متن در مجله‌ی پیشرو ارگان رسمی کومله به قلم دکتر جعفر شفیع‌ی مقالاتی در نقد و مقابله با آن منتشر گشت.

با طرح این بحث طرفداران سوسیالیسم متمایل به شوروی و چین در درون حزب دموکرات

به مخالفت روی آوردند و این عملکرد قاسملو را لغزش به سوسیال دموکراسی و رویزونیسم می‌خواندند. قاسملو تلاش می‌کرد که این جریان را خنثی سازد و لذا ابراز می‌داشت که منظور او سوسیالیسم دموکراتیک است، نه سوسیال دموکراسی و این دو با همدیگر تفاوت ماهوی دارند. در این مقطع نیز کسانی از صفوف حزب گسستند، که می‌توان به کریم حسامی که نقش نفر دوم حزب را داشت و طرفدار سوسیالیسم شوروی بود اشاره کرد. قاسملو بسیاری از مخالفین این طرح (کورته باس) را به اتهام طرفداری از حزب توده اخراج و یا چنان عرصه را بر آنها تنگ می‌کرد، تا خود میدان را ترک نمایند.

در چنین شرایطی و در سال ۱۳۶۲ کنگره‌ی حزب دموکرات برگزار شد و این جزوه تحت عنوان (کورته باس) با اصرار قاسملو و در فضای متشنج کنگره تصویب و در دستور کار قرار گرفت و قاسملو دوباره به دبیرکلی حزب دموکرات انتخاب شد. چند روز بعد از کنگره در پلنوم حزب با به بحث گذاشتن نزاع‌های پراکنده بین کومه‌له و دمکرات بویژه در مناطق سندج، کامیاران، مریوان و هورامان، سعی شد تا راهی برای برون رفت از بحران پیدا شود. در نهایت تصمیم به صدور بیانیه‌ای گرفته شد به این مضمون؛ که اگر کومه‌له بار دیگر نزاعی را با پیشمرگ‌های حزب دمکرات راه بیندازد، حزب دمکرات اعلام جنگ سراسری خواهد کرد.

همچنین در حول و حوش کنگره بحثی مبنی بر گفت‌وگوهای پنهانی رهبری حزب دمکرات و رژیم مطرح بود که رهبری حزب دمکرات به آن اعتراف کرد. ولی اذعان داشت که در سطحی جدی نبوده است، این هم باعث اختلاف مابین مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت با حزب دمکرات شد، که حزب دمکرات با شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و عدم مذاکره، متعهد شده بود. مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از حزب دمکرات خواستار توضیح بودند و حزب دمکرات از آن طفره می‌رفت و اذعان داشت که با حفظ استقلال سازمانی تصمیم خواهد گرفت و البته این امر باعث تشدید تنش‌ها و جنگ لفظی بین آنها شد. در نهایت منجر به خروج تلویحی و غیره رسمی حزب دمکرات از شورای ملی مقاومت گردید.

این اختلاف حزب دموکرات و شورای ملی مقاومت، همگام بود با دیدارهای رجوی با طارق عزیز وزیر خارجه‌ی عراق، که به صورت پنهانی و بدون اطلاع سایر اعضای شورای ملی مقاومت انجام گرفته بود و به اختلاف بین بنی‌صدر و رجوی دامن زد. در نتیجه بنی‌صدر نیز از سورا خارج شد و رجوی هم مرکز مجاهدین و شورای ملی مقاومت را به عراق منتقل کرد و

در کنار صدام حسین قرار گرفت. این اختلافات میان دمکرات و مجاهدین می‌توانست فرصتی باشد برای ایجاد اتحاد بین کومله و دمکرات؛ ولی تصمیم حزب دمکرات به اعلام جنگ سراسری با کومله در صورت لزوم، باعث تنش بیشتر شد. در مقابل کومله اذعان می‌داشت، مادامی که حزب دمکرات بنا به گفته‌ی خودشان با رژیم دیدارهایی داشته، پس اتخاذ این تصمیم متأثر از این دیدارها است و رژیم این تصمیم را به حزب دمکرات تحمیل کرده است. یعنی این که رژیم به حزب دمکرات گفته، ما حاضر هستیم با شما توافق کنیم، ولی وجود کومله سد راه است و باید از سر راه برداشته شود و ما مخاطب خود را بشناسیم. این ادعای کومله بود و هست. راست و کذب بودن آن هنوز هم مشخص نیست. از سوی دیگر کومله رویکرد اتحاد مبارزین کمونیست را ترجیح داده بود و رهبری اتحاد مبارزین کمونیست از جمله منصور حکمت (ژوبین رازانی)، حمید تقوایی، خسرو داور، ایرج آذرین، رضا مقدم، آذر ماجدی (همسر منصور حکمت) و ... هم به کوردستان آمده بودند و ضمن برگزاری کنگره‌ی خویش، جبهه‌ی خط سوم را با مشارکت کومله، اتحاد مبارزین کمونیست (به‌عنوان اعضای اصلی و نیروهای عمده) در کنار پیکار، رزمندگان و برخی از گروه‌های کوچک‌تر اعلام نمودند. این امر که در نهایت به تشکیل حزب کمونیست ایران انجامید باعث شد که کومله حملات شدیدالحن‌تری در برابر حزب دمکرات انجام دهد. می‌توان گفت که لحن سابق پیکار، اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، رزمندگان و ... وارد ادبیات رسمی کومله شد. در سال ۱۳۶۳ حزب کمونیست ایران تشکیل شد و کومله به سازمان کوردستانی این حزب تقلیل یافت. این هم باعث محوری گشتن نظریات منصور حکمت و حاشیه‌ای ماندن گفتمان قبلی کومله شد. این امر باعث ناخرسندی و جدایی بعضی از کادرهای کومله شد. تشکیل حزب کمونیست و یا یک اتحاد برای نیروهای چپ در آن شرایط با توجه به ضرورت‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی در نفس خود کاری نامطلوب نبود، ولی مشکل این بود که حزب کمونیست در نتیجه بی‌خانمانی چپ ایرانی، به‌ویژه جریان سپهبد که به کوردستان گریخته بودند و عدم اعتماد به نفس رهبری کومله و ضعف ایدئولوژیکی و تئوریک آن‌ها جهت ادامه‌ی مبارزه به وجود آمده بود. یعنی نه پایه‌ی ضرورت اجتماعی، سیاسی، نظامی و هم‌گرایی انقلابی بلکه به خاطر فشار روزافزون نظام و تحمیل شرایط این اتفاق شکل گرفته بود.

از سال ۶۰ تا سال ۶۳ درگیری‌هایی بین حزب دمکرات و کومله رخ داده بودند، ولی با

وساطت و گفت‌وگو رفع شده از جنگی وسیع و سراسری جلوگیری شده بود. یکی از این درگیری‌ها هجوم حزب دمکرات به کومله در منطقه هورامان در سال ۶۳ بود که منجر به کشته شدن تعدادی از پیشمرگ‌های کومله به نحوی وحشتناک شد. برای رفع بحران با وساطت اتحادیه‌ی میهنی کمیسیون حقیقت‌یاب به منظور تحقیق و روشن کردن چگونگی وقوع حادثه تشکیل شد و تحقیقاتی را انجام داد. کومله منتظر اعلام نتیجه‌ی تحقیقات نماند و به بهانه‌ی تعلل در اعلام نتایج، حمله‌ای غافل‌گیرانه را در هورامان به منظور انتقام‌جویی از حزب دمکرات به مراکز این حزب شروع کرد و چند تن از پیشمرگ‌های حزب دموکرات در این جریان کشته شدند. این مسئله خشم حزب دمکرات و اعلان جنگی سراسری با کومله به همراه می‌آورد. این فرمان از طریق رادیو حزب دمکرات و از سوی دکتر صادق شرف‌کنندی فرد دوم حزب دمکرات به تمام واحدهای حزب دمکرات اعلام می‌شود. به این ترتیب دمکرات و کومله از منطقه ترگور و مرگور تا هورامان و کامیاران را به عرصه‌ی این جنگ داخلی که به جنگ برادرکشی مرسوم است، تبدیل کردند که مدت پنج سال به طول انجامید. هرچند این جنگ به جنگ کومله و دمکرات معروف است ولی شاید صحیح‌تر خواهد بود اگر آن را جنگ حزب کمونیست ایران (با ترغیب سهندی‌های داخل حزب کمونیست ایران) و عبدالله مهتدی با حزب دمکرات کوردستان ایران به دبیرکلی عبدالرحمان قاسملو که هر دو از خانواده‌های آریستوکرات کوردستان می‌باشند، بدانیم.

این جنگ بسیاری از پتانسیل‌های مبارزه با جمهوری اسلامی را هم در جبهه‌ی سوسیالیستی و هم در جبهه‌ی مبارزه رهایی‌بخش ملی به تحلیل برد و آب به آسیاب جمهوری اسلامی ریخت. بسیاری از افراد هر دو طرف که می‌توانستند در مبارزه با جمهوری اسلامی نقش ایفا کنند، کشته شدند و بسیاری هم از صفوف نیروهای پیشمرگ هر دو حزب بریدند. یا به زندگی فردی و مهاجرت به اروپا، یا انفعال، یا برگشتن به آغوش رژیم روی آوردند. جمهوری اسلامی هم به عناوین مختلف در تلاش بود تا در آتش این جنگ بدمد و به این ترتیب هرچه پیش می‌رفت قدرت نظامی این دو جریان نه توسط جمهوری اسلامی بلکه توسط یکدیگر کاهش می‌یافت.

در نتیجه‌ی این جنگ و برخی از رفتارهای سیاسی این احزاب فرهنگ مزدوری توسعه می‌یافت و اگر قبل از آن تنها پارتی (پارت دمکرات کوردستان عراق) و قیاده موقت در کنار

رژیم بود، با به هم خوردن مذاکره یا مفروضه‌ی اتحادیه‌ی میهنی با دولت عراق، این بار اتحادیه‌ی میهنی به جمهوری اسلامی نزدیک شده و در کنار جمهوری اسلامی قرار گرفت. این نیز روز به روز فرصت‌ها را برای نیل به پیروزی از میان برمی‌داشت. هر گونه اعتراض نسبت به این وضع از سوی اعضای این دو حزب با تهمت و افترا و برچسب‌های گوناگون و ناروا به حاشیه رانده می‌شد. در حزب دمکرات هر اعتراضی که می‌شد با برچسب توده‌ای بودن روبرو می‌گشت و در کومله و حزب کمونیست با برچسب ناسیونالیسم روبرو می‌گشت.

هرچند کومله در مدت کوتاهی بعد از سراسری شدن جنگ با صدور اطلاعیه‌ای خواستار آتش‌بس شد ولی از طرف حزب دمکرات مورد توجه قرار نگرفت و حزب دموکرات بر تشدد جنگ اصرار کرد. کومله بعد از بی‌جواب ماندن این اطلاعیه و باوجود برگزاری کنگره‌ها و پلنوم‌هایی متمادی تا برگزاری کنگره‌ی ششم خود هم‌چنان به ادامه‌ی جنگ پرداخت و تصمیمی دال بر آتش‌بس اتخاذ نشد. حزب دمکرات نیز که در سال ۶۴ کنگره‌ی ۷ خود را برگزار نمود و قاسملو این کنگره را از هر لحاظ یک‌دست می‌دانست، بر تداوم جنگ اصرار ورزید. باید یادآور شد که توقف جنگ نتیجه‌ی بی‌رمقی و وضعیت بحرانی این احزاب بود نه محصل توافق صلح و آتش‌بس دوطرفه. تاکنون هیچ‌گونه بازخواستی از رهبران این احزاب نسبت به تخریبات و خسارات صورت گرفته انجام نشده و رهبران این احزاب هم هم‌چنان به سکوت در این رابطه ادامه می‌دهند و یک خودانتقادی خشک‌و‌خالی هم ابراز نشده است. عدم مسئولیت‌پذیری این احزاب هم‌چنان مورد انتقاد و خشم جامعه‌ی کورد و طیف‌های مختلف اجتماعی می‌باشد. در خصوص این وقایع و این جنگ داخلی مقالات و جزواتی نوشته شده‌اند که می‌توان به کتاب رقابت کور نوشته محمد سیار شاهد عینی رخدادهای این مقطع، همچنین کتاب رنج و تجربه (نازار و نه‌مزمون) به زبان کوردی به قلم حاتم منبری که ایشان هم شاهد زنده بسیاری از رخدادهای تلخ این مقطع می‌باشد، اشاره کرد.

## گروه‌های اخلاخل گر

در طی این سال‌ها گروه‌های اخلاخلگری مانند بازماندگان گروه سالار و سعید جاف و علی مریوانی و گروه‌های کوچک‌تر و حتی برخی از افراد شورور نیز در صحنه حضور داشتند که فعالیت‌های آشوب‌گرانه و اخلاخل‌گرانه از قبیل راهزنی و آدم‌ربایی و قتل را انجام می‌دادند.



برخی از این افراد با حمایت و پشتیبانی دولت صدام تحت عنوان ضربه‌زدن به جمهوری اسلامی به هر اقدامی دست می‌زدند، گاهی اوقات کسانی بی‌گناه را کشته و با بریدن سر و گوش آن‌ها و معرفی‌شان به‌عنوان پاسدار و سرباز ایرانی از دولت عراق پول دریافت می‌کردند. حزب دمکرات در حالی که با جریانات چپ با شدت برخورد می‌کرد اما با این افراد و گروه‌ها با مامشات رفتار می‌کرد. کومله هم چنان درگیر نبود و هم‌اوردی با دمکرات بود و اصلاً به این موارد نمی‌پرداخت. یا شاید هم به دلیل حمایت جمعی از سوی عراق و صدام سعی می‌کردند که از این گونه موارد چشم‌پوشی نمایند.

لازم به ذکر است که حزب دمکرات و بعداً کومله که سپاه رزگاری را به اتهام دریافت کمک از دولت عراق خلع سلاح کرد، تا سقوط صدام تحت‌الحمايه این کشور باقی ماندند. گروه‌های اخلاص‌گر مورد اشاره، با استفاده از ضعف سازمانی دمکرات و کومله، شرایط جنگ داخلی کوردستان و جنگ ایران و عراق، برخی از نیروهای اجتماعی و نظامی جامعه‌ی کورد را به انحراف کشیدند و باعث ناامنی منطقه و لکه‌دارشدن مبارزات ملی کوردها شدند. جمهوری اسلامی از اعمال این افراد سوءاستفاده تبلیغی می‌کرد و عملکردهای غیر انسانی آن‌ها را به حساب خلق کورد و مشخصاً دمکرات و کومله می‌گذاشت.

## نسل‌کشی حلبچه نتیجه استعمار و مزدوری در کوردستان

سال ۱۳۶۶ و ۶۷ روابط دوستانه‌ی اتحادیه‌ی میهنی با جمهوری اسلامی به اوج خود رسیده بود و با توجه به شواهد با قرارگاه رمضان سپاه پاسداران از نزدیک همکاری داشت و گزارشات خود را به این نهاد سپاه ارائه می‌داد. در این دوران بود که نیروهای جمهوری اسلامی با همکاری اتحادیه‌ی میهنی و پارت دمکرات وارد جنوب کوردستان و مشخصاً شهر حلبچه شدند که منجر به بمباران شیمیایی توسط دولت عراق شد. از سویی دیگر عملیات‌های دهشتناک انفال علیه خلق کورد با زنده به گور کردن‌های جمعی ادامه داشت. در این سال‌ها با توجه به وضعیت منطقه، استقرار هرچه بیشتر جمهوری اسلامی، سنگینی کفه‌ی جنگ عراق و ایران به نفع رژیم ایران، روابط گسترده‌ی پارت دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی با نظام سلطه‌گر ولایی، خستگی و ناامیدی خلق کورد از دمکرات و کومله به‌دلیل جنگ داخلی و عدم کسب نتیجه‌ی مطلوب در مبارزات، وضعیت سیاسی و نظامی هر دو جریان به بن‌بست رسیده بود.

این شرایط هر دو حزب را به وضعیت بحرانی رسانده و زمینه‌ی نابودی‌شان را فراهم آورده بود.

## لیست فیکس و انشعاب

در چنین اوضاعی و در بهمن ماه سال ۱۳۶۶ حزب دمکرات کنگره‌ی هشتم خود را برگزار نمود. در این کنگره دکتر قاسملو و معاونش دکتر شرفکندی برای انتخاب کمیته‌ی مرکزی لیست مشخصی از ۲۳ نفر را که به لیست فیکس شهرت دارد ارائه نمودند. دکتر قاسملو اظهار داشت که فقط در صورت تصویب بی‌چون و چرای این لیست حاضر به رهبری حزب دمکرات است. این در حالی بود که تمام امکانات مالی و دیپلماتیک در انحصار دکتر قاسملو و تمام امکانات تشکیلاتی و سازمانی در انحصار دکتر شرفکندی بود. با اتکا به چنین وضعیتی دکتر قاسملو و شرفکندی این خواسته را تحمیل می‌کردند. این امر موجب اعتراض بسیاری از افراد شد که نام آن‌ها در لیست نبود و حتی تعدادی از کسانی که نام‌شان ذکر شده بود ولی از برچسپ گوش به فرمان بودن قاسملو شاکی بودند، ناخشنودی خود را ابراز داشتند. به هر صورت این لیست به تصویب رسید و کنگره تصمیمی در رابطه با پایان جنگ با کومه‌له اتخاذ نکرد و مصرا نه بر تداوم آن پای فشرد. در فروردین سال ۶۷ افراد معترض به برخوردهای قاسملو در کنگره‌ی ۸ از حزب جدا شدند و بیانیه‌ای را در این رابطه صادر نمودند. آن‌ها خود را حزب دمکرات واقعی دانسته و عنوان «رهبری انقلابی حزب دمکرات کوردستان» را برای خود انتخاب نمودند. دکتر قاسملو و شرفکندی را انحصارطلب، نادموکراتیک و غیرانقلابی عنوان نموده و به جای حزب دمکرات عنوان فراکسیون قاسملو و شرفکندی را در خطاب به آن‌ها عنوان می‌کردند. کومه‌له از این انشعاب ابراز خوشحالی و آن را نتیجه تضادهای سیاسی و طبقاتی معرفی کرد، نه صرفاً اختلافات سطحی. کومه‌له این انشعاب را حتی بر تحلیلات طبقاتی اش و درست بودن آن‌ها در مورد حزب دمکرات قلمداد می‌نمود و آن را به حساب محق بودن خود می‌گذاشت. رهبری انقلابی حزب دمکرات (شاخه‌ی انشعابی) با کومه‌له و مجاهدین خلق رابطه برقرار کردند. هر دو سازمان با حزب دمکرات به رهبری دکتر قاسملو اختلاف و درگیری داشتند. حزب دمکرات کوردستان ایران به رهبری قاسملو آن‌ها (رهبری انقلابی حزب دمکرات) را منحرف (لادهر) و به دلیل رابطه با مجاهدین خلق آن‌ها را جاش مجاهد (مزدور مجاهدین) عنوان کرد و در رادیو و بیانیه‌های سازمان نیز همین اسامی را به کار

می‌بردند. این امر باعث شد که درگیری‌هایی بین هر دو شاخه‌ی حزب رخ دهد و منجر به کشته شدن تعدادی از پیشمرگ‌ها شود. به این صورت جنگ بین دو شاخه‌ی حزب دمکرات به جنگ داخلی بین دمکرات و کومله افزوده شد.

## کومله درگیر بحران

هرچند کمیته‌ی مرکزی کومله بعد از کنگره، به‌طور یک‌جانبه، بیانیه‌ای مبنی بر پایان جنگ با دمکرات صادر کرد، ولی از طرف حزب دمکرات بدون جواب ماند. این امر باعث شد که بدون اظهارنظر حزب دمکرات و بدون هیچ قرارداد صلح دوجانبه‌ای، بعد از تلف کردن تمام فرصت‌های مبارزه در هر دو جریان، آتش جنگ روبه خاموشی گراید. صدور بیانیه‌ی یک‌جانبه از سوی کومله و عدم جواب حزب دمکرات، باعث انتقادهایی از سوی بسیاری از اعضاء کومله به کمیته‌ی مرکزی کومله شد و این را نوعی کسرشان تلقی نمودند.

فروردین سال ۱۳۶۷ یکی از گردان‌های زبده‌ی کومله به اسم گردان شوان در منطقه‌ی هورامان و در حین بمباران شیمیایی حلبچه به محاصره جمهوری اسلامی درآمده و اعضای آن به شهادت رسیدند. همچنین در نتیجه‌ی بمباران یکی از مقرهای کومله توسط جمهوری اسلامی ۴ تن از پیشمرگان این حزب به شهادت رسیدند. این حوادث غم و اندوه بزرگی را بر کومله و کادرهای کومله مستولی گردانید. کنگره‌ی ششم کومله برگزار شد، کنگره سعی داشت با تأکید بر مارکسیسم انقلابی و اتخاذ تصمیمی مبنی بر این‌که کومله به‌عنوان شاخه‌ی کوردستانی حزب کمونیست ایران باید بیشتر تابع رهبری حزب باشد تا دچار انحرافات ناسیونالیستی نشود. در این خصوص قطع‌نامه‌ای تحت عنوان استراتژی ما در جنبش کوردستان صادر شد. این قطع‌نامه که بنا بر برخی از اظهارنظرها توسط منصور حکمت تنظیم و به کومله دیکته شده، هرچند در ظاهر و در کنگره مورد مخالفت قرار نگرفت، ولی زمینه‌ی اختلافات بعدی در کومله و حزب کمونیست شد. شاید بعد از سال‌ها اختلافات مابین کمونیست‌ها با مبارزان جنگل این بار در بین کادرهای حزب کمونیست ایران و پیشمرگ‌های کورد در کوردستان نمود دوباره می‌یافت.

چند روز بعد از کنگره به‌دلیل افشای همکاری‌های کومله با اتحادیه‌ی میهنی و برانگیختن خشم دولت عراق، اردوگاه کومله در بوتی توسط حکومت بعث بمباران شیمیایی شد و در

نتیجه‌ی آن ۲۳ تن از اعضای کومه‌له به شهادت رسیدند و تعداد بیشتری هم آسیب دیدند. در چنین شرایطی و در اواخر سال ۱۳۶۷ کنگره‌ی سوم حزب کمونیست ایران در اروپا برگزار می‌شود و بر تصمیمات کنگره‌ی ششم کومه‌له مبنی بر ادامه‌ی خط‌مشی کمونیسم کارگری صحه گذاشته می‌شود. منصور حکمت نظریاتی را در خصوص لزوم کمونیسم کارگری مطرح می‌کند. بعد از پلنوم پنجم هم بر این روند مبارزاتی تاکید شد و در قطع‌نامه‌ی پایانی گنجانده شد. اواخر مرداد ۱۳۶۸ منصور حکمت در جزوه‌ای به‌نام کمونیسم کارگری و فعالیت در کوردستان اندیشه‌های خود را در این زمینه و در تقابل با نظرات و تفکرات رهبران کومه‌له تئوریزه کرده و روانه‌ی کوردستان می‌نماید.

رهبری کومه‌له بر سر دو راهی قبول یا رد این نظریات قرار می‌گیرد. این وضعیت موجب انشقاق رهبری کومه‌له به دو جناح راست و چپ می‌شود که سال‌های متمادی در کنار همدیگر فعالیت کرده بودند. جالب آن‌جاست که عبدالله مهتدی اکنون که کاملاً متمایل به راست است، سرکشی جناح چپ و دفاع راسخ از کمونیسم کارگری را برعهده داشت. صلاح مازوجی و ابراهیم عزیززاده که برخلاف مهتدی هنوز بر کمونیسم اصرار دارند و جزو رهبران حزب کمونیست ایران می‌باشند در جناح راست قرار می‌گیرند. عمر ایلیخانی‌زاده و فاتح شیخ‌الاسلامی به دلایل شخصیتی و یک سری مواضع اولیه در وضعیت معلق قرار می‌گیرند و بعداً با سبک و سنگین کردن اوضاع و شرایط موضع خود را مشخص نمودند.

عمر ایلیخانی‌زاده بعد از مدتی به جناح راست و فاتح شیخ‌الاسلامی نیز که اکنون دبیر اول حزب کمونیست کارگری - حکمتیست می‌باشد، ابتدا به جناح راست پیوست ولی بعد از تغییر وضعیت به نفع جناح چپ به این جناح پیوست. جناح چپ همیشه جناح راست را محکوم به گرایش به ناسیونالیسم می‌کرد و این موجب یک جنگ روانی میان رهبری و بدنه‌ای شد که نظریات کمونیسم کارگری را نمی‌پسندیدند. در نهایت این جنگ روانی به نفع جناح چپ تمام شد. علی‌رغم تمامی تحولات سیاسی و انشعابات صورت گرفته در حزب دمکرات و کومه‌له و همچنین آتش‌بس یک‌جانبه، هنوز هم درگیری‌هایی در برخی از مناطق به‌صورت محدود بین نیروهای این دو حزب صورت می‌گرفت.

## بحران، بن‌بست و انفعال

بعد از شکست عملیات فروغ جاویدان مجاهدین خلق، رژیم آن را بهانه‌ای جهت سرکوب گسترده و اعدام‌های وسیع سال ۶۷ ساخت و خیل عظیمی از زندانیان چپ که در میان آن‌ها تعداد زیادی کورد نیز وجود داشتند تیرباران و اعدام شدند. این اعدام‌ها ضربه‌ی مهلکی را به جریان چپ و روند مبارزاتی آن در ایران و شرق کوردستان وارد آورد. لازم به ذکر است که قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل هم به تصویب رسیده بود و بین ایران و عراق صلح برقرار شده بود به همین دلیل دست جمهوری اسلامی برای سرکوب کومه‌له و دمکرات باز بود و دولت عراق هم دیگر مجبور به حمایت از دمکرات و کومه‌له در سطح قبلی نبود. این امر موجب شد که کومه‌له و دمکرات آخرین استحکامات خود در شرق کوردستان را از دست بدهند و به عمق جنوب کوردستان عقب‌نشینی کنند و در آن‌جا مستقر شوند و تنها برای گشت‌های (جوله‌ها) پارتیزانی به درون خاک شرق کوردستان برگردند. همچنین سال ۱۳۶۸ سال مرگ خمینی و به قدرت رسیدن خامنه‌ای در جمهوری اسلامی بود. او برخلاف خمینی که بیشتر نمود رهبری معنوی و روحانی بود، تجربیات و توانایی‌هایی نیز در زمینه‌ی نظامی، امنیتی و سیاسی داشت و این موارد توان سرکوب بیشتری را جهت استقرار بهتر استبداد جمهوری اسلامی برای او فراهم می‌کرد.

از سوی دیگر حزب دمکرات از لحاظ سیاسی و نظامی به بن‌بست رسیده و انشعاب کنگره‌ی ۸ و درگیری با جریان انشعابی هم بخشی از طرفداران و توان حزبی را تحلیل برده بود. همچنین پایان جنگ ایران و عراق باعث شد که رهبری این حزب تاحدودی دچار ناامیدی گردد. دکتر قاسملو سعی می‌کرد با وعده‌ی تغییر در شیوه‌ی مبارزه و پرداختن به مبارزات سیاسی و مدنی در اروپا بر علیه رژیم بخشی از نیروی خود را حفظ کند. برای درک بهتر این وضعیت روحی و روانی می‌توان به یکی از سخنرانی‌هایش که برای پیشمرگه‌های شمال ایراد می‌کند و در کتابی به نام «آبشار حقیقت (تافگه‌ی حه‌حقیقه‌ت)» به چاپ رسیده مراجعه کرد. دکتر قاسملو در جریان مذاکره‌ای که با وساطت جلال طالبانی با نمایندگان جمهوری اسلامی در شهر وین پایتخت اتریش انجام داد، به تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۶۸ مورد ترور گروه مذاکره‌کننده قرار گرفت و به شهادت رسید. قاسملو زمانی را برای مذاکره با ایران انتخاب نموده بود که جمهوری اسلامی در اوج قدرت و حزب دمکرات در ضعیف‌ترین وضعیت خود قرار داشت و به همین دلیل هنوز هم مورد انتقاد است. بسیاری از افراد، مذاکره‌ی دکتر قاسملو

را در چنین شرایطی این‌گونه برآورد می‌نمایند که قاسملو در پی آن بوده که حداقلی‌ترین خواسته را در سطح دریافت امان‌نامه برای افرادش، با جمهوری اسلامی مطرح کند که جمهوری اسلامی در چنین وضعیتی حتی این را هم بر نمی‌تابد. این اقدام قاسملو بدلیل تکروی و عدم اطلاع کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی و نبود تدابیر امنیتی، هم‌چنان مورد نقد درون سازمانی است. در واقع دکتر قاسملو هرچند شخصیتی روشن‌فکر و آکادمیک بود و سعی داشت معیارهای مدرنیته را بر سیاست، فرهنگ و جامعه‌ی کوردستان تطبیق دهد، ولی به‌دلیل ویژگی‌های اشرافی، دیدگاه پوزیتیویستی، اروپامحور و وجوهات روشنفکری بورژوازی و لیبرال‌منشانه‌ی خود و همچنین دور ماندن از کوردستان به‌مدت طولانی، تلاش‌هایش به نتیجه نرسید و فرصت‌های زیادی را هم از دست داد.

البته قاسملو با تمام ناکامی و ضعف‌هایش یکی از شهدای والای راه آزادی خلق کورد و جزو ارزش‌های اجتماعی مان می‌باشد. ضمن بزرگ‌داشت یاد و خاطره‌ی ایشان و انتقاد از ضعف‌ها و کمبودها لازم است که از آن‌ها درس گرفته و در راستای ادامه‌ی مبارزه به کار بندیم. دکتر صادق شرف‌کندی که دارای شخصیتی پراگماتیست بود، به جانشینی دکتر قاسملو منسوب شد. البته ترور دکتر قاسملو بر دامنه‌ی بحران مدیریت در حزب دمکرات افزود که تا کنون هم ادامه دارد.

سال ۱۳۶۹ عمق بحران کومله و حزب کمونیست ایران بود، اختلافات دو جناح چپ و راست در درون تشکیلات بازتاب وسیع یافته بود. طرح کمونیست کارگری ارائه شده از سوی منصور حکمت و افرادی مانند ایرج آذرین، رضا مقدم، کوروش مدرسی، حمید تقوایی، عبدالله مهتدی به‌عنوان جناح چپ اکثریت توانسته بود که در اروپا تمامی نهادها و افراد را در راستای اهداف خود سازمان‌دهی نماید. این جریان بعد از این موفقیت در پی ایجاد حاکمیت بر افراد و نهادهای درون سازمانی بود که هنوز تحت نفوذ رهبری سنتی کومله و جناح راست بودند. برای همین سعی نمودند که با حرافی و تئوریزه کردن مسائل و نسبت دادن ناسیونالیسم و گرایش‌های راست‌روانه به این جناح، آن‌ها را از لحاظ شخصیتی تخریب نمایند. بیشتر این حملات متوجه ابراهیم علیزاده و عمر ایلخانی‌زاده بود. در نبود رهبران طراز اول کومله مانند مصطفی سلطانی و کمانگر، بقیه چاره‌ای جز تسلیم و سکوت نداشتند. پلنوم ۱۶ حزب کمونیست به میدان این نزاع تبدیل شد. در این جلسه تحلیلی بدین مضمون ارائه شد؛ هرچند

کنگره‌ی دوم کومله نگرش ناسیونالیستی و راستروانه و پوپولیستی را رد نموده و کنار گذاشته است، ولی هم‌چنان این نگرش به‌صورت مخفیانه در درون کومله و حزب کمونیست ایران خود را مخفی کرده و اکنون می‌خواهد بار دیگر خود را نشان دهد. لذا نقش این پلنوم از میان بردن این نگرش است و نمایندگان این نگرش و تفکر باید از رهبری کنار گذاشته شوند. البته منصور حکمت و پیروانش که سودای اروپا در سر داشتند سعی می‌کردند نیروهای مبارز را از کومله و حزب کمونیست جدا نمایند و به اروپا گسیل دارند و در آن‌جا حزب کمونیست کارگری را تاسیس کنند. این وضعیت هم‌زمان بود با فروپاشی شوروی و تأثیرات متعاقب آن بر جریان چپ در سطح جهان و کوردستان. بسیاری از جریان‌ها چپ در این مقطع یا به درون لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی غلط‌پند یا به جزم‌اندیشی و اصرار بر روش‌های ماتریالیستی و پوزیتیویستی روی آوردند و در آرزوی دیکتاتوری پرولتاریا ماندند. با ادعای مارکسیسم انقلابی، این طیف تقریباً در همه جا تنها در سطح تئوری و ادعا باقی ماندند و هیچ‌گاه به یک نیروی اجتماعی تبدیل نشدند. طیفی از جریان‌ها چپ نیز به پست‌مدرنیسم روی آوردند. نظریات جدید منصور حکمت بیشتر تلفیقی از مارکسیسم، لیبرالیسم چپ و پست‌مدرنیسم بود. ارمغان این تفکرات چیزی نبود جز ترک کوردستان و مهاجرت به اروپا، نه تجدید قوا و تداوم فعالیت پارتیزانی و تقویت نیروهای پیشمرگه.

این بحث‌ها باعث بهم‌ریختن وضعیت کومله شد. بسیاری به اروپا آمدند و بسیاری هم صفوف تشکیلات را رها کردند و به دفاتر سازمان ملل برای پناهنده شدن در اروپا هجوم بردند و برخی هم در اقلیم کوردستان به زندگی شخصی پرداختند و یا در اردوگاه منفعل گشتند. در اواسط ۱۳۶۹ حزب دمکرات بیانیه‌ای صادر کرد و اعلام نمود که از این به بعد دیگر با کومله وارد جنگ نخواهد شد. البته این بیانیه‌ی اشاره‌ای کنایه‌آمیز هم به وضعیت بحرانی کومله داشت. با این مضمون؛ مادامی که کومله در وضعیتی این‌چنین بحرانی قرار دارد و دیگر توان و رمق جنگ را ندارد، ما هم به جنگ ادامه نمی‌دهیم.

## خیزش (راپه‌رین) جنوب کوردستان

رویداد مهم دیگری در سال ۱۳۷۰، حمله‌ی عراق به کویت و متعاقب آن جنگ خلیج بین عراق و آمریکا بود. در نتیجه‌ی آن، دولت عراق کنترل کوردستان را از دست داد و شهرها به

تصرف مردم درآمدند. از سوی تعدادی از کمونیست‌های جنوب کوردستان که با اردوگاه‌های کومله مرابوده داشتند و از نظرات منصور حکمت تأثیر گرفته بودند، حزب کمونیست کارگری کوردستان تشکیل شد و اقدام به ایجاد تعدادی شورا در شهر سلیمانیه نمود. همچنین طرفداران پ.ک.ک در مناطق زاخو و دهوک حزبی به نام پارت آزادی کوردستان (پاک) تشکیل دادند و تلاش نمودند تا مردم را سازماندهی نمایند. مردمی که با توجه به ضعف دولت مرکزی قیام نموده بودند و باقی‌مانده‌ی نیروهای دولتی را از جنوب کوردستان بیرون کردند و اقدام به تشکیل نیروهای مردمی کردند.

پارت دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی بعد از واقعه‌ی انفال، بمباران حلبچه و صلح ایران و عراق در جنوب کوردستان حضور نداشتند و در مناطقی از ایران، شرق کوردستان، تورکیه، شمال کوردستان، سوریه و غرب کوردستان در تبعید خودخواسته و کوچ اجباری به سر می‌بردند. آمریکا از این وضعیت نگران بود که مبدا کنترل اوضاع از دست نیروهای وابسته‌اش خارج شده و نیروهای مردمی و جریانات چپ و میهن‌دوست غیره وابسته بر اوضاع مسلط شوند. به همین دلیل به صدام مجوز پرواز بر مناطق کوردنشین داده شد و با شایع شدن احتمال حمله‌ی هوایی صدام به شهرهای کوردستان، مردم سراسیمه خانه و کاشانه‌ی خود را در شهرها بسوی شرق، شمال و غرب کوردستان ترک کردند که به کوچ دسته‌جمعی ۱۹۹۱ (کۆرەو هەکەمی ۹۱) مشهور است. بعد از تخلیه‌ی شهرها، پارت دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی به داخل شهرها برگردانده شدند، به نهادسازی و استحکام موقعیت خود پرداختند و بعداً زمینه‌ی بازگشت مردم را البته به زیر حاکمیت خود فراهم کردند. خروج دولت عراق از کوردستان و به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کورد، برای جناحی که در کومله و حزب کمونیست به جناح راست تلقی می‌شد، فرجی حاصل آورد. بعد از این رخدادها جناح چپ کاملاً از حزب کمونیست جدا شد و در اروپا با امکاناتی که به آنجا انتقال داده بود حزب کمونیست کارگری ایران را تشکیل داد و اشخاصی مانند عبدالله مهتدی که وضعیت را به نفع جناح موسوم به راست دیدند، تغییر موضع داده و به‌جای همراه شدن با کمونیسم کارگری ماندن در کومله و حزب کمونیست ایران را انتخاب کردند. البته دیگر کومله به دشوارترین وضع بحرانی خود رسیده بود و بسیاری از امکانات خودش را از دست داده بود. بویژه در دو سال آخر قبل از انشعاب، انضباط سازمانی و اخلاق انقلابی، لطامت زیادی خورده بود. بسیاری معتقدند که



آمدن اتحاد مبارزین کمونیست - سهمنده به کوردستان و تشکیل حزب کمونیست ایران و تبدیل شدن کومله به شاخه‌ی کوردستانی آن این فایده را داشت که نگرش‌های فئودالی در کومله تضعیف گشتند و مفاهیم نسبتاً مترقی و دموکراتیک جای آن‌ها را گرفتند. خیلی‌ها نیز معتقدند که این وضعیت باعث شد که دید واقع‌بینانه‌ی کومله در اوایل تشکیل نسبت به جامعه، به یک دید غیرواقعی مبدل شود، اخلاق و دیسپلین انقلابی تضعیف گردد و با اتکا به شعارهای چپ‌مآبانه شرایط جنگ داخلی فراهم شود. البته هستند کسانی که معتقدند قبل از آمدن اتحاد مبارزین کمونیست به کوردستان و تشکیل حزب کمونیست ایران، عبدالله مهتدی در جریان کنگره‌ی دوم کومله شیپور جنگ را به صدا درآورده بود. باید بر این نکته صحنه گذاشت که اتحاد مبارزین کمونیست سال ۶۲ به کوردستان آمدند و حزب کمونیست ایران سال ۶۳ تاسیس شد ولی نظریات و تفکرات‌شان از سال ۶۰ مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌گرفت و به گفت‌وگوهای اصلی کنگره‌ی دوم کومله تبدیل شده بود و شخص مهتدی یکی از مدافعان این نظریه و رویکرد بود. همچنین باید یاد آور شد که به چه اندازه فرهنگ و نگرش فئودالی برای انحلال یک جریان انقلابی مخاطره‌آمیز است، به همان اندازه و بیشتر هم فرهنگ کاباره‌ای و نگرش‌های بورژوازی و خوردده‌بورژوازی آن‌ها با رنگ و لعاب چپ مخاطره‌آمیز، انفعال‌طلبانه و انحلال‌طلبانه می‌باشند.

## حزب کمونیست کارگری در تضاد با ادعاهایش

انشعاب و تشکیل حزب کمونیست کارگری که موجبات تضعیف کومله و ریزش نیروهایش را فراهم آورد برخلاف ادعاهایش نتوانست به یک نیروی اجتماعی تبدیل شده و با استفاده از ظرفیت‌های اروپا در ایران و کوردستان خلق‌ها را سازمان‌دهی کرده و به تکاپو وادارد. در این میان خود نیز دچار بحران و جنگ قدرت و انشعابات متعدد شد. رضا مقدم و ایرج آذرین از حزب خارج شدند و به زندگی شخصی پرداختند. بعد از مرگ منصور حکمت در سال ۱۳۸۱ گروهی نیز با مدیریت کوروش مدرسی، رحمان حسین‌زاده و فاتح شیخ‌اسلامی از در مخالفت با حمید تقوایی درآمدند و در سال ۱۳۸۸ دچار انشعاب شدند. گروه حمید تقوایی خود را حزب کمونیست کارگری عنوان کردند و گروه دیگر که بیشترشان کورد بودند، برای اینکه اثبات کنند که آن‌ها به تفکرات استاد فقید خود پای‌بندتر هستند عنوان حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست را بر تشکل خود نهادند. در واقع این انشعاب به نوعی نیز انشعاب کورد و غیره کورد بود. بعدها کوروش مدرسی هم از رحمان حسین‌زاده و فاتح شیخ‌اسلامی جدا شد و حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست خط رسمی را تشکیل داد. این شعبه‌های متعدد، هر کدام مدعی‌اند که ضمن حفظ هویت سراسری خود از شاخه کوردستانی نیز برخوردار می‌باشند. این جای بحث است که چرا فقط شاخه‌ی کوردستانی، چرا نباید شاخه آذربایجانی، مازندرانی، خراسانی، بلوچستانی و... را داشته باشند؟

همان‌طور که بسیاری از اشخاص و جریانات مدعی چپ‌گرایی در میان ملل تحت ستم، به‌دلیل این‌که برچسپ ناسیونالیسم و ارتجاع نخورند، به خودسانسوری و انکار ارق ملی و منافع ملی دمکراتیک خود می‌پردازند، بسیاری هم در مواقع حساس به‌خاطر این‌که اثبات کنند که با مسائل ملی مشکل ندارند به یک ناسیونالیست دوآتشه تبدیل می‌شوند و یا به دفاع از مواضعی کاملاً ارتجاعی و راست‌گرایانه می‌پردازند. مانند دفاع راسخ حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست و رهبری آن در پروسه‌ی فراندوم ۲۰۱۷ جنوب کوردستان که با ابتکار بازرانی کلید خورد و ناکام ماند. به قول معروف از آن سوی بام به پایین افتادند. این امر نشان از وجود یک بحران روانی دارد. مواضع باید باتوجه به حقایق اجتماعی و فرهنگی اتخاذ شود و بر مبنای تعمق و دوراندیشی باشند نه بر مبنای رویدادها و اتفاقات و حواشی.

## اردوگاه‌نشینی

سال ۱۳۷۱ حزب دمکرات کوردستان ایران در تلاش بود تا به اوضاع خود سروسامانی بدهد. ولی با رخدادی غیرمنتظره روبه‌رو شد. آن هم ترور دبیرکل حزب، دکتر صادق شرفکندی در رستورانی به‌نام میکونوس در کشور آلمان بود. این حادثه ضربه‌ی جبران‌ناپذیری را به حزب دمکرات وارد آورد. بعد از دکتر صادق شرفکندی، مصطفی هجری به‌طور موقت جانشین او شد. همسو و هم‌راستا با فشارهای ایران، پارت دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی نیز احزاب کومله و دمکرات را لای‌مکنه گذاشتند. در واقع شرط ایران برای قبول حاکمیت پارت دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی و ایجاد حکومت کوردی در شمال عراق یا همان جنوب کوردستان، این بود که احزاب شرق کوردستان را از مناطق مرزی میان ایران و عراق دور نموده و در شهرها و کمپ‌های ویژه مستقر نمایند. دمکرات و کومله بدلیل نارسایی‌ها و بن‌بست‌های سیاسی،

نظامی، فکری، مالی و مدیریتی که با آن دست به گریبان بودند و شیوهی زندگی ناهماهنگ با جنگ پارتیزانی خواسته‌های حکومت اقلیم کوردستان را که در نتیجه فشارهای ایران تحمیل شده بود، پذیرفتند. در نتیجه دست از مواضع کوهستانی خود برداشتند و به اردوگاه‌های درون شهری انتقال یافتند. حزب دمکرات به منطقه کوی سنجق و کومه‌له به منطقه زرگویز در اطراف سلیمانی نقل مکان کردند. با این شرایط کاملاً تحت اختیار و محاصره‌ی اتحادیه‌ی میهنی که روابط محکمی با جمهوری اسلامی داشت، درآمدند.

هر چند هر از گاهی گروه‌هایی را به مناطق شرق کوردستان می‌فرستادند ولی به هیچ‌وجه نتیجه بخش نبود و حتی سبب اتلاف نیروی این سازمان‌ها می‌شد. سال ۱۳۷۴ کنگره‌ی دهم حزب دمکرات کوردستان ایران برگزار شد و ملا عبدالله حسن‌زاده به دبیر کلی حزب انتخاب شد. به دلیل این که هر دو شاخه‌ی حزب دمکرات در وضعیت بحرانی به سر می‌بردند برای سرپوش‌نهادن بر ضعف‌ها و پیداکردن راهی برای برون‌رفت از بحران و حفظ نیروهای‌شان بار دیگر متحد شدند و شاخه‌ی رهبری انقلابی به رهبری جلیل‌گادانی که در کنگره‌ی هشتم انشعبا کرده بود، دوباره به حزب دمکرات کوردستان ایران به دبیر کلی ملا عبدالله حسن‌زاده ملحق شد.

در واقع در هر دو حزب کومه‌له و دمکرات افراد صادق و مبارزی وجود داشتند که برخلاف میل رهبری حزب که اردوگاه‌نشینی را پذیرفته بودند نمی‌خواستند به این وضع تن دهند و بر تداوم مبارزه اصرار می‌کردند. بسیاری از این افراد در جنوب کوردستان با همکاری اتحادیه‌ی میهنی و بخشی از رهبری این احزاب که اصرار این انسان‌های صادق را بر تداوم مبارزه و پرهیز از اردوگاه‌نشینی، متناسب با منافع و متماع خود نمی‌دانستند، توسط جوخه‌های ترور جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند که تعدادشان به صدها نفر می‌رسد. بسیاری نیز سرخورده شده و صفوف این احزاب را ترک کردند و به اروپا روی آوردند.

باید یادآور شد که وقتی احزاب و جریاناتی به وضعیت بن‌بست می‌رسند، معمولاً به دو دسته تقسیم می‌شوند. طیفی که راحت‌طلبی و انفعال را پذیرفته و توان ادامه‌ی مبارزه را به صورت فعال از دست می‌دهد. جناح دیگر که نمی‌خواهد به انفعال تن بدهد و بر تداوم مبارزه و تحمل شرایط فشار به جای انفعال و ترک مبارزه اصرار می‌ورزد. در این مواقع جناح انفعال طلب به دشمنی خطرناک‌تر از دشمن اصلی برای جناح پیگیر مبارزه تبدیل می‌شود. چرا که در صورت

تداوم راه با هر نوع گرفتاری و مشکلی روبه‌رو خواهند شد و احتیاج به فداکاری و ایثار و از جان‌گذشتگی داشته و در یک کلام باید برای پیروزی از همه چیز مایه گذاشت و این امر انسان‌هایی وارسته می‌طلبد. ولی جناح انفعال طلب اراده خود را برای تحمل این شرایط از دست داده است و در پی آسایش، آرامش و منافع شخصی و فردی است.

در دهه‌ی ۷۰ جنگ داخلی بین پارت دمکرات کوردستان و اتحادیه‌ی میهنی کوردستان در اوج بود. اتحادیه‌ی میهنی شهر هولیر را که پیش‌تر تحت نفوذ بارزانی بود تسخیر کرد و پارتی هم برای بیرون کردن اتحادیه‌ی میهنی از هولیر به نیروهای صدام حسین متوسل شد. در تاریخ ۱۹۹۶/۰۸/۳۱ بارزانی همراه با ارتش عراق به اتحادیه‌ی میهنی حمله‌ور شدند. دوباره هولیر را پس گرفتند و تا شهر سلیمانی پیش‌روی کردند. این‌بار اتحادیه‌ی میهنی به ایران متوسل شد و همراه با نیروهای ایرانی به بارزانی حمله‌ور شدند و مناطق از دست داده را به غیر از هولیر باز پس گرفتند. این همکاری ایران با اتحادیه‌ی میهنی فشار را بر کومله و دمکرات بیشتر کرد و باید اتحادیه‌ی میهنی در ازای این کمک ایران، جهت منکوب نمودن احزاب روژهلات همکاری بیشتری می‌کرد. به این ترتیب نیروهای جمهوری اسلامی با کمک اتحادیه‌ی میهنی اردوگاه‌های کومه‌له و دمکرات را محاصره کردند و آن‌ها را ناچار کردند که تن به قبول شرایطی سخت‌تر بدهند و اندک تحرکات ضعیفی را هم که داشتند متوقف نمایند. خواسته‌های جمهوری اسلامی عبارت بودند از: ۱- هیچ‌گونه اقدام نظامی در داخل مرزهای ایران صورت نگیرد. ۲- افرادی که در داخل این احزاب تمایل و اصرار به تداوم مبارزه دارند، به هر طریقی حذف و بی‌تاثیر گردند. ۳- حزب دمکرات کوردستان پرونده‌ی ترور قاسملو را در مراجع ذی‌صلاح بین‌المللی پیگیری ننماید؛ (زیرا پرونده‌ی ترور شرفکندی و دادگاه میکونوس مسائل زیادی را برای ایران بوجود آورده بود و در صورت مطرح شدن دوباره‌ی پرونده‌ی قاسملو ایران بیشتر در تنگنا قرار می‌گرفت). مقرر شد که در صورت قبول این خواسته‌ها جمهوری اسلامی از ترور سایر رهبران بازمانده دست برداشته و مزاحمتی برای اردوگاه‌نشینی آن‌ها به وجود نیارد. پایان دهه‌ی هفتاد یعنی سال‌های ۷۵ تا ۱۳۸۰ دوران سکوت و عادت به اردوگاه‌نشینی بود.

سال ۱۳۸۰ در حزب کومه‌له انشعابی دیگر رخ داد. کومه‌لی زحمت‌کشان انقلابی کوردستان ایران، به رهبری عبدالله مهتدی از کومه‌له و حزب کمونیست ایران جدا شد و اعلام موجودیت

کرد. این جریان کاملاً از مواضع قبلی کومه‌له و حزب کمونیست ایران که خود مهندسی یکی از ایدئولوگ‌های اصلی آن بود، فاصله گرفت. سال ۸۳ حزب دمکرات کوردستان ایران باز هم دچار انشعاب شد و بخشی از حزب دمکرات به رهبری عبدالله حسن‌زاده از حزب دمکرات کوردستان ایران به دبیر کلی مصطفی هجری، که بعد از عبدالله حسن‌زاده دبیر کل قبلی در کنگره‌ی سیزدهم برگزیده شده بود، جدا شدند و حزب دمکرات کوردستان، بدون پسوند ایران را تشکیل دادند. بعد از مدتی خالد عزیزی به دبیر کلی انتخاب شد و مدتی نیز مصطفی مولودی این سمت را داشت و در حال حاضر هم مجدداً خالد عزیزی این مقام را داراست. مصطفی هجری هم اکنون نیز دبیر کلی حزب دمکرات کوردستان ایران را برعهده دارد.

در طی همین سال‌ها کومه‌لی زحمت‌کشان انقلابی کوردستان ایران نیز دچار انشعاب شد و گروهی با رهبری عمرایلخانی‌زاده و رضا کعبی جدا شدند و کومه‌له زحمت‌کشان کوردستان را با برداشتن اصطلاح انقلابی و حذف پسوند ایران، تشکیل دادند. البته گروهی دیگر هم که عبدالله کهنه‌پوشی آن‌ها را هدایت می‌کرد، از سازمان زحمتکشان انقلابی کوردستان ایران جدا شدند و نام کومه‌له، روند اتحاد دوباره (ره‌وتی یه‌کگر تنه‌وه) را برای خود برگزیدند. با حمایت حزب حیات آزاد کوردستان، پژاک مدتی گروهی از آن‌ها به قندیل آمدند ولی نتوانستند خود را به شرایط کوهستان تطبیق دهند و به‌صورت تدریجی قندیل را ترک نمودند. لازم است که یادآور شویم این گروه در هنگامه‌ی جنگ قندیل که به حماسه‌ی قندیل به پیشاهنگی فرماندار گریلا سمکو سره‌ل‌دان تبدیل شد، متواری شدند. این امر نشان از اضمحلال فکری و سستی اراده‌ای دارد که حاضر به قبول شرایط دشوار نیست و به صورت همه‌جانبه در دام لیبرالیسم گرفتار آمده. عبدالله کهنه‌پوشی، بعد از پراکنده شدن افرادش به کومه‌له زحمت‌کشان کوردستان پیوست، کومه‌له سازمان کوردستانی حزب کمونیست ایران هم دچار اختلافات درونی شد و گروهی از این حزب جدا شدند و کومه‌له، روند سوسیالیسم (ره‌وتی سوسیالیسم) را تشکیل دادند که ساعد وطن‌دوست و شعیب زکریایی از اعضای اولیه‌ی کومه‌له، رهبری این گروه را برعهده داشتند. البته کومه‌له روند سوسیالیسم هم دچار اختلافات درونی شد، کسانی مانند ساعد وطن‌دوست و شعیب زکریایی از این جریان فاصله گرفتند. حزب کمونیست ایران و سازمان کوردستانی آن کومه‌له نیز در بین دو قطب، رهایی ملی و سوسیالیسم و سوسیالیسم کارگری در نوسان است، کسانی مانند صلاح مازوجی بیشتر بر مبارزات کارگری اصرار دارند و

کسانی مانند ابراهیم علیزاده دارای نگرش‌های متعادل‌تری در زمینه‌ی سوسیالیسم می‌باشند.

## شرق کوردستان، جریان‌ات درمانده و ناتوان

حزب دمکرات کوردستان و حزب دمکرات کوردستان ایران، سازمان زحمت‌کشان انقلابی کوردستان ایران، سازمان زحمت‌کشان کوردستان بعد از فروپاشی صدام و تشکیل دولت فدرال عراق و تشکیل حکومت اقلیم کوردستان شعار خود را به فدرالیسم تغییر داده‌اند و کاملاً از لحاظ سیاسی دنباله‌رو حکومت اقلیم کوردستان و از لحاظ مالی هم متکی به آن می‌باشند. در سال ۲۰۱۷ این ۴ جریان به همراه سازمان خبات ائتلافی را تحت عنوان مرکز همکاری تشکیل دادند، ابتدا کومه سازمان کوردستانی حزب کمونیست ایران نیز در نشست‌های آن‌ها همکاری می‌کرد ولی بعداً بدلیل فشارهای بدنه که هم‌نشینی با سازمان خبات و احزاب دیگر را دور از پرنسپ‌های کومه می‌دیدند، رهبری آن مجبور به فاصله گرفتن شد. البته بعد از مدتی سازمان خبات نیز به‌دلیل گرایش‌اتش به سازمان مجاهدین از مرکز همکاری خارج شد. سال ۲۰۱۸ در سوئد هم ائتلافی چپ در بین حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست و حزب کمونیست ایران و چند جریان دیگر صورت گرفت. بدون تردید این ائتلاف بر سازمان‌های کوردستانی آن‌ها هم تاثیر خواهد گذاشت. البته تنها به یک جلسه و چند بیانیه محدود ماند و حاوی دستاوردی عملی نبوده است.

سال ۷۱ توسط شخصی به اسم سعید یزدان‌پناه تشکیلی به نام اتحادیه‌ی انقلابیون (یه‌کیه‌تی شورپشگیزان) تشکیل شد، ولی در مدت کوتاهی سعید یزدان‌پناه بدلیل یک سری مسائل اجتماعی، مورد سوءقصد قرار گرفت و کشته شد. بعداً برادرانش حسین و سموکو یزدان‌پناه سعی کردند مسئولیت این تشکیلی را برعهده بگیرند، برادران یزدان‌پناه در ابتدای انقلاب برای سازمان چریک‌های فدایی فعالیت کرده‌اند و بنا به برخی از شواهد، حسین یزدان‌پناه دستگیر و تواب می‌شود. بعد از آزادی به جنوب کوردستان می‌آید و بعد از مرگ برادرش مسئولیت این تشکیلات مرموز را بدست می‌گیرد. گفته می‌شود که در ابتدا این تشکیلی با نظارت حزب دمکرات و شخص دکتر صادق شرفکندی تشکیل می‌شود. ولی بعد از مرگ صادق شرفکندی و ضعف حزب دمکرات بعد از ترور شرفکندی، این تشکیلات به بخشی از دستگاه مخوف و پلید استخبارات پارت دمکرات (پاراستن) تبدیل می‌شود و در اواسط دهه‌ی ۷۰ از طریق

پاراستن و میت ترکیه گروهایی را برای شناسایی و ردیابی گریلاهای پ.ک.ک می فرستد و حتی باعث شهادت چند گریلای پ.ک.ک می شوند. بعد از اینکه سال ۱۳۷۷ یکی از گریلاهی پ.ک.ک را به طرز فجیعی به شهادت می رسانند، میان این گروه و گریلاهای پ.ک.ک درگیری رخ می دهد و تعدادی از این گروه کشته می شوند. بقیه هم مجبور به فرار می شوند. سال ۱۳۸۰ این گروه با سرپرستی پارت دمکرات کوردستان به پارت آزادی کوردستان - پاک تغییر نام می دهد و علی قاضی تنها پسر قاضی محمد، به رهبری آن و حسین یزدان پناه به معاونت آن منصوب می شود. البته بعدها طی حرکتی نمایشی علی قاضی به دلیل کهولت سن خود را از رهبری کنار کشیده و از این پس حسین یزدان پناه رهبر و نفر اول این سازمان می باشد.

باید یادآور شد که بعد از اعدام قاضی محمد، ساواک علی قاضی را به تهران می برد و طی دوره های آموزشی او را به هیات یکی از وفاداران شاه و مخبرین ساواک درمی آورند. بعداً او را به آلمان می فرستند و به همکاری با دستگاه استخبارات آلمان می پردازد. با دولت عراق روابطی را برقرار می کند و گفته می شود که در تجارت اسلحه و مهمات میان آلمان و دولت عراق به عنوان واسطه عمل می نموده که بعدها بنا به دلایلی توسط دولت عراق دستگیر و مدتی در بغداد زندانی می شود. بعد از فروپاشی دولت پهلوی و اتهام دلالی بین عراق و آلمان، سعی داشت با شعارهای ناسیونالیستی و وابستگی به پارت دمکرات کوردستان عراق، اعتبار از دست رفته را در آخر عمر به نحوی جبران کند. البته به دلیل کهولت سن نمی تواند نقشی آنچنانی ایفا کند و تنها از شهرت قاضی محمد سوءاستفاده می نماید.

پارت دمکرات و سازمان پاراستن تامین مالی سازمان پاک را برعهده دارند. این حزب با سردادن شعارهای ناسیونالیستی می خواهد در شرق کوردستان جای پای باز کند. ولی از نظر بسیاری از روشنفکران و طیف های مختلف اجتماعی تنها بخشی از نقشه ی پارت دمکرات برای ایجاد اغتشاش در آینده ی شرق کوردستان است و ارتباطی با مبارزه رهایی بخش خلق کوردستان ندارد.

نیروهای مذهبی که در بخش های قبلی به آنها اشاراتی داشتیم در حال حاضر هم به فعالیت خود به اشکال مختلف ادامه می دهند. طرفداران ناصر سبحانی در تشکلی به نام «دعوت و اصلاح» به فعالیت خود ادامه می دهند و روابط گرمی با اخوان المسلمین و با AKP

حزب عدالت و توسعه) در ترکیه دارند. شورای شمس اخیراً فعالیت‌های خود را در اروپا از نو شروع کرده و در این راستا دفاتری را در کشورهای مختلف دایر نموده است. بنا به برخی از منابع یکی از دفاترش در کشور نروژ می‌باشد. مکتب قرآن به دو شاخه‌ی «مکتب قرآن کوردستان» با رهبری حسن امینی و «مکتب قرآن شورای مدیریتی» به رهبری سعدی قریشی تقسیم شده است. مکتب قرآن کوردستان معتقد است که باید در سیاست دخالت کرد و ادعا می‌کند که حرکتی ملی-مذهبی را نمایندگی می‌کند. ولی مکتب قرآن شورای مدیریتی مدعی است که باید، با توجه به توصیه‌ی احمد مفتی‌زاده از سیاست دوری‌گزید و بیشتر به کارهای اجتماعی، اقتصادی و عام‌المنفعه برای جلب نظر جامعه و جذب نیرو پرداخت. گه‌گاهی ندهایی از بازسازی سپاه رزگاری به گوش می‌رسد. ولی فعالیت و کار سازمانی آن‌چنانی که قابل بحث باشد دیده نشده و تنها در حد بیانیه باقی مانده‌اند. سازمان خبات هم به دو شاخه تحت عنوان‌های سازمان خبات کوردستان و سازمان خبات کوردستان ایران تقسیم شده که چنان تأثیرگذار نیستند.

## آنچه ارتجاع و ضد انقلاب است

امروزه جریانات سلفی و ارتجاعی مذهبی هم در شرق کوردستان سربرآورده‌اند و به‌طور کلی با همه چیز سر جنگ دارند. گاهی اوقات خود جمهوری اسلامی دست به تشکیل این گروه‌ها زده و یا فعالیت‌های آن‌ها را مورد اغماض قرار می‌دهد تا به مانع‌سازی و سنگ‌اندازی برسر راه فعالیت احزاب چپ و نیروهای ملی-دموکراتیک بپردازند. به همین دلیل باید نیروهای چپ و ملی دموکراتیک کوردستان، این را دریابند که وضعیت کاملاً با دوران دهه‌ی ۶۰ فرق می‌کند. نیروهای به ظاهر ناسیونالیست و مذهبی برخوردار از حمایت بارزانی و نزدیک به تفکرات داعش و سلفیسم را باید به عنوان خطری جدی تلقی نمود. لازم است که بنیان‌های فکری و عقلانی ما برای فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هویتی از سلامت کامل برخوردار باشند و به صورت مداوم مورد بازبینی و نقد قرار گیرند و به‌طور کلی جامعه‌محور و کلیت‌مندانه‌تر عمل نماییم تا احتمال لغزش به کمترین حد کاهش یافته و به مانعی در برابر انقلاب سوسیالیستی و ملی دموکراتیک خلق کورد بدل نشویم. البته اگر با درایت عمل نماییم، با وجود عمق ارتجاع این نیروهای ناسیونالیستی بارزانی محور و مذهبی متمایل به AKP



داعش و القاعده، متقاعد نمودن جامعه در برابر این ارتجاع کاری دشوار نخواهد بود. حکومت اقلیم کوردستان به رهبری بارزانی به‌عنوان یک حکومت ناسیونالیستی-خاندانی مدل غایی و هدف نهایی نیروهایی است که به حمایت و پشتیبانی او دل خوش نموده‌اند. همچنین نظام ناکارآمد و سفاک جمهوری اسلامی، فاشیسم درنده‌ی AKP و عملکردهای ضدانسانی داعش و القاعده به خوبی چهره‌ی واقعی اسلام سیاسی و اخوانی را نشان داده و متقاعد کردن جامعه نسبت به تهدیدات آن‌ها کاری دشوار نخواهد بود. البته این زمانی ممکن است که نیروهای چپ و ملی دموکراتیک کوردستان توان ارائه‌ی آلترناتیوی دموکراتیک را برای چاره‌یابی مسائل سیاسی و اجتماعی و هم‌زیستی تمامی تنوعات داشته باشند. لازم است به جامعه اطمینان خاطر داده شود که تمامی تنوعات و تفاوت‌مندی‌ها، با حفظ هویت اجتماعی و فرهنگی خود از حق حیاتی آزادانه و کرامت‌مند برخوردار خواهند بود و به یک اندازه از فرصت‌ها و امکانات بهره‌مند خواهند شد.

## نیروی خط سوم در شرق کوردستان

باید یادآور شد که در طول سال‌های پرتلاطم گذشته که نیروهای چپ و ملی دموکراتیک کوردستان از آن عبور کرده، طیفی از اشخاص شرافتمند و انقلابی هم وجود داشته‌اند که با نفوذ و تاثیرات افکار سوسیال شووینیسم توده و بارزانی‌گرایی در مقاطعی از حیات حزب دمکرات، همچنین در برابر رشد مجعولات اتحادیه مبارزین کمونیست-سپهند در کومله و با گرایشات فئودالی و ناسیونالیستی راست‌گرایانه‌ی مبتنی بر کیش شخصیت درون کومله و دمکرات سر سازگاری نداشته و در برابر این سرچشمه‌های رخوت مبارزه نموده‌اند. همچنین از دهه‌ی ۸۰ به بعد جامعه‌ی مدنی در کوردستان گسترش یافته و امروز شاهد نهادینگی فعالیت‌های زنان، کارگران و اصناف، محیط زیست، انجمن‌های ادبی و ... هستیم. باید یادآور شد جنبش آپویی با پیشاهنگی «حزب حیات آزاد کوردستان» (پارتی ژبانی نازادی کوردستان - پژاک)، «جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان» (کومه‌لگای دیموکراتیک و نازادی رۆژه‌لاتی کوردستان- کۆدار) و «جامعه زنان شرق کوردستان (کومه‌ل‌گای ژنانی نازادی رۆژه‌لاتی کوردستان- کژار) امروز در شرق کوردستان به یک نیروی پیشاهنگ ملی دموکراتیک و سوسیالیستی تبدیل شده است و گسترش جامعه‌ی مدنی در

شرق کوردستان، با آغاز فعالیت این جنبش در شرق کوردستان، رابطه تنگاتنگی دارد. جامعه‌ی مدنی شرق کوردستان که از تفکرات جزم‌اندیشانه و غیردموکراتیک برخی از جریان‌ها گذار نموده و قید و بندهای تعاریف نظام سلطه‌گر اسلامی را دور انداخته همراه با جنبش آپویی شادابی و طراوت لازم را باز یافته و می‌تواند به عنوان خط سوم مبارزه قلمداد شود.

افراد و گروه‌های چپ و میهن‌دوست خارج از ساختار حزبی کلاسیک شرق کوردستان از همان اوایل شروع فعالیت پژاک، دست دوستی و حمایت را به سوی پژاک دراز کردند. کودار، کژار و پژاک با اتکا به جامعه‌ی مدنی مبارز و افراد و گروه‌های چپ و میهن‌دوست مستقل و در نظر گرفتن فرصت‌ها و توانمندی‌های فکری، سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی‌ای که خود اقدام به سازمان‌دهی آن‌ها نموده‌اند، توانسته‌اند نیروی خط سوم را ارتقاء بخشند. با این نیرو و توان می‌تواند در یک ائتلاف گسترده با سایر نیروهای چپ و دموکراتیک به آرمان‌های جامعه‌ی کورد جامه‌ی عمل بپوشاند.

## بخش ۷

### تمایز و تفاوت‌های جنبش آپویی با جریان‌های کلاسیک کوردستان

جهت درک بهتر جنبش آپویی که کودار، پژاک و کژار بخشی از آن می‌باشند و درک تفاوت‌های آن با جریان‌های کلاسیک در کوردستان لازم است که به برخی از مسائل تاریخی و سیر مبارزاتی خلق‌مان خصوصا در دوران معاصر بپردازیم. همان‌طور که مطلع هستیم کوردستان در طول تاریخ میدان جنگ و رویارویی نیروهای سلطه‌گر و جنگ‌طلب بوده است. بسیاری از جنگ‌های تاریخی در این سرزمین روی داده‌اند. میدان تقابل یونانیان و امپراتوری هخامنشی، روم و اشکانی و ساسانی، جنگ‌های منطقه‌ای دوران امپراتوری‌های اموی و عباسی، از غزنوی و سلجوقی تا ایلخانان مغول و جنگ‌های تیموری، جنگ‌های عثمانی با صفوی و سلسه‌های بعدی در ایران بوده است.

با صرف‌نظر از تاریخ باستان و سده‌های میانه و رخداد‌های این ادوار بر کوردستان، قرارداد قصرشیرین که منجر به تقسیم کوردستان بصورت پروتکلی در ۱۶۳۹/۵/۱۷ بین صفوی و عثمانی شد، دوره‌های نوین از استیلای تمدن‌های ویرانگر بر کوردستان بود که زمینه‌ی استعمار مدرن بر کوردستان در قرن بیستم را فراهم آورد. هرچند در طول تاریخ کهن و در نتیجه‌ی موقعیت ژئوپولیتیک کوردستان و مبدل شدن آن به میدان جنگ‌های ویرانگر، مردمانش متحمل مظالم زیادی گشته‌اند، ولی شاید در هیچ دوره‌ای به اندازه استعمار قرن بیستم، هستی و هویت کوردی مورد انکار، نابودی و تهاجم قرار نگرفته است.

کوردستان که در طی قرون متمادی از سوی نیروهای تمدن مرکزی دولت‌گرا و سلطه‌گر مورد استعمار قرار گرفته و انواع نظام‌های استعماری را از سر گذرانده در ابتدای قرن بیستم سیاست‌ها و حملات استعماری مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و دولت‌ملت‌های ساخته و پرداخته‌ی امپریالیسم نیز به آن افزوده شد. که از لحاظ سیاست انکار و امحای سیستماتیک و نابودی فرهنگی با هیچ‌کدام از نیروهای هژمونیک تاریخی مسلط بر کوردستان قابل مقایسه نیست. سال ۱۹۱۸ پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی قدرت‌های کلاسیک در خاورمیانه‌ای بود که

در قبضه‌ی امپراتوری عثمانی و شاهنشاهی قاجار قرار داشت. امپراتوری عثمانی تا سال ۱۹۲۳ و شاهنشاهی قاجار تا ۱۹۲۵ به ترتیب در قالب دولت - ملت ترکیه و حکومت پهلوی مینیمال شدند. به صورت محدود فرصت‌هایی نیز برای ایجاد یک ساختار سیاسی در کوردستان به‌وجود آمد که به علت مداخلات خارجی و داخلی عقیم ماند. در این مقطع نخبگان کورد نیز تلاش‌هایی در راستای ایجاد ستاتوی سیاسی برای خلق کورد صورت دادند، ولی امپریالیسم در چارچوب منافع خود از کوردها به عنوان کارتی در راستای کنترل دولت-ملت‌های در حال تاسیس استفاده نمود. از سویی مسئله‌ی کورد را در برابر دولت-ملت‌های در حال تاسیس به‌عنوان اهرم فشار به کار می‌برد تا بتواند خواسته‌های خویش را به آن‌ها تحمیل نماید و از سویی دیگر ضمن کسب امتیازات لازم از این دولت-ملت‌ها زمینه‌ی سرکوب کوردها را نیز فراهم می‌کرد. تاکتیک خرگوش بدو و تازی بگير را در مورد کوردها به کار می‌برد. متأسفانه رهبران و نخبگان کورد یا از درکی درست و واقع‌بینانه نسبت به این رویکرد بریتانیا و استعمار برخوردار نبوده‌اند و یا اگر هم بوده توان گذار از آن را نداشته‌اند.

عدم انسجام، نبود استراتژی و درک سیاسی نیرومند نخبگان و رهبران کورد، چه نیروهای روشنفکر و چه رهبران سنتی و فتودال کورد در عدم موفقیت آن‌ها موثر بوده است. ولی با تمام ضعف‌ها نخبگان و طیف‌های مختلف جامعه‌ی کورد در آن مقطع تلاش‌هایی را برای تحقق خواسته‌های خود صورت داده‌اند. هر چند نتیجه‌ی مطلوب نیز کسب نشده باشد، نمی‌توان آن تلاش‌ها را انکار و نادیده گرفت. بعد از قیام‌هایی که با صبغه‌ی فتودالی، عشیره‌ای و مذهبی از قرن ۱۹ تا اوایل قرن بیستم صورت گرفتند، مانند قیام بدرخان و قیام شیخ عبیدالله نه‌ری، اسماعیل آقای سمکو، شیخ محمود حفید، شیخ سعید پیران، نخبگان و روشنفکران کورد نیز در فاصله‌ی دو جنگ جهانی اول و دوم اقدام به ایجاد تشکل‌هایی مدرن نموده و در کنار آن‌ها دست به چاپ و نشر روزنامه و مجلات زدند.

تشکل‌های این دوره بیشتر تحت عنوان جمعیت (کۆمه‌له) اعلام موجودیت می‌کردند. مانند جمعیت تعالی کورد، جمعیت خودبودن (جه‌معه‌یتی خۆببۆون، که حامی جنبش آزارات به رهبری احسان نوری پاشا در سال ۱۹۳۲ بود)، جمعیت امید (کۆمه‌له‌ هیوا) که در سال‌های جنگ جهانی دوم در جنوب کوردستان توسط کسانی مانند رفیق حیلمی، تشکیل شد. جمعیت احیای کوردستان (کۆمه‌له ژ-ک) که در خلاء سیاسی بعد از سقوط دولت رضاخان در سال

۱۳۲۰، در شرق کوردستان تشکیل شد و بعداً در سال ۱۳۲۴ با توصیه روس‌ها به حزب دمکرات کوردستان به رهبری قاضی محمد تغییر نام، محتوا و ساختار داد و در نهایت منجر به تشکیل جمهوری ۱۱ ماهه‌ی کوردستان در مه‌یاد گشت. لازم به ذکر است، جمعیت‌های متعددی در این دوران تشکیل شدند اما تنها تعداد معدودی از آن‌ها توان تاثیرگذاری داشتند. نقطه‌ی مشترک همه‌ی این جمعیت‌ها عدم پذیرش تقسیم کوردستان بین چهار دولت-ملت منطقه بود. با قرارداد لوزان مخالف بودند و اهداف و برنامه‌هایی را برای کل کوردستان و خلق کورد در نظر داشتند. حتی در معدود مواردی پیمان‌هایی را نیز با هم منعقد کردند که می‌توان به پیمان ۳ سنور (نقطه‌ی تلاقی مرزهای سه کشور استعمارگر ایران، عراق و ترکیه در کوهستان‌های قندیل به نام دالانپر (دالانپهر) و کیله‌شین (کیله‌شین) می‌باشد اشاره کرد. حزب دمکرات کوردستان به رهبری قاضی محمد ضمن وفاداری باطنی نسبت به این پیمان شاید به دلیل فشار روس‌ها عملاً دنبال‌هرو اندیشه‌های ژ-ک در مورد چهار بخش کوردستان نبود. روس‌ها به شدت با توسعه‌ی جمهوری مه‌یاد مخالف بودند و از این امر هراس داشتند که از عهده‌ی کنترل نهایی آن برنیایند. برای همین با بسیاری از وجوهات هستی‌یابی جمهوری مخالفت می‌نمودند. هر چند رهبران جمهوری به صورت شکلی و نمادین در ساختار آن از نیروهای هر چهار بخش استفاده نمودند، اما مدت نزدیک به یک سال برای رایزنی و جذب نیرو با توجه به ساختار و بافتار آن زمان کوردستان هم کم نبود. بعد از فروپاشی جمهوری کوردستان، در جنوب کوردستان و توسط کسانی مانند حمزه عبدالله و ابراهیم احمد، پارت دمکرات کوردستان عراق تاسیس می‌گردد. بعد از کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ ملامصطفی بارزانی که بعد از فروپاشی جمهوری مه‌یاد به شوروی گریخته بود به کوردستان و عراق برگردانده می‌شود و به رهبری پارت دمکرات کوردستان عراق منصوب می‌شود. چرا که رهبران پارت دمکرات کوردستان عراق معتقد بودند رهبری ملامصطفی با نفوذ مذهبی و عشایری، همچنین شهرتی که یافته بود، می‌تواند پارت دمکرات کوردستان عراق را گسترش دهد.

پارت دمکرات کوردستان عراق از استراتژی قبلی جمعیت‌ها یعنی اهمیت دادن به کلیت کوردستان، فاصله‌گرفت و بطور ضمنی قرداد لوزان و تقسیم کوردستان را به چهار بخش پذیرفت. نام عراق را به عنوان پسوند به عنوان حزب دمکرات کوردستان اضافه کرد، ما تا آن

موقع هیچ سندی از جمعیت‌ها و جنبش‌های قبل از آن سراغ نداریم و یا حداقل من نیافته‌ام که عنوان کوردستان ایران، عراق، ترکیه و سوریه بر پسوند آن‌ها درج شده باشد. بیشتر از اصطلاحات شمال و جنوب استفاده شده است. تا قبل این رویداد خلق کورد ساکن در دو سوی مرزها از اصطلاحات کوردستان منسوب به هر کدام از کشورهای استعمارگر استفاده نمی‌کردند. بلکه از اسامی و عنوان‌هایی مانند (بیلاق- قشلاق) و این طرف و آن سو بهره می‌برند که هنوز هم تا حدودی رایج است.

بعد از تاسیس پارت دمکرات کوردستان عراق تا کنون، بغیر از جنبش آپویی، تمام احزاب و تشکل‌هایی که در هر چهار بخش کوردستان اعم از راست، چپ، سکولار و مذهبی تاسیس شده‌اند از این تغییر استراتژی پیروی کرده و احزاب فقط با هدف فعالیت در بخش مربوطه‌ی خود تشکیل و برنامه و اساسنامه‌ی خود را تدوین می‌کردند و تدریجا مردم را به استفاده از نام دولت‌های سلطه‌گر بر کوردستان به‌عنوان پسوند احزاب خود عادت دادند. تنها در اوایل تاسیس، اتحادیه‌ی میهنی کوردستان چنان وانمود می‌کرد که سعی گذار از آن را دارد، ولی دیری نپایید و این سازمان هم به این قاعده تن داد.

در واقع دولت‌های امپریالیسم این تغییر استراتژی جنبش کورد را برای خود مطلوب و همگام با طرح خود در خاورمیانه می‌دانستند و به این طریق بهتر می‌توانستند بازی خرگوش بدو و تازی بگیر را به اجرا دریاورند. در واقع تقسیم کوردستان به چهار بخش در نتیجه‌ی سیاست‌های آن‌ها به اجرا درآمده بود و جنبشی یک‌دست و متحد در کوردستان با برنامه‌های آن‌ها هم‌خوانی نداشت. دولت ملت‌های حاکم بر کوردستان نیز از ابتدای تاسیس تا دوران جنگ جهانی دوم، تمام سعی خود را جهت مسکوت گذاشتن و انکار خلق کورد به کار بستند. قراردادهایی مانند سعدآباد در ۱۹۳۷ و بغداد در سال ۱۹۵۵ (بعد از انقلاب ۱۳۵۸ عراق، عبدالکریم قاسم از این قرارداد بیرون آمد و بعدها کشورهای عضو، پیمان ستو را تشکیل دادند) را به همین منظور منعقد کردند و تهاجمات و ضربات سنگینی را بر پیکر جنبش‌های کوردی وارد آوردند ولی موفق به امحاء و نابودی خلق کورد نشدند. پس این عدم یک‌دستی و نبود اتحاد در جنبش کورد برای آن‌ها نیز قابل قبولتر بود تا وجود یک جنبش همه‌گیر در تمام بخش‌های کوردستان. چرا که به این صورت هم نیروی جنبش کورد پراکنده و ضعیف خواهد شد و هم امکان تفرقه و به‌کارگیری جنبش بخشی از کوردستان در مقابل بخش دیگر جهت

تهدید و تطمیع ممکن می‌شود.

تحریف ایجاد شده توسط پارت دمکرات کوردستان عراق هنوز هم توسط این حزب به صورت بسیار سیستماتیک‌تر و در قالب پروژه‌ی کوردستان مینیمال اجرا می‌شود. در واقع استعمارگران کوردستان از دهه‌ی ۴۰ میلادی به بعد با تشکیل پارت دمکرات کوردستان عراق، خصوصا در دوران رهبری بارزانی، از آن به‌عنوان یک تله و دام برای گرفتار نمودن توان و نیروی انقلابی سایر بخش‌های کوردستان استفاده نموده‌اند. از دهه‌ی ۹۰ میلادی و با تشکیل حکومت اقلیم کوردستان به سرکردگی پارت دمکرات کوردستان و اتحادیه‌ی میهنی کوردستان نقش یک لاپراتوار را نیز به آن اضافه کردند، آن نیز ارائه‌ی تابلویی ناموفق از اداره‌ی یک سرزمین و نظامی انباشته از فساد، دزدی، خیانت، بی‌مسئولیتی و بی‌ارادگی بود تا به دروغ به دنیا نشان دهند که این خلق توان خودمدیریتی ندارد و از عهده‌ی اداره‌ی جامعه بر نمی‌آید. همچنین به خلق کورد در شرق کوردستان و شمال کوردستان نشان دهند که اگر از زیر یوغ ایران و ترکیه خارج شوید، شما نیز به وضعیت خلق کورد در جنوب کوردستان دچار می‌شوید. بنظر من بعد از ۲۰۰۳ نقش ویتترین مدرنیته سرمایه‌داری را نیز به آن دادند. یعنی از سووی زرق و برق فریبنده‌ی مدرنیته و از دیگر سو افول و سقوط فرهنگ و هویت کورد. به یک بازار مکاره‌ی جهانی تبدیلیش کرده‌اند که فساد سیستماتیک و همه‌جانبه در تمام ارکان آن ریشه دوانده است. سال ۲۰۱۷ و در قضیه‌ی رفاندم تلاش کردند تا به تمامی امید به آزادی کوردستان و خارج شدن از استیلای دولت-ملت‌های حاکم بر کوردستان را نابود نمایند و این وظیفه را هم خاندان بارزانی به خوبی به جای آوردند و نیمی از دستاوردهای خلق کورد را به باد فنا دادند.

در واقع جریانات کلاسیک دارای ایدئولوژی اعم از چپ، راست، مذهبی و یا سکولار که باشند، به این بخش‌گرایی مبتلا شده‌اند. حتی فراتر از آن نتوانستند در بخش خود هم مسبب اتحاد شوند و در کنار بخش‌گرایی به منطقه‌گرایی، شهرگرایی و حزب‌گرایی روی آورده و همه چیز را در منافع محدود درون این الفاظ محصور نمودند. در کنار ویژگی بخش‌گرایی و منطقه‌گرایی، مردسالاری و پیرسالاری (ژرنتوکراسی) به ویژگی‌های این احزاب کلاسیک افزوده شد. همچنین این جریانات هم در داخل و هم در مقابل جامعه، فرهنگ قدرت‌طلبی و شبه‌دولتی را نمایندگی می‌کنند. این ویژگی آن‌ها باعث شده که به سیاست حذف یکدیگر

روی آورده و در داخل هم نسبت به تصفیه‌ی نیروهای مخالف بی‌اعتنا نباشند و که این امر موجب گسترش فردگرایی و محفل‌گرایی در درون فعالیشان بوده است. هرچند که جنبش ملی-دموکراتیک کورد از نظر سیاسی و جامعه‌شناسی ماهیتی چپ‌گرایانه و سوسیالیستی داشته و دارد اما در طول تاریخ فعالیت احزاب کلاسیک به‌جز مواردی نادر و کوتاه، رهبری در انحصار افراد فتودال-آریستوکرات، خرده بورژوا و بورژوا بوده است. این جریان نیز به دید رعیت و ابژه به خلق نگریسته و خلق را تنها به‌عنوان ابزاری در خدمت خود و متماعش می‌داند. جریانات و افراد خرده بورژوازی در دوران آسایش و راحتی با ایدئالیزه نمودن مسائل و عدم تحلیل واقع‌بینانه به شعارگرایی و غوغاسالاری روی می‌آورند و با افزایش فشار از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرده و پس می‌زنند. بعد از شکست نیز به تجزیه و تحلیل خود نمی‌پردازند و به ضعف‌های خود معترف نمی‌شود.

به‌جای آسیب‌شناسی و تجزیه و تحلیل، به آسمان‌ریسان بافتن و انداختن مسئولیت شکست به این و آن می‌پردازند و سعی می‌کنند به هر وسیله‌ای که شده از خود سلب مسئولیت نمایند. حتی اگر شده تقصیر را به گردن جامعه می‌اندازند. در حالی که از دشمن نمی‌توان گله‌گذاری کرد. او به صراحت می‌خواهد تو را سرکوب و نابود نماید و این شماست که باید تکلیف خود را مشخص کنید. این قانون جنگ با نیروهای سلطه‌گر است. رهبری بورژوا هم که همه چیز را در راستای کسب سود و تأمین منافع طبقه‌ی خودش ارزیابی می‌کند و با رویکردی بی‌شمرانه‌تر از نیروهای فتودال و خرده‌بورژوا، از شور و احساسات ملی و عدم خودآگاهی جامعه و خلق جهت دستیابی به منافع خود سوءاستفاده می‌کند. این سه کاراکتر که رهبری جنبش خلق کورد را بر عهده گرفته‌اند یک ویژگی مشترک دارند. این که به‌جای سازمان‌دهی و تکیه بر توان داخلی جامعه‌ی کورد تمام امیدشان را به پشتیبانی نیروهای خارجی و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی‌ای بسته‌اند که خود آن‌ها از مسببین ایجاد مسئله‌ی کورد می‌باشند. هرگز به نظم ذاتی و توانمندی‌های تاریخی و اجتماعی خلق کورد تکیه نشد. خصایص ضد اجتماعی آن‌ها باعث شد که تنها از نقش زور در رابطه با جامعه استفاده نمایند.

هرچند از طریق تشکیلات پیشمرگه (نسبت به جنبش‌های عشیره‌ای) سعی شده نظمی نوین به ساختار نظامی داده شود، ولی هم‌چنان خلایق بزرگ در استراتژی جنگی کوردها هویدا بود. هرچند این احزاب نسبت به جنبش‌های ابتدای قرن بیستم در تنظیم روابط دیپلماتیک



گام‌هایی برداشته و روابطی برقرار کرده باشند، ولی به هیچ وجه نتوانستند خلاء موجود را از لحاظ روانی و عملی پر کنند. از سوی دیگر با نیروهایی که در نتیجه‌ی شکست‌ها و به بن‌بست رسیدن متد مبارزاتی آن‌ها به وارد عرصه می‌شدند، برخوردی انکارگرایانه و مانع‌ساز را در پیش می‌گرفتند. زیرا بیم آن دارند که با ترقی و موفقیت این نیروهای نوین، از ضعف‌ها، نارسایی و نالایقی آن‌ها پرده برداشته شود. در نتیجه با تمام توان به مانع‌سازی و سنگ‌اندازی پرداخته و هم‌راستا با نیروهای استعمارگر و مرتجع حاکم بر کوردستان در مخدوش ساختن چهره‌ی این نیروی‌های مبارز نوین سنگ تمام خواهند گذاشت و وظیفه‌ی مزدوری خود را تا منتهی درجه به انجام خواهند رسانید.

## جنبشی نوین با فرهنگ و ادعایی نوین

جنبش آپویی که آغاز آن به اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی برمی‌گردد از همان گام نخست سعی بر گذار از این نارسایی‌ها و بن‌بست‌های به وجود آمده در مبارزات احزاب کلاسیک کورد نمود. به‌همین دلیل چالش مابین جنبش آپویی و جریان‌ات کلاسیک صرفاً چالشی سیاسی و منازعه‌ی قدرت نیست. بلکه تفاوت در جهانبینی، استراتژی، فرهنگ، طرز و شیوه‌ی کار، اسلوب و ماهیت آن می‌باشد.

در شمال کوردستان بعد از سرکوب قیام ۱۹۲۵ به رهبری شیخ سعید پیران، جنبش آزارات به رهبری احسان نوری پاشا در سال ۱۹۳۰ و سرکوب درسیم در سال ۱۹۳۷ و اعدام سیدرضا به‌عنوان رهبر قیام درسیم مسئله‌ی کورد و چاره‌یابی آن تقریباً مسکوت گذاشته شد و اگر فعالیت‌هایی هم بوده بسیار محدود و کاملاً در خفا صورت گرفته است. یا این‌که در نطفه خفه شده. برای نمونه تلاش‌های دکترشوان و سعیدالچی که در سال ۱۹۷۰ میلادی به جنوب کوردستان برای بسترسازی مبارزه آمده بودند، اما توسط بارزانی کشته شدند(شاید هم به دولت ترکیه تحویل داده شدند و اعدام‌شان کردند). در عین حال سال ۱۹۷۰ و ۷۱ در ترکیه بر علیه جنبش‌های چپ کودتا صورت می‌گیرد و بسیاری از رهبران چپ انقلابی ترکیه مانند دینیز گزمیش، ابراهیم کایپاکایا و دوستان‌شان اعدام می‌شوند و کسانی مانند ماهرچایان در درگیری‌ها کشته می‌شوند. اینان رهبران چپ انقلابی در ترکیه بودند و مواضع‌شان با چپ شورونیست، هم در اصول انقلابی و هم در مورد اتحاد خلق‌ها متفاوت بود و به‌ویژه در مسئله‌ی

کورد نگاه و برخوردی واقع‌بینانه و انقلابی داشتند. رهبر آپو(عبدالله اوجالان) که آن موقع در آنکارا مشغول تحصیل بودند از این فضای انقلابی و سوسیالیستی تأثیر می‌پذیرند. در نتیجه‌ی آشنایی با سوسیالیسم(به‌ویژه مطالعه کتاب الفبای سوسیالیسم به‌عنوان اولین متنی که در مورد سوسیالیسم مطالعه می‌کند) در افکار ایشان دگرگونی‌هایی ایجاد می‌شود و سوسیالیسم را برای التیام بخشیدن به زخم‌ها و آلام جامعه و خلق کورد، مناسب‌تر از هر رویکردی از جمله رویکردهای دینی که خود تا آن موقع با آن‌ها آشنایی داشته، می‌بیند.

در نتیجه وارد مبارزات چپ و دانشجویی آن دوره می‌شود. در جلسات و سمینارهای رهبران انقلابی جنبش چپ ترکیه شرکت می‌کند و تدریجاً به یکی از رهبران جنبش دانشجویی مبدل می‌شود. سال ۱۹۷۳ به فکر ایجاد گروهی برای مبارزه، با تلفیق نگرش‌های ملی و سوسیالیسم می‌افتد و در نوروز همان سال جلسه‌ای را با شرکت گروه محدودی از دوستانش تشکیل می‌دهد و افکارش را به بحث می‌گذارد. در همان سال در یک راه‌پیمایی که به‌منظور محکوم کردن اعدام دنیز گزمیش در اولین سال‌گردش برگزار می‌شود شرکت می‌نماید و متعاقباً دستگیر شده و به زندان می‌افتد. بعد از ۷ ماه از زندان آزاد می‌شود و همچنان بر ایده‌ی تشکیل گروهی برای فعالیت اصرار می‌ورزد. گروهی که در نوروز ۱۹۷۳ با آن‌ها تشکیل جلسه داده شده است، تنها علی حیدر قیطان(که هنوز هم در صفوف جنبش آپویی در حال خدمت به خلق مان می‌باشد) باقی‌مانده و بقیه به دنبال زندگی خصوصی خویش رفته بودند.

از طریق یکی از دوستان دوران زندانش به نام دوغان فرتتا، با دو دانشجوی چپ و انقلابی غیره کورد به اسامی کمال پیر و حتی قرار آشنا می‌شود و در منزل دانش‌جویی آن‌ها اِسکان می‌یابد و افکارش را با آن‌ها در میان می‌گذارد. آن‌ها هم تحت تأثیر افکارش قرار گرفته و با او همراهی می‌گردند. در نتیجه بذریک جنبش انقلابی سوسیالیستی و رهایی‌بخش خلق‌ها کاشته می‌شود. به مرور زمان اشخاص جدیدی مانند جمیل بایک، دوران کالکان، مصطفی قهره‌سو، علی حیدر قیطان، سکینه جانسز، مظلوم دوغان، محمد خیری دورموش و... به گروه می‌پیوندند. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ این گروه به‌عنوان یک گروه سیاسی-تشکیلاتی و ایدئولوژیک فعالیت می‌کند. بدون تردید این گروه به‌غیر از چپ انقلابی ترکیه در اوایل دهه‌ی ۷۰ از جریانات چپ جهانی به‌مانند انقلاب جوانان فرانسه در ۱۹۶۸ و پیروزی جنبش رهایی‌بخش ویتنام و مبارزات خلق فلسطین تأثیر می‌پذیرد.

در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ با برگزاری کنگره‌ای با شرکت ۲۲ تن و با تکیه بر فعالیت‌های ۵ ساله‌ی گروه ایدئولوژیک، حزب کارگران کوردستان پ.ک.ک تاسیس می‌شود. پ.ک.ک در همان اوایل تشکیل هم از سوی سوسیال شوونیسم ترکیه و هم از سوی ناسیونالیسم ابتدایی، تنگ‌نظر و منفعل کورد مورد رد و انتقاد قرار می‌گیرد. به‌دلیل بیان خواست خلق کورد مبنی بر حق تعیین سرنوشت از سوی سوسیال شوونیسم ترکیه متهم به ناسیونالیسم شده و از سوی ناسیونالیسم ابتدایی و منفعل کورد نیز به کمونیسم و غیره ملی بودن متهم می‌شود. پ.ک.ک با این شعار که «هر کس میهن‌دوست نباشد، انترناسیونالیست نیست و هر آن‌که انترناسیونالیست نباشد میهن‌دوست نیست» به مقابله با این اتهامات برمی‌خیزد.

سال ۱۹۷۳ که گروه در آنکارا تشکیل می‌شود، بعد از سازمان‌دهی داخلی، رهبری و کادرهای گروه در سال ۱۹۷۴ برای فعالیت به شهرهای کوردستان برمی‌گردند. ابتدا دولت ترکیه از طریق گروه‌های به ظاهر چپ مزدور و برخی از گروه‌های کوردگرای ناسیونالیست به مقابله با گروه ایدئولوژیک آپوئیستی می‌پردازد. در ۱۷ می ۱۹۷۷ حقی قرار توسط شخصی به نام علاالدین کاپلان که رهبری تشکیلی مزدور به‌نام (سنتیرکا سوور) ستاره‌ی سرخ را بر عهده دارد، ترور می‌شود. یک سال بعد به یاد این شهید بزرگوار و بزرگداشت راه وی گروه گامی جلوتر می‌گذارد و در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ طی کنگره‌ای متشکل از ۲۲ نفر که در میان آن‌ها دو زن، سکینه جانسز و کتیره یلدرم حضور دارند، حزب کارگران کوردستان (PKK) تشکیل می‌شود.

این بار دولت ترکیه سعی می‌کند بجای رودرویی مستقیم با پ.ک.ک، از عشایر و طوایف کورد برای مقابله با انقلابیون کوردستان یا دانشجویان کوردستان (طلبه‌های کوردستان، نامی که عامه‌ی مردم در دوران گروه ایدئولوژیک و سال‌های نخست تشکیل پ.ک.ک اعضا با آن می‌شناختند) استفاده نماید. پ.ک.ک سال ۱۹۷۹ وارد اولین جنگ نظامی می‌شود و در شهر حلوان با عشیره‌ی سلیمانیان و در شهر سیورک با عشیره‌ی بوجاق ناچار به رودرویی نظامی می‌شود.

دولت ترکیه بدلیل گسترش نفوذ پ.ک.ک اینبار از طریق جاسوسی و ترور و دستگیری مستقیماً وارد عمل می‌شود. سال ۱۹۷۹ که بوی کودتا کم‌کم به مشام می‌رسد و صدای پوتین‌های نظامی در حال طنین‌انداز شدن بود، رهبری و کادرهای پ.ک.ک با یک پیش‌بینی

و دقت عمل خاص برای جلوگیری از تصفیه و انحلال، تصمیم به ترک ترکیه و شمال کوردستان می‌گیرند. گزینه‌های پیشه‌رو برای انتخاب و نقل مکان عبارتند از جنوب کوردستان، شرق کوردستان، اروپا و کمپ‌های مبارزین فلسطینی در لبنان که در آن زمان مکان اسکان بسیاری از گروه‌ها و افراد چپ‌گرای منطقه و حتی چپ جهانی بود.

در مورد جنوب و شرق کوردستان تحقیقاتی صورت می‌گیرد. به دلیل فعالیت‌های قیاده موقت که در مناطق بین جنوب و شمال کوردستان مستقر بوده و همکاری‌هایی نیز با دولت ترکیه داشته و همچنین به دلیل رویداد اسفناک حکاری و قتل عام ۷۰۰ تن از کادرهای اتحادیه میهنی، توسط قیاده موقت و عشایر همسو با بارزانی، همچنین با آگاهی از مسئله‌ی قتل و استرداد دکتر شوان و سعید الچی در سال ۱۹۷۰ به دولت ترکیه از سوی بارزانی، جنوب کوردستان مناسب دیده نمی‌شود. شرق کوردستان با وجود سقوط دولت پهلوی و برسرکار آمدن جمهوری اسلامی هنوز در دست نیروهای کورد و سایر گروه‌های چپ ایرانی می‌باشد. هر چند گروه‌های محدودی از آپوئیست‌ها برای کشف اوضاع به ارومیه و اطراف آن می‌آیند، ولی جنگ بین نیروهای کورد در شرق کوردستان نشان می‌دهد که ورود به آن‌جا برای یک جریان نوپا مخاطره‌آمیز خواهد بود. اروپا هم به دلیل دوری از میهن و وضعیت لیبرالیستی آن نتیجه‌ای جز انحلال را دربر ندارد. پس مناسب‌ترین گزینه، لبنان و استقرار در کمپ‌های مبارزین فلسطینی می‌باشد. به همین دلیل رهبری پ.ک.ک و بسیاری از کادرها از طریق غرب کوردستان و سوریه به لبنان وارد می‌شوند.

البته به دلیل تعلق‌هایی که صورت می‌گیرد بسیاری از کادرهای پیشاهنگ دستگیر می‌شوند. به‌ویژه در اثنای کودتای ۱۹۸۰ توسط کنعان اُورُن، پ.ک.ک سال ۱۹۸۱ اولین کنفرانس خود را در لبنان برگزار می‌کند و تصمیم به بازگشت به میهن و گسترش فعالیت می‌گیرد. سال ۱۹۸۲ شکنجه‌های دهشتناکی بر کادرهای پ.ک.ک جهت به تسلیمیت واداشتن در زندان‌های ترکیه اعمال می‌شود. در زندان دیاربکر کادرهای پیشاهنگ پ.ک.ک مانند کمال پیر، مظلوم دوغان، فرهاد کورتای، سکینه جانسز و... به یک مقاومت تمام عیار دست می‌زنند. مقاومت‌های شهادت‌طلبانه و و مقاومت و ایستادگی بی‌بدیل را به نمایش می‌گذارند. مانند شهادت مظلوم دوغان در نوروز ۱۹۸۲، خودسوزی فرهاد کورتای، اشرف آتیک، محمود زنگین و نجمی اونر و روزه‌ی مرگ و شهادت کمال پیر، عاکیف یلماز، محمد خیری دورموش و علی

چیچک، در نتیجه‌ی این اعتصاب، جهت مقابله با توحش دولت ترکیه در برابر خلق کورد و زندانیان. این مقاومت‌ها همچنین موضع‌گیری انقلابی است در برابر جنگ ویژه‌ی نیروهای امنیتی فاشیسم ترکیه و دعوت به تسلیمیت و اعتراف در داخل زندان. بدون تردید این مقاومت‌ها و شهادت‌ها از یک طرف خط بطلانی کشید بر تمامی تلاش‌های تسلیمیت‌خواهانه‌ی نظام حاکم بر ترکیه و از طرفی دیگر بار مسئولیت رهبری پ.ک.ک و انقلابیون و گریلاها را سنگین‌تر نمود. همان گونه که جهت پاس‌داشت یاد و خاطره‌ی شهید حقی قرار اقدام به تاسیس پ.ک.ک شد، لازم بود که گام نوینی در راستای پایبندی به شهادت‌های زندان آمد برداشته می‌شد. در چنین شرایطی پ.ک.ک در سال ۱۹۸۲ در دره‌ی بقاء در لوبنان بسوی کنگره‌ی دوم گام برداشت. در این کنگره دو گرایش متضاد حضور داشتند، گرایش نخست که با بازگشت به میهن و مبارزه‌ی نظامی مخالفت می‌نمود و خواستار انتقال رهبری پراکتیکی به اروپا بود. اشخاصی مانند سمیر و کثیره یلدرم (فاطمه) نمایندگی این جریان را برعهده داشتند. در برابر این جریان، گرایشی قرار داشت که خواستار بازگشت به کوهستان‌های میهن و شروع جنگ گریلایی بود. رهبر آپو و بسیاری از کادرهای سازمان در این طیف قرار می‌گرفتند و در نهایت تصمیم به بازگشت به میهن و شروع جنگ مسلحانه گرفته شد. به‌همین دلیل گروه‌هایی به داخل میهن و بویژه مناطق هم‌مرز جنوب و شمال کوردستان اعزام شدند. ولی به دلایل متعدد از جمله بی‌تجربگی رهبری پراکتیک و عدم آمادگی گروه‌های اعزامی و سنگ‌اندازی‌های پارت دمکرات کوردستان حمله دو سال تعویق می‌افتد و سرانجام در ۱۵ اگوست ۱۹۸۴ تحت فرماندهی معصوم کورکماز (ه‌ؤال عه‌گید) حمله آغاز می‌گردد. عملیات مسلحانه توسط نیروهای رهایی کوردستان HRK (ه‌ئیزی رزگاری کوردستان) به‌عنوان شاخه‌ی نظامی جنبش صورت می‌گیرد.

در طی این سال‌ها کتاب‌هایی مانند راه انقلاب کوردستان، مشتمل بر راهکار مبارزه برای آزادی تمامی بخش‌های کوردستان، نقش خشونت در کوردستان و همچنین کتابی با عنوان مسئله‌ی شخصیت در کوردستان (پرسی که‌سایه‌تی له کوردستان‌دا) نگاشته شد. در این کتاب به تحلیل جنبه‌های تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی فرد و جامعه‌ی کورد پرداخته شده است. با نوشتن این کتاب درک شد که مسئله‌ی کورد قبل از هرچیز مسئله‌ای شخصیتی و ذهنیتی است و این جامعه‌ی کورد است که از خود بیگانه شده. در نهایت رهبر آپو اذعان

داشتند که از این به بعد باید ۹۵ درصد نیروی ما صرف مبارزه‌ی داخلی و خودسازی حزبی و انقلابی شود و نخستین گلوله را باید به شخصیت بر ساخته شده توسط دشمن شلیک نمود.

سال ۱۹۸۵ جبهه‌ی رهایی ملی کوردستان (ئه‌نیا رزگاریا نه‌ته‌وه‌یا کوردستان، ERNK) برای فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و مالی تشکیل شد. این نهاد نقش بزرگی در سازماندهی خلق کورد، به‌ویژه در اروپا و تمهیدات مبارزه در میهن را ایفا کرد. ۲۸ مارس ۱۹۸۶ معصوم کورکماز به‌طور مشکوکی در کوهستان گابار شهید می‌شود و تعدادی دیگر از کادرهای پیشاهنگ فرماندهی عرصه‌ی نظامی دستگیر و یا شهید می‌شوند و این باعث به وجود آمدن خلأهایی می‌شود. در چنین شرایطی پ.ک.ک در سال ۱۹۸۶ به‌سوی کنگره‌ی سوم خود گام برمی‌دارد.

کنگره‌ی سوم یکی از حساس‌ترین کنگره‌های پ.ک.ک است زیرا لازم بود که به وضعیتی بسیار بغرنج رسیدگی کرده و تصمیمات تاریخی اتخاذ کند. رهبر آپو برای حل مسائل شخصیتی و درون سازمانی سطح نوینی از انتقاد و خودانتقادی را پیش کشیده و آن را در مورد تمامی اعضاء و مسئولین حزب به اجرا درمی‌آورد. جهت تاثیرگذاری هرچه بیشتر روند انتقاد و خودانتقادی را به صورت «امروز در تاریخ و تاریخ‌مان در امروز پنهان است، آن‌چه مورد بررسی قرار می‌گیرد اکنون نسبت بلکه تاریخ است، شخص و فرد نیست بلکه جامعه است که مورد واکاوی قرار می‌گیرد» بیان می‌نماید. به این معنی که ما در مورد تمامی کاستی‌ها و نارسایی‌هایمان مقصر نیستیم، بلکه بسیاری از ضعف‌هایمان نتیجه زیست و حیات تاریخی و اجتماعی ما و جامعه‌ی ما می‌باشد، اما در برابر تمامی‌شان مسئول هستیم، ما در صورتی مقصر خواهیم بود که تلاشی جهت شناخت و رفع ضعف‌هایمان انجام ندهیم. پس باید بجای گناه‌کار شمردن همدیگر و سعی بر حذف و رقابت ناسالم به‌آینه‌ی یکدیگر تبدیل شویم و ضعف‌ها و ویژگی‌های ضد انقلابی را از طریق آموزش و تعمق رفع کنیم یا به عبارت دیگر به پیرایش عادت‌واره‌های مخرب و ویژگی‌های ناهنجار پرداخته و خصایل ویژه انقلابی خود و دیگران را شکوفا نموده و ارتقا دهیم.

در کنگره‌ی سوم جهت صیانت و بزرگ‌داشت یاد شهدایی که در فاصله‌ی میان دو کنگره جان خود را در راه آزادی فدا کرده بودند، به‌خصوص فرمانده شهید معصوم کورکماز (ه‌ه‌قال عگید) گام‌هایی اساسی برداشته شد. بدین منظور تصمیم بر تشکیل ارتش رهایی‌بخش ملی

کوردستان (نه‌رت‌ه‌شی رزگاری نه‌ته‌وه‌یی کوردستان - ERNK) گرفته شد. این گام در اصل تصمیمی بود برای ارتقای روحیه‌ی جامعه و احیای آن در شمال کوردستان و وارد کردن ضرب‌های مهلک بر پیکره‌ی نظام انکارگر و نابودگر جمهوری فاشیستی ترکیه. رهبر آپو و پ.ک.ک تمام سعی خود را جهت پر کردن خلأیی که در نتیجه‌ی نبود استراتژی جنگی و نیروی دفاعی در کوردستان به وجود آمده بود به کار بستند و با ارائه‌ی مدل مبارزاتی گریلایی و نهادینه‌کردن آن در قالب ارتش‌های بخش ملی به پیشرفت‌های چشم‌گیر دست یافتند.

در طی سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰ یعنی فاصله‌ی بین کنگره‌های سه و چهار علی‌رغم تمامی فداکاری‌ها و ازجان‌گذشتگی‌های نیروهای گریلا در تمامی عرصه‌ها و ایجاد اتحاد بین خلق و نیروهای دفاعی، خلأهایی در نتیجه‌ی شهادت برخی از فرماندهان و نیروهای زبده به وجود آمده بودند. همچنین در میان نیروهای گریلایی نیز برخی از افراد که به اصطلاح نام فرماندهی گریلا را یدک می‌کشیدند، دست به تخریبات و ایجاد اخلاص زده و باعث آسیب جدی به اعتماد عمومی نسبت به گریلا شده و افراد بسیاری را به جبهه‌ی دشمن سوق داده و باعث رشد مزدوری و خیانت شدند. رهبری پ.ک.ک باید اقدام به رفع این مشکلات می‌کرد و تحلیلات نوینی ارائه می‌داد. در چنین شرایطی پ.ک.ک کنگره‌ی چهارم خود را برگزار کرد. در کنگره‌ی چهارم که در سال ۱۹۹۰ در کوهستان‌های کوردستان برگزار شد، دولت ترکیه از طریق یک عنصر انحلال‌طلب به نام محمد شَنر که در زندان قول همکاری را به دولت داده بود تلاش می‌کرد تا پ.ک.ک و رهبریش را نابود نماید، که با تدابیر اتخاذی از سوی رهبری جنبش ناکام ماند.

۱۹۹۰ سال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود که اکثر جریانات چپ را متأثر و دچار انشعاب و انفعال کرد. اما پ.ک.ک به دلیل ریشه‌های اجتماعی و اتکا به فرهنگ مبارزه و مقاومت خلق کورد و دوری‌گزینی از شعارگرایی و نیفتادن به ورطه‌ی اصطلاحات و مفاهیم غیرواقع‌گرایانه‌ی مرسوم در بین جریانات چپ و ارائه‌ی تحلیلات مداوم از سوی رهبری و فداکاری‌های بی‌وقفه‌ی گریلا، بر خلاف جریانات دیگر که به راست‌گرایی روی آوردند و یا دچار جزم‌اندیشی و انفعال شدند، بیشتر شکوفا شد و گسترش یافت.

در سال ۱۹۹۲ که حکومت اقلیم کوردستان تشکیل شد، همچنان که شرط ایران برای پذیرفتن آن منفعل کردن احزاب کورد اپوزیسیون ایران توسط حکومت اقلیم کوردستان بود،

شرط ترکیه هم برای پارت دمکرات کوردستان و اتحادیه‌ی میهنی کوردستان منفعل نمودن و کشاندن پ.ک.ک به درون اردوگاه بود. ولی پ.ک.ک برخلاف احزاب اپوزیسیون ایران که یا وارد اردوگاه شدند و یا مانند منصور حکمت آن‌جا را ترک و مهاجرت به اروپا را برگزیدند، به هیچ‌وجه رهبری پ.ک.ک به این خواسته تن نداد و این باعث شد که حمله‌ی وسیعی با ائتلاف دولت ترکیه، پارت دمکرات کوردستان و اتحادیه‌ی میهنی کوردستان تحت نام عملیات ساندویج بر علیه پ.ک.ک صورت گیرد.

به این ترتیب اتحادیه‌ی میهنی و پارت دمکرات کوردستان از طرف جنوب و دولت ترکیه از طرف شمال حمله را آغاز کردند. جنگ در دو جبهه خواکورک و هفتانین در جریان بود. فرماندهی منطقه‌ی خواکورک بسیار متزلزل ظاهر شده و از انجام وظایف سرپیچی نموده و از در تسلیمیت با نیروهای جنوب کوردستان درآمد. به صورت پنهانی به برخی از نیروهای جنوب به توافقاتی دست‌زده بودند. این تصمیم فردی و خودسرانه‌ی عثمان بود و بقیه اعضای فرماندهی با وی در این جریان همراهی نکردند و به مقاومت در برابر متجاوزان ادامه دادند. در حالی که عثمان دست خیانت پارت دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی را می‌فشرد و راه اردوگاه را در پیش گرفته بود، شهید بریتان (گلناز قره‌تاش) با تمام توان خود در برابر این تسلیمیت ایستادگی می‌کند و تا رسیدن به شهادت به نبرد می‌پردازد.

جبهه‌ی هفتانین بدون هیچ تزلزلی به فرماندهی مورد کاراییلان و جمیل بایک به نبرد پرداخته و دشمن را در رسیدن به اهدافش ناکام می‌گذارند. بعد از پایان جنگ، رهبری پ.ک.ک، توافقات عثمان اوجلان با نیروهای جنوب کوردستان را که منجر به اردوگاه‌نشینی و انتقال جمعی از گریلاها به کمپ زله (زه‌له) در مرز بین قالدزی در جنوب کوردستان و سردشت در شرق کوردستان شده بود به هم می‌زند و کل اهداف دشمن نقش بر آب می‌شود. عملیات ساندویج که ۴۰ روز طول کشید نه تنها پ.ک.ک را تضعیف و نابود نکرد، بلکه باعث اوج‌گیری این سازمان و پیوستن نیروهای تازه نفس بسیاری به جنبش شد. در نتیجه‌ی مقاومت پ.ک.ک روحیه‌ی عمومی خلقمان در شمال کوردستان تقویت شده و باعث اوج‌گیری مخالفت و ضدیت با نظام فاشیستی ترکیه شد. در همان ایام در منطقه‌ی جزیره اولین سره‌لُدان (قیام) خلق صورت گرفت و پ.ک.ک با نیرویی که گرفته بود، ضربات مهلکی را به دولت ترکیه وارد کرد. تا جایی که دولت ترکیه به ریاست تورگوت اوزال و با وساطت



جلال طالبانی خواهان دیالوگ و مذاکره با رهبری پ.ک.ک شد. اوزال به وضوح خواستار حل مسئله‌ی کورد و چاره‌یابی نهایی آن شده بود. مبارزات پ.ک.ک باعث بیداری خلقی در شمال کوردستان شده و خلق را از خودانکاری به سوی خودباوری سوق داده بود. برای همین آغاز مبارزات خود، تا سال ۱۹۹۳ را دوره احیا(وهژین) می‌نامد.

سال ۱۹۸۹ تا سال ۱۹۹۳ تعداد زیادی از جوانان غرب کوردستان به صفوف پ.ک.ک پیوستند. در واقع در دهه‌ی ۹۰ مرکز رهبری پ.ک.ک از لبنان به سوریه نقل مکان کرده بود و از تضادهای بین ترکیه و سوریه بهره می‌برد. هم از فضای تنش آلود میان این دو کشور نهایت استفاده را می‌برد و از سویی دیگر به آگاهی دادن و سازمان‌دهی کوردهای این بخش از کوردستان می‌پرداخت. چیزی که دولت سوریه انتظارش را نداشت. ابتدای دهه‌ی ۹۰ و استقرار پ.ک.ک در مناطق بین شمال، شرق و جنوب کوردستان سرآغاز پیوستن جوانان شرق و جنوب کوردستان البته بطور محدود به صفوفش بود.

دولت موازی(دولت - پنهان) در ترکیه اقدام تورگوت اوزال را برنتابید و اوزال به طرز مشکوکی به قتل رسید و مرحله‌ی دیالوگ و مذاکره به هم خورد. جنگ بین پ.ک.ک و دولت ترکیه از سال ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ به اوج خود رسید. در این سال‌ها افرادی که از حل و چاره‌یابی مسئله‌ی کورد جانبداری می‌کردند دستگیر یا متواری شدند. ۵۰۰۰ روستا تخلیه و ویران شدند. صدها هزار خانواده‌ی کورد به کلان‌شهرهای ترکیه و کشورهای اروپایی مهاجرت کردند. ۱۷۰۰۰ نفر توسط افراد ناشناس(فاعل مجهول) به قتل رسیدند. تانسو چیلر، دوغان گورش و محمد آغار مدیران دایره‌ی جنگ ویژه و جنایت کاران این دوران بودند.

سال ۱۹۹۶ جنگ داخلی بین پارت دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی آغاز شد. رهبری پ.ک.ک در جنوب کوردستان و منطقه‌ی سوران بر عهده‌ی نظام‌الدین تاش(بوتان) و عثمان اوجالان(فرهاد) بود. با اتحادیه‌ی میهنی ارتباطاتی را برقرار کرده بودند. پارت دمکرات کوردستان نیز کاملاً به همکاری با دولت ترکیه می‌پرداخت و حملاتی را متوجه پ.ک.ک نموده بود. پ.ک.ک به دلیل این که از طرف شمال، غرب و جنوب کاملاً در محاصره دولت ترکیه و پارت دمکرات قرار داشت، در این شرایط جنگی با درگیری‌های مداوم روزانه، جهت تامین نیازهای سازمانی و برخورداری از یک مسیر ارتباطی و همچنین مداوای زخمی‌ها ناچار به باز کردن مسیری از طریق شهرهای شمالی شرق کوردستان می‌شود و روابط محدود

تاکتیکی را در راستای حفظ منافع خلق کورد به صورت رسمی با دولت ایران تنظیم می‌کند. البته در این میان رهبری جنبش از مناسبات تاریخی بین دو کشور و چالش‌های موجود آگاه بوده و برخورد عمل‌گرایانه پ.ک.ک. برای بهره‌برداری از این وضعیت مهم است. شعار پ.ک.ک. همواره انعطاف سیاسی ضمن حفظ اصول و مبادی سازمانی بوده و این را هم در رابطه با سوریه و هم ایران به اجرا درآورده است. نحوه‌ی تعامل جنبش آپویی با کشورهای منطقه منحصر به خود بوده هرگز به بازیچه توازنات سیاسی تبدیل نشده است و این نشان از توان مدیریتی و اندیشه‌ای جنبش دارد. در حین همین ارتباط به سازمان‌دهی و آموزش مردم و خلقمان در شرق کوردستان می‌پردازد. چیزی که دولت ایران هرگز انتظارش را نداشت. رهبری پ.ک.ک. شیوه‌ی سیاست‌پردازی خود را در چارچوب پایبندی به اصول و انعطاف در تاکتیک، در دهه‌ی ۹۰ در کتابی تحت عنوان رهبریت و سیاست آپوئیستی به رشته تحریر درمی‌آورد که ترجمه آن به فارسی موجود است.

همان‌طور که مرحله‌ی آغاز تا ۱۹۹۳ مرحله‌ی احیا بود، مرحله‌ی بعدی دوران گسترش و سازمان‌دهی خلق بود. همچنین تعیین جایگاه خلق کورد و تنظیم روابطش با خلق‌های منطقه بود. در این خصوص رهبری پ.ک.ک. مصاحبه‌هایی را با روزنامه‌نگار ترک‌یالچین کوچک صورت داده که در کتابی تحت عنوان داستان دوباره زیستن به چاپ رسیده است. و مصاحبه‌ای را با روزنامه‌نگار عرب نبیل الملحم صورت داد که در کتابی بنام رهبریت و خلق تدوین و چاپ شده. اینبار رهبری پ.ک.ک. نه تنها در تلاش برای حل مسئله‌ی کورد بلکه در پی چاره‌یابی مسائل خلق‌های کل خاورمیانه بود.

از اواخر دهه‌ی ۸۰ و اوایل دهه‌ی ۹۰ زنان زیادی به صفوف پ.ک.ک. می‌پیوندند و رهبر آپو جهت ایجاد یک سازماندهی معیارمند و اخلاقی برای ارتقای شخصیت زنان در راستای اراده‌مندی آنها و پیشبرد رفتار و کردار درست انقلابی، همچنین پیدا کردن راه‌حلی برای مسئله‌ی زن که یکی از مسائل کلیدی جامعه است، ضمن تعمق اقدام به ارائه‌ی تحلیلاتی در این زمینه می‌نماید. تحلیلات آن دوره در کتاب‌هایی مانند چگونه باید زیست، عشق کورد به رشته تحریر درآمده‌اند. در نتیجه‌ی این تحلیلات و پایبندی به یاد و خاطره‌ی رفقای شهید زن، بویژه شهید بریتان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی نهادهایی برای سازماندهی خودیژه‌ی زنان تاسیس می‌شوند. بدون تردید گرایشات فئودالی و خرده‌بورژوازی موجود در

میان برخی از کادرهای پ.ک.ک که ماهیتی مردسالارانه دارد، به آسانی این روند تحول و دگردیسی را هضم نمی‌کرد و در برابر آن ایجاد مانع می‌نمود. با تلاش رهبر آپو، جنبش زنان در پ.ک.ک به موفقیت‌های عظیمی رسیده و در سایه‌ی این تلاش خستگی‌ناپذیر و جان‌فشانی هزاران رفیق زن، امروزه از بسیاری از وجوهات شخصیت مردسالارانه و جنسیت‌گرایانه گذار صورت گرفته و به صورت مداوم در سازمان با این نوع علایق و ذهنیت‌ها مبارزه صورت می‌گیرد. همسو با این تحلیلات ارزیابی‌هایی هم در مورد دین و فرهنگ دینی صورت می‌گیرد که در نوع خود بسیار نواندیشانه و انقلابی هستند.

با این اوصاف پ.ک.ک خود را برای کنگره‌ی پنجم خود آماده می‌نماید. کنگره‌ی پنجم، کنگره‌ی گذار از جزم‌اندیشی و عصبيت موجود در فرهنگ خاورمیانه و قالب‌گرایی سوسیالیسم‌رنال بود. هدف کنگره تبیین سوسیالیسم بر اساس تعابیر نو و منطبق با جامعه‌ی کورد و خاورمیانه می‌باشد. در خط مشی تغییراتی ارزنده ولی ناکافی صورت می‌گیرند. بعد از کنگره‌ی پنجم تمایل اقشار مختلف جامعه جهت پیوستن به جنبش بیشتر می‌شود. بیشتر کسانی که به اروپا مهاجرت کرده بودند، توسط کادرها و نهادهای پ.ک.ک در اروپا سازمان می‌یابند و ضمن آگاهی‌بخشی و اطلاع‌رسانی به آن‌ها در خصوص حقوق ملت کورد خلق را نسبت به ایجاد نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تشویق می‌نمایند. بعدها خلق کورد مهاجر به اروپا در کنار خلقمان در میهن بویژه خلقمان در غرب کوردستان که در دهه‌ی نود میلادی به حضور رهبر آپو به خوبی سازمان یافته بودند به پشتیبان اساسی سیاسی، دیپلماتیک، اجتماعی، فرهنگی و معنوی جنبش و گریلا تبدیل می‌شوند.

سال ۱۹۹۵ تاسیس تلویزیون مدتی‌وی دریچه‌ای بود برای آشنایی بیشتر کوردها با یکدیگر در بخش‌های مختلف کوردستان و همچنین دریچه‌ای بود برای شناساندن فرهنگ و مبارزات ملت کورد به جهان که با ابتکار رهبری و پشتوانه‌ی مادی و معنوی خلق میسر شد. تاسیس مدتی‌وی، در حالی بود که بسیاری از دولت‌های منطقه با تازه به کانال ماهواره‌ای دست یافته بودند و یا دارای این توانمندی نبودند. این اتفاق باعث شناخت کوردها از همدیگر شد و تکوین ملی و اجتماعی کوردها را گامی روبه جلو برد. کوردها به شناخت بهتری از خود و جهان پیرامون شان دست یافتند و به همان اندازه نیز شناخته شدند. مدتی‌وی دریچه‌ای بود برای اشاعه تعابیر نوین سوسیالیستی و این نیز خشم نیروهای سرمایه‌داری و نیروهای استیلاگر

منطقه‌ای همچنين نیروهای کمپرادور کورد را به دنبال داشت. تا جایی که بعدها سفیر آمریکا در مصر اذعان کرد که ما برای مقابله با مدتی‌وی به اتحادیه‌ی میهنی و پارت دمکرات برای راه‌اندازی کانال کوردسات و کوردستان تیوی کمک کردیم. دولت ترکیه هم در اروپا به فعالیت‌های دیپلماتیک برای مسدود کردن مدتی‌وی روی آورد و در این راستا از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

حضور مدتی‌وی باعث شد که کوردهای شرق کوردستان و جنوب کوردستان هم، بیشتر با افکار ملی - دموکراتیک و سوسیالیستی پ.ک.ک آشنا گردند و به آن گرایش پیدا کنند. در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ بسیاری از جوانان جنوب کوردستان و شرق کوردستان به صفوف گریلا پیوستند و گریلا به یک نیروی ملی تبدیل شد. از سویی دیگر بسیاری از روشنفکران، فعالان فرهنگی و ادبی و سیاست‌مداران هر چهار بخش کوردستان از جمله شرق و جنوب کوردستان به جنبش ملحق شدند و با ابتکار رهبری جنبش و حمایت این اشخاص پارلمان کورد در تبعید و در اروپا تشکیل شد. جریان هم‌پایی و هم‌پذیری را در داخل و خارج سرعت بخشید. پ.ک.ک و رهبری آن با این اقدامات سعی کردند تا خلاء و ضعف دیپلماسی در کوردستان را پر کنند و در این عرصه نیز مانند عرصه‌ی جنگ گریلابی دستاوردها و نوآوری‌هایی ارزنده را نصیب خلق کورد نمایند. در واقع از ابتدا تا به حال نیز هدف جنبش آپویی فرار از کوردبودنی کلاسیک و بر ساخت شخصیت کورد آزاد به عنوان هویتی نوین جهت مشارکتی جهانی است. این امر با منافع نیروهای سرمایه‌داری استیلاگر جهانی، منطقه‌ای و احزاب و جریان‌های کلاسیک و وابسته‌ی کورد، ناسازگار بوده است. به همین دلیل همیشه جنبش و رهبری آن هدف ترور، سیاه‌نمایی و توطئه قرار گرفته‌اند.

در سال ۱۹۷۹ زمانی که سفارت آمریکا توسط دانشجویان حامی خمینی (دانشجویان پیرو خط امام) در ایران اشغال می‌شود، اسناد زیادی بدست آمد. زیرا در آن برهه سفارت آمریکا در ایران مرکز سازمان اطلاعات آمریکا SIA بود. در یکی از این اسناد که توسط کنسول آمریکا در شهر آدانای ترکیه به آنجا ارسال شده بود، چنین گزارش شده که در ترکیه تنها جریان جدی که می‌تواند برای آینده در دسرساز باشد، گروه تازه‌ای به اسم آپوئیست‌ها هستند و عنوانشان از رهبرشان آپو گرفته شده است. پیشنهاد می‌شود که برای مقابله و جلوگیری از گسترش آن‌ها نخست از طریق جریانات کلاسیک و چپ کورد آن‌ها را در تنگنا قرار داده و

منزوی سازیم. در صورت عدم موفقیت عشایر و طوایف کورد را علیه آن‌ها تجهیز کرده و بشورانیم و در نهایت رهبری آن‌ها را از لحاظ شخصیتی و فیزیکی مورد هدف قرار داده تا از ادامه‌ی راه منصرف شده و یا به انحراف کشیده شود.

در این راستا از همان اوایل تشکیل پ.ک.ک به تمام این اقدام‌ها برای فروپاشی و متوقف کردن آن دست زدند و از هیچ‌گونه کمکی به دولت ترکیه به عنوان عضوی از ناتو فروگذار نبودند و حتی برای خدشه‌دار کردن جنبش و تروریزه کردن آن در سطح جهانی کشتن کسانی مانند اولاف پالمه نخست‌وزیر سوئد را در سال ۱۹۸۶ به پ.ک.ک نسبت دادند. نیروهای مزدور کورد را علیه جنبش آپویی سازماندهی نمودند. جهت تمرکز بیشتر در اجرای مؤثر برنامه‌های سازمان ناتو، دولت آلمان را مسئول مستقیم همکاری با ترکیه در پیش‌برد برنامه‌های انکار و نابودی خلق کورد قرار دادند. سعی وافری برای سازماندهی و رشد عوامل نفوذی و مزدوری در درون جنبش آپویی انجام دادند. ولی پ.ک.ک با درایت رهبر آپو، انسجام سازمانی و حمایت خلقی، خود را به نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ رسانده بود. نه تنها بقای خود را در برابر تمامی ناملایمات حفظ کرده بود، بلکه در تلاش برای تکوین شخصیت و هویت کورد آزاد، اتحاد خلق‌های خاورمیانه و آزادی زن به‌عنوان آلترناتیوی رهایی‌بخش در برابر پروژه‌های سطحی و ناهمخوان نیروهای مداخله‌گر جهانی و منطقه‌ای به موفقیت‌های بزرگی دست یافته بود.

نیروهای مداخله‌گر خارجی به هیچ وجه ارائه‌ی آلترناتیو منطبق با خاورمیانه را بر نمی‌تابیدند. چرا که در صورت نبود پروژه‌های بومی برای هم‌زیستی خلق‌ها در خاورمیانه، مردمان منطقه همچنان محتاج طرح‌های آن‌ها خواهند بود. از دید این نیروها هر کس باید اهداف خود را با پروژه‌های خاورمیانه‌ی بزرگ و نوین آن‌ها هماهنگ نماید. البته در این طرح جایی برای کورد آزاد و هویت کوردی وجود ندارد. بنابراین لازم بود که مسئله‌ی کورد در قرن بیستم به حل نهایی (نابودی نهایی) برسد و اما با تمامی مقاومت‌های که صورت گرفته فارغ از کمبودها، کورد و مسئله‌ی آن پای به قرن بیست‌ویکم گذاشته است.

نیروهای کمپرادور کورد، پ.ک.ک و رهبری آن را مانع منافع خود می‌دیدند. در ماه می سال ۱۹۹۶ با انفجار نزدیک به یک تن مواد منفجره، اقدام به ترور رهبر آپو کردند. ولی به‌دلیل شتاب‌زدگی کاملاً به ساختمانی که رهبری در آن جا استقرار داشت، نرسیده بودند و در فاصله دورتری انفجار صورت گرفت و این اقدام ناکام ماند. البته در سال‌های قبل از آن هم،

سوءقصد‌های نافرجامی صورت گرفته بودند. عملیات زینب کناجی (زیلان) جوابی به این اقدام‌های امحارگانه بود که در نامه به‌جا مانده از خود، به اهدافش اشاره می‌کند. او روز اعدام شیخ سعید ۱۹۹۶/۰۶/۳۱ را که تا آن زمان ۷۰ سال از آن تاریخ می‌گذشت برای انجام عملیات خود انتخاب می‌کند. در نامه خود می‌گوید: «اگر در زمان شیخ سعید، این آگاهی و نیرو را نداشتیم که از خود، انقلاب و رهبران مان پاسداری کنیم، اینک دارای این نیرو و خودآگاهی هستیم». در واقع عملیات شهید زیلان بازتابی گسترده در میان کوردها داشت و باعث پدید آمدن عزمی راسخ‌تر در مبارزه برای آزادی در میان کوردها و در تمامی عرصه‌ها، بویژه عرصه‌ی نظامی و گریلایی شد.

سال ۱۹۹۸ ترافیک دیپلماتیک منطقه‌ای و جهانی به سرکردگی آمریکا و اسرائیل و ترکیه برای عملی کردن توطئه‌ای در برابر رهبر آپو شدت گرفت. در واشنگتن با اتحادیه‌ی میهنی و پارت دمکرات برای مشارکت در این توطئه گفت‌وگو صورت گرفت و آن‌ها را بعد از یک جنگ ۴ ساله به توافق رساندند. با وساطت مصر، ترکیه و سوریه جهت اخراج رهبری از سوریه به گفت‌وگو نشستند. ترکیه با صف‌آرایی نظامی در مرزهای سوریه، این کشور را به حمله‌ی نظامی در صورت عدم اخراج رهبر آپو تهدید کرد. رهبری برای جلوگیری از جنگ و خونریزی، تصمیم به ترک سوریه گرفت. دو گزینه وجود داشت، یکی کوهستان و حضور در میان نیروهای گریلا و دومی اروپا. مناطق گریلایی مناسب بود اما احتمال داشت به خاطر حضور رهبر آپو در آن‌جا امکان تمرکز بیشتر نیروهای دشمن را به دنبال داشته باشد و موجبات شرایط دشواری را فراهم آورد. با توجه به این‌که با دولت یونان در خصوص اعطای پناهندگی رایزنی‌هایی صورت گرفته بود و قول‌های مساعدی هم برای پناهندگی به رهبر آپو داده بودند، گزینه‌ی سفر به اروپا انتخاب شد. به این ترتیب ۹ اکتبر سال ۱۹۹۸ رهبری سوریه را به مقصد یونان ترک می‌کند و این آغاز توطئه‌ی بین‌المللی می‌باشد. یونان در مقابل یک سری تنبیه و تشویق‌ها، به قول‌هایی که داده بود، پشت کرد و پناهندگی رهبری را نپذیرفت.

ایشان مجبور شد یونان را به مقصد روسیه ترک کند. ۳۳ روز در روسیه ماند و برای اخذ پناهندگی، رفقای بخش دیپلماسی جنبش با دولت روسیه به رایزنی پرداختند. در نهایت مجلس دومای روسیه با اکثریت قاطع (۲۹۸ رأی از ۲۹۹ رأی) موافقت خود را با دادن پناهندگی به رهبری اعلام کرد. ولی در مقابل امتیازاتی که ترکیه و آمریکا به روسیه دادند،

مقامات این کشور به رای مجلس دوما وقعی ننهاندند و رهبری مجبوره ترک روسیه به مقصد ایتالیا شد. ۳۳ روز اقامت رهبری در روسیه توسط دوتن از رفقای همراهش در کتابی تحت عنوان ۳۳ روز در طوفان به رشته تحریر درآمده است. مدت ۲ ماه در ایتالیا ماند ولی ایتالیا هم پناهندگی ایشان را قبول نکرد. دوباره مجبور برگشت به یونان شد. ولی یونان هم چنان از دادن پناهندگی طفره رفت. بعداً یونان را به مقصد هلند یا آفریقای جنوبی ترک می کند. ولی هواپیمای او در هیچ کدام از این کشورها اجازه ی فرود نمی یابد و در نهایت هواپیما در کنیا فرود می آید. مدتی در سفارت یونان در کنیا می ماند، ولی در نتیجه یک توطئه بین الدولی در روز ۱۵ فوریه ربوده می شود و به دولت ترکیه تحویل داده می شود. دولت ترکیه ایشان را به حبس انفرادی در زندان امرالی واقع در دریای مرمره محکوم کرد.

رهبر آپو ابتدا به اعدام محکوم می شود. ولی بعداً حکم اعدام ایشان لغو میگردد. هدف این است که از لحاظ فیزیکی و روانی رهبر آپو را تحت فشار قرار داده تا با از میان برداشتن رهبری، جنبش را منحل یا منفل گردانند. ولی با مقاومت رهبر آپو، جنبش و خلق، نتیجه ای کاملاً متفاوت رویداد. در حین توطئه و از ۹ اکتبر ۱۹۹۸ تا ۱۵ فوریه ی ۱۹۹۹ خلق کورد و دوستانش حمایت همه جانبه ای از رهبر آپو و جنبش به عمل آوردند. به دلیل این که در خصوص ابعاد توطئه مطالب و کتاب های متعددی به رشته ی تحریر درآمده اند از جزئیات آن صرف نظر خواهیم کرد و به مرحله ی بعد از توطئه خواهیم پرداخت.

زندان امرالی برخلاف انتظار عاملین توطئه به مکان تعمق و تکوین افکار رهبر آپو تبدیل شد. افکاری که از ابتدای دهه ی ۹۰ بر روی آن ها کار می کرد و هم چنان که در دفاعیات خود به آن اذعان داشته، به علت عدم بستر مناسب و برخی از سنگ اندازی ها و ناتوانی کادرهای موفق به ارائه ی آن ها نشده است. اما تعمق و تامل در تنهایی زندان امرالی زمینه ی یک انقلاب فکری و پارادیمی را به همراه آورد. در اولین اقدام کتابی بنام «چاره یابی دموکراتیک» را در سال ۲۰۰۰ به رشته تحریر درآورد و متعاقب آن تا سال ۲۰۰۴ کتاب های «اورفا مظهر قداست و لعنت» برای دادگاه اورفا که زادگاه رهبر اوجلان می باشد، «کورد آزاد هویت نوین خاورمیانه» برای دادگاه یونان و کتاب «از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک» در دو جلد به عنوان دفاعیه برای ارائه به دادگاه اتحادیه ی اروپا را به رشته ی تحریر درآورد. تمام این کتاب ها بعنوان دفاعیه و با بررسی همه جانبه ی مسئله ی کورد و ارائه ی راهکار برای

برون‌رفت از بحران نگاشته شده‌اند. رهبر آپو پارادایم فکری خود را در قالب این دفاعیات برای ادامه‌ی مسیر مبارزه و برساخت حقیقت اجتماعی ملت کورد و سایر خلق‌های خاورمیانه ارائه نموده است.

جنبش آپویی بر اساس این پارادایم خود را از نو سازمان‌دهی کرد. همچنین نهادها و تشکل‌های کوردی نیز در اروپا بر همین اساس اقدام به بازسازمان‌دهی خود کردند. پارلمان کورد در تبعید در سال ۱۹۹۹ به کنگره‌ی ملی کوردستان (کنگره‌ی نه‌ته‌وه‌یی کوردستان- KNK) تبدیل شد. جبهه‌ی رهایی ملی کورد (ئه‌نیا رزگاریا نه‌ته‌وه‌ییا کورد- ERNK) به کنگره‌ی جامعه‌ی دموکراتیک (جفاک دموکراتیک کورد، ج د ک) برای فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بویژه در اروپا، تبدیل شد. ارتش رهایی‌بخش ملی کورد (ئارتشا رزگاریا نه‌ته‌وه‌ییا کوردستان- ARGK) به نیروهای مدافع خلق (هیزین پاراستنا گه‌ل- HPG) تبدیل شدند.

حزب کارگران کوردستان - پ.ک.ک، برای مدتی تغییر نام داد، زیرا برای تجدید ساختار و همراهی با پارادایم نوین باید به یک سری تغییرات اساسی دست می‌زدند. لازم می‌نمود که برای مدت زمانی هر چند کوتاه هم که شده از این عنوان استفاده نشود. به گفته‌ی خود رهبر آپو «سیاست‌ورزی تحت عنوان پ.ک.ک نه تنها رسیک در برداشت و به‌معنای نابودی خود به دست خویش بود. کمالین که پ.ک.ک از جوهر خویش تهی گشته و به‌مثابه‌ی نام نیز در خدمت تصفیه‌گری بود. حداقل جهت حفظ میراث آن و نیز با کم‌ترین زبان برون‌رفت از بحران ملموسی که دچارش گشته بود، ادامه‌ی فعالیت جنبش آزادی‌خواهی را تحت نامی جدید مناسب تشخیص دادیم». به‌جای پ.ک.ک در سال ۲۰۰۲ کنگره‌ی آزادی و دموکراسی کوردستان- KADEK تاسیس شد. بسیاری این تغییر پارادایم را هضم نمی‌کردند و دچار چالش شدند. تعدادی با جنبش فاصله گرفتند. تعدادی نیز این را به بهانه‌ای برای ترک مبارزه دانستند. انحلال طلبان و انفعال طلبان متکی به گرایش‌های راست‌روانه هم سعی می‌کردند با سوءاستفاده از این تغییر پارادایم امیال و نگرش‌های راست‌گرایانه‌ی خود را مشروع جلوه دهند و به دیگران هم بقبولانند. تعداد زیادی از رفقا نیز از روی اعتقاد و پایبندی به رهبر آپو، شهدای راه آزادی و جنبش آزادی‌خواهی و تکیه بر اخلاق سازمانی ویژه‌ی پ.ک.ک و نه از روی درک مسائل بیان شده توسط رهبر اوجالان دچار لغزش نشده و همچنان به همراهی با جنبش



در مسیر انقلابی ادامه دادند. طبیعتاً بسیاری از رفقا نیز دارای چنان پتانسیل فکری و اندیشه‌ای بودند که با اولین تحلیل‌ها متقاعد گشتند.

سال ۲۰۰۰ اتحادیه‌ی میهنی با این توهم که پ.ک.ک در نتیجه دستگیری رهبری دچار وضعیت بحرانی است و نیروی خود را از دست داده، پس می‌توان با یک حمله‌ی همه‌جانبه بر تمامی میراث این سازمان چنگ انداخت و در عین حال از ترکیه نیز امتیازاتی گرفت. در نتیجه تصمیم به جنگ با پ.ک.ک گرفت و به نیروهای آن در قنديل حمله‌ور شد. ولی برخلاف انتظار آن‌ها، با یک مقاومت شدید روبه‌رو گشتند و نتیجه‌ی جنگ به ضررشان تمام شد. پ.ک.ک توانست تمام قنديل را در اختیار خود قرار دهد و تا داخل شهر رانیه هم پیشروی کرد. ولی بعداً به دلیل این که بهانه‌ای برای بمباران از سوی دولت ترکیه به دست ندهد به کوهستان‌ها برگشت.

در سال ۹۹ شمار بسیاری از جوانان در هرچهار بخش کوردستان و خصوصاً از شرق کوردستان به صفوف گریلا پیوستند. هسته‌های فعالیتی بسیاری در درون شهرها تشکیل شد. سال ۲۰۰۰ در کوهستان‌های قنديل کنفرانسی تحت عنوان «کنفرانس خاورمیانه» برگزار شد و در این کنفرانس تصمیم گرفته شد تا با اتکا به افکار نوین ملی - دموکراتیک و سوسیالیستی برگرفته از پارادیم نوین رهبر اوجالان برای مبارزه با دولت - ملت‌های حاکم بر کوردستان و ایجاد جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک برای تمامی بخش‌های کوردستان تشکل‌های جدیدی سازمان‌دهی شوند. همچنین در سال ۹۹ بر اساس دستور رهبر آپو تصمیم گرفته شد که نیروهای گریلا از شمال کوردستان به سوی مناطقی که بعدها تحت عنوان مناطق حفاظتی میدیا شناخته شد در جنوب کوردستان و هم‌جوار با مرز ترکیه و ایران عقب‌نشینی نمایند. این عملیات گسترده برای تجدید قوا و هماهنگی با شرایط جدید و نیز ایجاد یک فضای مناسب‌تر برای پیش‌برد سیاست‌های رهبر آپو در امرالی و بازگذاشتن دست ایشان و کاستن از تنش‌های موجود و هدررفت نیرو انجام گرفت.

یک وضعیت نه جنگ و نه صلح از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ برقرار بود. این شرایط برای جناح راست و گرایشات رفرمیست فرصت‌هایی را ایجاد کرد. این شرایط برای دولت ترکیه، نیروهای سرمایه‌داری جهانی و جریان‌ات کمپرادور کورد، که در سال ۲۰۰۳ و بعد از سقوط صدام موقعیتی را کسب کرده بودند، فرصتی شد تا با تقویت جناح راست به نمایندگی عثمان اوجالان

و نظام‌الدین تاش، بخوانند پ.ک.ک و جنبش آپوئیستی را به انحراف کشیده و به سوی لیبرالیسم و ناسیونالیسم ابتدایی آن را سوق دهند. همانطور که در کومه‌له و حزب کمونیست ایران به وسیله عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی‌زاده همان نقشه را اجرا کردند. به همان شکلی که حزب دمکرات کوردستان ایران را کاملاً به خود وابسته کردند و در نهایت هر دو جریان کومه‌له و دمکرات دچار انشعاب شدند.

البته در درون پ.ک.ک با مداخله‌ی جناح انقلابی، میهن‌دوست و مداخله‌ی رهبری در امرالی نتیجه معکوس گشت. تصمیمات مربوط به عقب‌نشینی گریلا و وضعیت غیر جنگی که باید فرصتی می‌شد جهت بازپروری و تجدید نیرو، از سوی تصفیه‌گران و اعضای اپورتونیست غیرانقلابی جهت رسیدن به متامع و استحاله‌ی سازمان مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفت. تغییر نام پ.ک.ک به KADEK هم‌چنان که قبلاً نیز اشاره شد یک تاکتیک هوشیارانه بود از سوی رهبری برای گذار از مرحله‌ی حساس، اما همین مورد نیز از سوی جریان انحلال‌طلب مورد سوءاستفاده و بهره‌برداری سیاسی قرار گرفت. با صدور فرمان بازگشت گریلا به شمال کوردستان در ۱-۶-۲۰۰۴ که به حمله‌ی یکم حزیران شهرت دارد و تصمیم مبنی بر بازتاسیس پ.ک.ک با نگاهی متفاوت و منطبق با پارادایم نوین رهبر آپو، که به هیچ‌وجه با اهداف تصفیه‌گران هم‌خوان نبود، نقشه‌های آنها باطل شد. در نتیجه متواری شده و به پارت دمکرات کوردستان و اتحادیه‌ی میهنی ملحق شدند. به این صورت جناح سوسیالیست و میهن‌دوست بر جناح انحلال‌طلب و مزدور پیروز شد.

رهبر آپو برای ایجاد روشننگری و تعیین خط‌مشی مبارزات و فراهم آوردن زمینه‌های گذار ذهنیتی و زدودن تشکیک‌ها در جنبش و در میان کادرها کتابی با عنوان «دفاع از یک خلق» جهت ارائه به دادگاه حقوق بشر اروپا برای دفاع از حق ملت کورد به نگارش درآورد. در این کتاب کلان سرمشق (پارادایم) جامعه‌ی دموکراتیک، اکولوژیک مبتنی بر برابری زن و مرد را ارائه نمود و کنفدرالیسم دموکراتیک را به عنوان شیوه‌ی سازماندهی جامعه، منطبق با این پارادایم مشخص کرد. در نوروز ۲۰۰۵ سیستم مجمع جوامع کوردستان (کوما کومه‌لین کوردستان - KKK) اعلام گردید. دو سال بعد سیستم به (کوما جفاکین کوردستان - KCK) تغییر نام داد.

لازم بود پ.ک.ک نوین از لحاظ فکری و عملی نقش پیشاهنگی بر ساخت و تکوین این

سیستم را ایفا کند. از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ رهبر آپو برای تشریح و تبیین پارادیم خویش، مجموعه‌ای پنج جلدی را تحت عنوان «مانیفست تمدن دموکراتیک» جهت بر ساخت مدرنیته‌ی دموکراتیک به رشته تحریر درآورد و به‌عنوان دفاعیه به دادگاه حقوق بشر اورپا ارائه نمود که در میان خلق و جنبش روحی تازه دمید و باعث پیش‌برد روند مبارزاتی خلق‌مان شد. دولت ترکیه و همپیمانانش که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ وظیفه‌ی تصفیه‌گری را به انحلال طلبان داخلی سپرده بودند، حمله‌ی خاصی را صورت ندادند. ولی از ۲۰۰۵ تا اکنون روزانه در حال هجوم به جنبش و خلق هستند که همیشه با مقاومت روبه‌رو گشته‌اند. از سال ۲۰۱۱ تا کنون غرب کوردستان (روژآوا) به مکانی جهت بنیان‌نهادن سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک تبدیل شده و علی‌رغم تمامی تهاجمات و محاصرات گوناگون پیشرفت‌های عظیمی هم صورت گرفته است. از همان اوایل انقلاب روژآوا حملات نیروهای فاشیستی و ضد مردمی جهت نابودی این دستاورد انسانی و خلقی شروع شد. تا عدم موفقیت خود را در جلوگیری از ارائه‌ی نظام‌مند پارادیم کنفدرالیسم دموکراتیک با جلوگیری از بر ساخت اجتماعی آن جبران نمایند. ولی این اقدام آن‌ها با مقاومت خلق‌ها و به‌ویژه خلق کورد و از جمله زنان مواجه شده است.

جنبش آپویی نشان داده که برخلاف رویکردهای جزم‌اندیشانه‌ی جریان‌ات کلاسیک، از قبیل منطقه‌گرایی به یک جنبش ملی دموکراتیک کلیت‌گرایانه‌ی خلق کورد مبدل شده است. به‌جای جنیست‌گرایی و پیروی از نظام مردسالار، جامعه‌ی مبتنی بر آزادی زن را بنیاد می‌نهد. به‌جای پیرسالاری اراده‌ی جوانی و مشارکت سازنده‌ی آن‌ها را مینا قرار داده و شکوفا می‌سازد و به‌جای دولت‌گرایی و جنگ قدرت در سازمان و جامعه، رفاقت انقلابی و دموکراسی اجتماعی را نمایندگی می‌کند. جهان‌شمولیت افکار جنبش آپویی و شخص رهبر اوجالان، مجالی برای جولان نخبه‌گرایی در کوردستان باقی نگذاشته و میزان روشنگری را به سطحی رسانده که جامعه‌ی کورد را از لحاظ اندیشدن و عقلانیت سیاسی و اجتماعی به مرحله‌ای متفاوت که نشان از رشد و تکامل جامعه به‌سوی آزادی و رهایی می‌باشد، رسانده است. این تلاش در راستای ایجاد نیروی پیشاهنگی مدرنیته‌ی دموکراتیک صورت می‌گیرد نه برای بحث‌های محفلی و پرورش نخبه‌های بریده از واقعیت اجتماعی.

## بخش ۸

### جنبش نوین شرق کوردستان

جنبش آپویی در شرق کوردستان به پیشاهنگی پژاک، کودار و کژار در نتیجه خلاءهای مبارزاتی دهه‌ی ۷۰ خورشیدی در این بخش به وجود آمد. به دلیل شکست سیاسی و به نتیجه نرسیدن مبارزات خلقمان در شرق کوردستان، مردم با یک حس سرخوردگی و ناامیدی وارد دهه‌ی ۷۰ شمسی شدند. احزاب کلاسیک ضمن متارکه‌ی جنگ و عقب‌نشینی از این بخش، جامعه را در برابر سیاست‌های ذوب فرهنگی جمهوری اسلامی رها نموده بودند. سیستم مزدوری، اعتیاد، ناهنجاری‌های اجتماعی آگاهانه از طرف رژیم اشاعه می‌یافت تا به تمامی جامعه را از توان و نیروی انقلابی تهی گرداند. گفته مشهور رحیمی استاندار سنندج در دهه‌ی ۷۰ خطاب به رژیم مطبوعش، مبنی بر این که «دیگر چه می‌خواهید، کلاشنیکف را از دست جوانان‌شان (جوانان کورد) گرفته‌م و بافور به دست‌شان دادم» نمونه‌ی واضحی از سیاست‌های جمهوری اسلامی جهت خلع سلاح و بی‌اراده گرداندن جامعه و خلق کورد می‌باشد.

بویژه در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ میلادی چنان رعب و وحشتی ایجاد شده بود که کسی جرأت کوچک‌ترین سرپیچی را از رژیم نداشت و هر اقدام ناسنجیده‌ای می‌توانست به بالاترین هزینه‌ی سیاسی و اجتماعی بیانجامد. اگر تا نیمه‌ی اول دهه‌ی ۹۰ گاهگاهی جریانات کلاسیک تحرکات محدود پارتیزانی را صورت می‌دادند، در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ این فعالیت‌ها کاملاً به محاق رفت. در کنار جو امنیتی‌ای که رژیم برقرار کرده بود، مردم هم‌چنان در ناامیدی به سر می‌بردند. نوعی دلهره و اضطراب از مبارزات گذشته و وجود برخی از پس‌زمینه‌های ذهنی میزان هم‌پذیری و هم‌گرایی را به شدت کاهش داده بود. تقریباً وضعیت شرق کوردستان قبل از به صحنه آمدن پژاک به وضعیت شمال کوردستان قبل از به میدان آمدن پ.ک.ک شباهت داشت.

یکی دیگر از تفاوت‌مندی‌های جنبش آپویی نسبت به احزاب کلاسیک این است که بر اساسی توازنات منطقه‌ای و جهانی به سیاست نمی‌پردازد. به جای مترصد فرصت نشستن و

بهره‌برداری سیاسی از موقعیت‌های پدید آمده خود به خلق موقعیت و فرصت‌سازی روی می‌آورد. همواره با نقشه و برنامه‌ی از پیش تعیین شده و البته با لحاظ گرداندن شرایط بحران و با تکیه بر سازمان‌دهی اجتماعی وارد عمل می‌گردد. خصوصا این که در دشوارترین شرایط که همه سعی در خالی نمودن میدان و انکار مبارزه دارند وارد عرصه می‌شود. این ویژگی جنبش آپویی را به‌طور کلی و پژاک به‌طور ویژه از سایر سازمان‌ها جدا می‌نماید. در اوج ناامیدی به مشعل راه خلق و ستم‌دیدگان بدل می‌گردد.

در حالی که جمهوری اسلامی از پایان مسئله‌ی کورد در شرق کوردستان مطمئن و سرمست بود، وانمود می‌کرد که اگرهم قبلا احزاب معارضی موجود بودند، آن‌ها نیز منفعل شده و میدان مبارزه را ترک کرده‌اند. البته این پنداشت رژیم سلطه‌گر جمهوری اسلامی بود در حالی که جامعه‌ی کورد و خصوصا جوانان و دانش‌جویان از نزدیک اوضاع را رصد می‌کردند. همان جوانانی که خشونت‌های دهه‌ی هشتاد میلادی را با تمام وجود خود حس کرده بودند، جنایات رژیم را که توسط پدران و مادران‌شان بازگو شده بود شنیده و از نزدیک کسانی از عزیزان‌شان را دیده بودند که سال‌ها در زندان‌های رژیم در بند بودند. این نسل جدید به دنبال راهی تازه می‌گشت تا روند مبارزه را در شرق کوردستان ادامه داده و سروسامانی به وضعیت بغرنج به وجود آمده بدهد. این نسل نیک می‌دانستند که راه‌های تکراری به مقاصد تکراری منتهی خواهند شد و یا به قول شاعر کورد جلال ملک‌شاه: «ای کاروان راهی تازه بیاب، چرا که راه‌های قبلی و تکراری به مقاصد قبلی و تکراری منتهی خواهند شد».

این نیروی جستجوی در شرق کوردستان و تفکرات رهبرآپو که مرزهای سیاسی و فرهنگی را در خاورمیانه درنور دیده بود در دهه‌ی نود میلادی به هم رسیدند. و این تلاقی سرآغازی نوین را در مبارزات شرق کوردستان رقم زد. این اتفاق نشان‌گر آن است که اگرچه رژیم جریانی یا جریاناتی را منفعل و یا سرکوب گرداند، یا به زعم خود مسئله را چاره‌یابی نموده باشد، اما هرگز نخواهد توانست امید و روحیه‌ی مبارزه و مقاومت را در میان خلغمان ریشه کن کند. به گفته‌ی چگوارا: «ما ریشه دوانده‌ایم، با درو کردن از بین نخواهیم رفت و دوباره سر خواهیم آورد».

باید نقش مدتی‌وی را در این مقطع از یاد نبرد. در واقع مدتی‌وی این پیوند را تسریع و استحکام بخشید. بخش برنامه‌های فرهنگی، سیاسی، سخنرانی‌های رهبرواجالان و تصاویر

گریلاهای آزادی، عملیات‌های قهرمانانه گریلا و بازتاب اخبار مربوط به پیشرفت‌های سیاسی و فرهنگی، سرودهای انقلابی بویژه گروه موسیقی (کوما به‌ر خندان) التیام بخش زخم‌ها و آلام مردم شرق کوردستان بود و امید را در دل‌ها زنده می‌کرد. با وجود ایجاد محدودیت‌های نظام در مورد گیرنده‌های ماهواره و دستگاه پخش ویدئو اما برنامه‌های ضبط شده‌ی این کانال ماهواره‌ای با اشتیاق در بین مردم دست به دست می‌شد. این کانال تلویزیونی تمامی مرزها موجود را درهم شکسته و مهمان خانه‌های مردم هرچهار بخش کوردستان بود.

همان‌طور که اشاره شد آشنایی جوانان شرق کوردستان در نیمه دوم دهه‌ی ۹۰ با جنبش آپوپی وسیع‌تر گشت. دوران توطئه‌ی بین‌الدولی در برابر رهبر اوجالان که از ۹ اکتبر ۹۸ آغاز و با دستگیری ایشان در ۱۵ فوریه‌ی ۱۹۹۹ به اتمام رسید، با توجه به این‌که تمامی خلق‌مان از طریق رسانه‌های دیداری در جریان این توطئه‌ی شوم قرار می‌گرفتند باعث شد که مسئله‌ی کورد ابعادی جهانی یافته و عموم خلق‌مان و اقشار مختلف اجتماعی با رهبر اوجالان و جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد آشنا گردند. با دستگیری رهبر اوجالان در جریان توطئه، مانند دیگر بخش‌های کوردستان، خلق‌مان در شرق کوردستان نیز به حمایت همه‌جانبه برخاست. تظاهرات‌های عظیمی در شهرهای شرق کوردستان برای محکوم کردن این جنایت برگزار شد. رژیم از بیم تداوم این حضور مردمی و عواقبی که اصلاً انتظارش را نداشت، به گردهمایی و تظاهرات‌های خلق در سوم اسفند ۱۳۷۷ حمله‌ور شد و در شهرهای شرق کوردستان به‌ویژه سنندج تعداد زیادی از تظاهرات‌کنندگان را به شهادت رساند. تعداد زیادی را دستگیر و روانه‌ی شکنجه‌گاه‌ها و زندان‌ها نمود. سوم اسفند ۱۳۷۷ سرآغازی خونین بود، برای کاشتن نهال جنبشی نوین در شرق کوردستان. اگر قبلاً پیوستن به صفوف گریلا و یا ارتباط و همکاری با جنبش آزادی‌خواهی در سطح محدودی بود بعد از جنایت رژیم در سوم اسفند، صدها جوان شرق کوردستان به صفوف گریلا پیوستند و هزاران نفر نیز ضمن ارتباط با جنبش در شهرها و روستاها مشغول فعالیت شدند.

اتحادیه‌ی میهنی در سال ۲۰۰۰ برای خوش‌خدمتی به ایران و برای جلوگیری از رشد جنبش آپوپی در شرق کوردستان نخست به کمپ آموزشی قره‌داغ حمله کرد و در جریان این جنایت تعدادی از رفقایمان که مسلح هم نبودند به شهادت رسیدند. پایبندی به شهیدان سوم اسفند و قره‌داغ و خواسته‌های خلق‌مان در شرق کوردستان نیازمند برداشتن گامی نوین بود.

برای همین در کنفرانس خاورمیانه که سال ۲۰۰۰ در کوهستان‌های قندیل برگزار شد و تعدادی از جوانان شرق کوردستان در آن حضور داشتند، کارگروهی تحت عنوان اتاق مدیریت شرق (ماسه‌ی روزه‌لات) جهت بسترسازی برای تشکیل‌یابی جنبش آپویی در شرق کوردستان ایجاد گشت. به این منظور در مناطق قره‌داغ و خیره (خنیره) کمپ‌هایی دایر گردید. این کارگروه به ترویج افکار و اندیشه‌های رهبراولان، جذب نیرو، شناخت بیشتر از جامعه و عمل کرد و ساختار دولت ایران مبادرت داشت. اما با پیشرفت کارها دیگر فعالیت در قالب کارگروه جوابگو نبود و احتیاج مبرمی به نهادسازی و کار تشکیلاتی وجود داشت. به این منظور در طی کنفرانس در سال ۲۰۰۲ نهادی تحت عنوان «اتحاد جنبش دموکراتیک-تاسیس شد. وظیفه‌ی این نهاد این بود که زمینه‌های تاسیس یک حزب و آغاز تکوین حزبی را در شرق کوردستان فراهم نماید. فعالیت‌ها در این دوره زیر چتر سازمان «جنبش اتحاد دموکراتیک» انجام می‌گرفت و عبارت بود از ایجاد ارتباط با روشنفکران، فعالان مدنی در راستای سازمان‌دهی فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و ادبی که به‌طور مخفی و نیمه‌مخفی انجام می‌پذیرفت. دوران اصلاحات در ایران شرایط نسبتاً مناسبی را برای برخی از فعالیت‌های مدنی فراهم آورده بود. خصوصاً در مراکز دانشگاهی و محافل روشنفکری فضای مناسبی برای فعالیت وجود داشت. خود فعالین هم با توجه به تساهلی که دولت نسبت به فعالیت‌های مدنی داشت اقدام به ایجاد انجمن‌ها و NGO ها (سازمان مردم نهاد) در زمینه‌های گوناگون می‌کردند. در این مرحله پیشاهنگی و همراهی کادرها جهت هدایت فعالیت و جلوگیری از هدررفت نیرو و پیشگیری از انحرافات بسیار مهم بود. البته کل فعالیت‌ها به صورت آشکار و نهادی نبود و بخشی از سازمان‌دهی مخفی نگه داشته می‌شد. لازم بود که افراد فعال در نهادها نسبت به حفظ فاصله با دولت هوشیار نگه داشته می‌شدند. تا فریب دولت اصلاحات را نخورند و ماهیت آن را که جدا از نظام حکومت نبود درک کنند. لازم بود که استراتژی سازمان فدای برخی از کارهای تاکتیکی و روزانه نشود.

از سویی دیگر کادرهایی به‌طور مخفی به مناطق مختلف شرق کوردستان برای ایجاد ارتباط با خلق‌مان در روستاها و شهرها فرستاده می‌شدند. چارچوب فعالیت کادرها در جامعه ترویج افکار آپویی در زمینه‌ی مبارزات رهایی ملی، سوسیالیستی، آزادی زن و حفظ محیط زیست بود. همچنین آگاهی بخشی به خلق در مورد ابعاد آشکار و غیرملموس سیاست‌های استعمارگرانه‌ی

رژیم که بر خلق کورد تحمیل می‌شد. روشنگری در زمینه‌ی حقوق ملی و اجتماعی خلق که شرط رسیدن به آن‌ها بیرون آمدن از زیر یوغ حاکمیت نظام بود. باید یادآور شد که یکی از فعالیت‌های کلیدی کل جنبش و کادرهایی که در میان مردم بودند سازمان‌دهی زنان و جوانان بود. اولین کادرهایی که از طرف رهبر آپو در طول دهه‌ی ۹۰ به شرق کوردستان فرستاده شدند و اکثر آن‌هایی که در سال‌های فعالیت جنبش اتحاد دموکراتیک در شرق حضور داشتند، رفقای زن بودند. به جرات می‌توان گفت که پیشاهنگان اصلی این مبارزات رفقای زن می‌باشند. حضور جوانان در این دوران فعالیت‌ی بسیار چشم‌گیر بود و از یک سو جنبشی بود نوپا و متشکل از نیروهای جوان و از دیگر سو پایه‌های اصلی فعالیت را همین جوانان تشکیل می‌دادند. این نیز باعث شد که رابطه‌ی محکم بین زنان و جوانان به‌عنوان نیروی‌های تعیین‌کننده در تحولات اجتماعی و جنبش برقرار گردد. از لحاظ تربیت و آموزش کادرهای محلی و بومی، همچنین جذب نیروهای جدید پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای را شاهد بودیم. استقبال مردمی و حمایت مادی و معنوی آن‌ها از کادرهایمان در شرق کوردستان حس پابندی را در کادرهای جنبش تقویت می‌نمود. با توجه به کاراکتر جنبش آپویی که به‌جای اتکا به نیروی خارجی، اتکا به نیروی مادی و معنوی خلق را مبنا قرار می‌دهد، جنبش شرق کوردستان نیز از همان آغاز این رویکرد را در پیش گرفت.

در کنار این فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی، واحدهای کوچک گریلایی نیز شروع به کشف مناطق کوهستانی شرق کوردستان کرده بودند و در سال ۲۰۰۳ از آسوس تا شاهو، از مکریان تا ماکو برای حضور گسترده گریلایی در آینده مورد کشف و شناسایی قرار گرفتند. در این دوره شهیدان گرانقدری نیز جان خود را فدای آرمان‌های مبارزتی خلق‌مان کردند. در کنار این تمهیدات و نتایجی که مبارزات تا این مرحله به دست آورده بود، دولت نیز حملات و خشونت‌های عریان خود را بر خلق کورد و سایر خلق‌های تحت ستم گسترش می‌داد. پیش‌بینی جنبش اتحاد دموکراتیک این بود که دولت آینده در ایران برخاسته از جریان اصول‌گرایی است. برای همین اعمال سرکوب و خشونت به مراتب بیشتر خواهد شد و این نیاز به سازمان‌دهی و تحزب به مراتب مستحکم‌تر دارد و باید از لحاظ سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی اقدامات پیش‌گیرانه‌ای را انجام داد. با سر کار آمدن احمدی‌نژاد و سیاست‌های سرکوب‌گرانه و میلیتاریزم وسیع آن در ۲۰۰۵ این پیش‌بینی درست از آب درآمد. در نتیجه‌ی تمامی



تلاش‌های صورت گرفته و زیرساخت‌های آماده شده‌ی همراه با آینده‌نگری، همچنین با اتکا به دست آوردهای مبارزاتی جنبش اتحاد دموکراتیک و مبارزات رفقای مان در شرق کوردستان در تاریخ ۲۰۰۴/۴/۴ مصادف با زاد روز رهبر آپو طی کنگره‌ای «حزب حیات آزاد کوردستان - پژاک تاسیس شد.

## حزب حیات آزاد کوردستان، پژاک

حزب حیات آزاد کوردستان- پژاک در نتیجه‌ی تحولات سیاسی نشات گرفته در مرکز قدرت ایرانی به‌وجود نیامد. مانند تغییراتی که دوران شهریور ۱۳۲۰ در پی عزل رضاخان و یا در دوران انقلاب ۵۷ و در نتیجه‌ی سقوط محمدرضا شاه روی دادند و خلاءهایی که در ساختار قدرت ایجاد شد، فرصت و مجال حضور سیاسی را برای برخی از نیروها فراهم کرد. اتفاقاً پژاک زمانی تاسیس شد که نظام نهایت اطمینان خاطر را از قدرت و حاکمیت خود داشت و دولت استعمارگر و مستبد حاکم در ایران به زعم خود تمامی امیدها را به یاس تبدیل کرده بود. پژاک محصول یک دوره‌ی فعالیت فکری، سیاسی و اجتماعی است و در نتیجه‌ی زمینه‌سازی طولانی مدت در شرق کوردستان، به وجود آمد. تشکیل پژاک بر اساس نیازهای جامعه‌ی کورد در شرق کوردستان و در راستای پاسخ‌گویی به این نیازها و درک ملزومات مقطع مورد نظر بوده است. لازم است بدانیم که در نتیجه‌ی به بن‌بست رسیدن راه‌کارهای قبلی مبارزه و با هدف گشودن راهی برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های خلق کورد در شرق کوردستان، پژاک به صحنه‌ی سیاسی می‌آید. در همان آغاز به کار پژاک نیروهای آزادی کوردستان، هاک (هیزه‌کانی‌نژادی کوردستان - هاک) بعنوان بازوی نژادی پژاک تاسیس شد. بعد از تشکیل پژاک متعاقباً در سال ۲۰۰۴ - اتحادیه زنان شرق کوردستان (یه‌کیتی ژنانی رۆژه‌لاتی کوردستان - YJRK) و در سال ۲۰۰۹ جمعیت جوانان شرق کوردستان (کۆمه‌له‌ی جوانانی رۆژه‌لاتی کوردستان - KCR) نیز تشکیل شدند. نیروهای نژادی کوردستان - هاک طی کنفرانسی نام خود را به نیروهای شرق کوردستان (هیزه‌کانی رۆژه‌لاتی کوردستان - HRK) تغییر داد. به این ترتیب این نهادها به‌عنوان سازمان‌های اجتماعی و نظامی پژاک و شرق کوردستان تشکیل شدند.

می‌توان اوج بدقابالی پژاک را در دوران تاسیس آن، هم‌زمانی با تحرکات اخلاص‌گراانه و

تصفیه کارانه‌ی گروه عثمان اوجالان و نظام‌الدین تاش در صفوف پ.ک.ک دانست. نمی‌توان تاثیر این عناصر را بر دوران تاسیس پژاک انکار کرد خصوصا که افرادی وابسته به آن‌ها در بین نیروهای شرق کوردستان هم وجود داشتند و موجبات در دسرهایی را فراهم آوردند. همچنین باید به برخوردهای احزاب کلاسیک و رهبری این جریان‌ها نیز اشاره کرد که به طور ذاتی مخالف رشد هرگونه تفکر و سازمان‌دهی نوینی هستند و در صورت ظهور به شدت آن را تخطئه می‌نماید. همین روال را نیز در مقابل پژاک در پیش گرفته و شروع به سیاه‌نمایی کردند. در وهله‌ی اول سعی کردند که ساخت و سازمان‌دهی پژاک را به ایران نسبت دهند اما به دلیل عدم درک و شناخت جامعه‌ی کورد در شرق کوردستان و ناآگاهی از ابعاد جنبش آپویی به طور کلی و بویژه پژاک بر این باور بودند که این تحریفات کمک خواهد کرد تا مانع گسترش آن شوند. این در حالی بود که پژاک بعد از کنگره‌ی تاسیس، نامه‌ی سرگشاده و همچنین نامه‌ای خصوصی به منظور اعلام آمادگی و نشان دادن حسن نیت برای همکاری مشترک و مبارزه جدی و راسخ با جمهوری اسلامی برای این احزاب فرستاد و منتشر کرد. اگر این جریان‌ها فرصت پیش آمده را بهتر درک می‌کردند و به برخوردهای مغرضانه نسبت به پژاک متوسل نمی‌شدند، می‌توانست بن‌بست‌ها و درهای بسته را به روی آن‌ها بگشاید که در آن صورت قطعا سرنوشت شرق کوردستان به شیوه‌ای دیگر رقم می‌خورد. اما این احزاب به این سیاه‌نمایی‌ها و افترا بستن‌ها ادامه داده و این عمل آن‌ها در راستای همان خواست و سیاست نظام جمهوری اسلامی ایران بود و چیزی نبود جز آب به آسیاب دشمن ریختن. برخلاف انتظار جمهوری اسلامی و این جریان‌ها جزم‌گرا و تنگ‌نظر، پژاک به فعالیت‌های موثر خود ادامه داده و برای از بین بردن این فضای مسموم، سازمان‌دهی خود را در شرق کوردستان و منطقه با انجام کنگره‌ی دوم تقویت نمود. در فاصله‌ی میان کنگره‌ی دوم و سوم، پژاک رشدی برق‌آسا داشت و در عرصه ملی و بین‌المللی به نیروی موثر و انکارناپذیر مبدل شد. باید یاد آور شد که از کنگره‌ی اول تا کنگره‌ی چهارم رفیق عبدالرحمن حاجی‌احمدی ریاست پژاک را برعهده داشت.

سال ۲۰۰۴ دو اتفاق ناگوار رخ داد، اول این که در کوه‌های آسوس رفیق «دکتر نوزاد کومار» که اهل روزآوای کوردستان بود، به‌عنوان اولین شهید پژاک نامش در تاریخ ثبت شد. دوم این که شهید عاکیف زاگرس یکی از پیشاهنگان و موسسین پژاک، همراه با رفیق سیروان

ناری از اعضای مرکز مطبوعات پژاک بر اثر سیل در کوه‌های قندیل به شهادت رسیدند. در سال ۲۰۰۶ اتحادیه‌ی زنان شرق کوردستان و جمعیت جوانان شرق کوردستان اولین کنفرانس‌های خود را برگزار کردند و تصمیمات ارزنده‌ای جهت پیش‌برد مبارزه اتخاذ نمودند. همچنین نیروهای شرق کوردستان اولین کنفرانس خود را برگزار کرد و در نتیجه‌ی کشف و شناسایی‌های مناطق کوهستانی از ماکو تا شاهو واحدهای گریلایی خود را مستقر نمودند و مناطق دالاهو، کرماشان، ایلام و لرستان را نیز مورد مطالعه و شناسایی قرار دادند. عملیات‌های گریلایی به‌طور مقطعی در برابر موانعی که رژیم برای جلوگیری از استقرار گریلا در کوهستان‌های شرق کوردستان در صدد بود ایجاد کند، انجام می‌گرفتند. مزدوران رژیم و عناصر پخش مواد مخدر مورد هدف قرار می‌گرفتند و این باعث گسترش محبوبیت پژاک شد. رژیم نیز در کنار سیاه‌نمایی‌هایی که در مورد پژاک انجام می‌داد، شروع به بازداشت فعالان نمود و تعدادی از اعضا و هوادارن پژاک را دستگیر و به زندان انداخت. در زندان با مقاومت اعضای پژاک مواجه شد. مقاومت‌هایی که هراس رژیم را بیشتر می‌کرد و عزم راسخ پژاک را برای مبارزه نشان می‌داد. این مقاومت‌ها ماهیت انقلابی پژاک را برای خلق مان به‌خوبی روشن نمود و بخش عظیمی از جنگ و ویژه‌ی دشمن و احزاب کلاسیک را بی‌تاثیر نمود. این بار جریانات کلاسیک عملیات‌های نظامی پژاک را مورد نقد قرار می‌دادند، اذعان می‌کردند که با چند عملیات نظامی دولت سقوط نخواهد کرد و کوردستان آزاد نخواهد شد. در واقع این عملیات‌های نظامی شاید منجر به سقوط دولت و آزادی کوردستان نمی‌شد، ولی حاوی دو پیام مهم بود. نخست پیامی به جمهوری اسلامی که می‌پنداشت به تمامی، ریشه‌ی هرگونه فعالیت آزادیخواهانه و خصوصا مبارزات مسلحانه را در ایران خشکانده و دیگر کسی توان به دست گرفتن سلاح را در برابر آن ندارد، پیامی مبنی بر درهم شکستن هیمنه‌ی پوشالی نظام و بیان این نکته که نظام در برابر اراده‌ی راسخ ضربه‌پذیر است. دوم دادن امید و اعتماد به مردم که امکان مبارزه وجود دارد. از سویی دیگر این درگیری‌ها بسیاری از موانع استقرار گریلا را خنثی کرد و بعدها گریلا به دالاهو، ایلام و لرستان نیز رسید.

ایران سعی می‌کرد که از حمایت‌های جنبش آپویی از پژاک جلوگیری کند و روابط تاکتیکی که پ.ک.ک با ایران برقرار کرده بود را برای ایجاد بازدارندگی در مقابل پژاک بکار بگیرد. البته برخورد کاملاً سیاسی جنبش با ایران و تأکید بر حفظ منافع ملت کورد، راه را بر

این حربه‌ی نظام می‌بست. ایران که متوجه شده بود که جنبش آپوپی از این روابط به‌طور زیرکانه هم برای جنگ با ترکیه هم احیای مبارزه در شرق کوردستان استفاده کرده است، سعی نمود تا مانع بهره‌برداری پ.ک.ک از این کانال شود. حتی درگیری‌هایی در بین گریلاهای پ.ک.ک و سپاه پاسداران از سال ۹۸ تا ۲۰۰۷ صورت گرفته بود. ولی دو طرف در کنار تنش‌ها به ادامه‌ی رویکردهای سیاسی و تاکتیکی ادامه دادند. وقتی رژیم متوجه شد که تعاملات پ.ک.ک با پژاک در قالب برنامه و پروژه‌هایی کاملاً استراتژیک بوده و هدف نهایی آن رهایی ملت کورد در شرق کوردستان است، دست به جنایتی وقیح زد و آن هم اعدام رفیق حسن حکمت دمیر(هه‌قال عه‌گید) در تاریخ ۲۰/۱۲/۲۰۰۷ بود. رفیق عه‌گید اهل شمال کوردستان بود و در جریان یک عملیات زخمی شد و به اسارت نیروهای سپاه درآمد. رژیم کاملاً هدفمندانه دست به اعدام این رفیق اهل شمال کوردستان زد. زیرا چنین برداشت کرده بود که در مدت این چند سال از سوی جنبش آزادی‌خواهی فریفته شده است. بعد از این دوره‌ی فعالیتی در سال ۲۰۰۸ پژاک کنگره‌ی سوم خود را برگزار نمود.

کنگره‌ی سوم، کنگره‌ی تکوین و خودسازی حزبی، ارتقای سطح کادر و گام نهادن به‌سوی خلقی شدن بود. در این راستا بخش مطبوعات پژاک بسیاری از کتاب‌ها و تحلیلات رهبر آپو را جهت تامین نیازهای آموزشی کادرها به فارسی و کوردی ترجمه کرده و چاپ نمود. کنگره با موفقیت برگزار شد و ایمان و اعتقاد به مبارزه‌ی انقلابی را راسخ‌تر نمود. اتفاق ناگواری که چند روز بعد از پایان کنگره افتاد، حمله به بخش مطبوعات پژاک بود که به شهادت ۶ تن از رفقای گران‌قدر پژاک با نام‌های شهید آرگش باور، و داد آمد، رامان جاوید، هیرش مه‌باد، فرات چلی و آمانج مریوان، انجامید. این حمله در روز ۱ می ۲۰۰۸ صورت گرفت، که مصادف با روز کارگر بود. بدون تردید انتخاب این روز امری تصادفی نبوده و به صورت هدفمند سعی کرده‌اند در همان روز مرکز مطبوعات یا همان مرکز احیای اندیشه‌ی مبارزاتی زحمت‌کشان در کوردستان و ایران را نابود نمایند و دشمنی خود را یک بار دیگر به خلق کورد و زحمت‌کشان اعلام کنند. موردی که در سال ۲۰۰۸ باعث ایجاد شعف و هیجان در میان خلق گشت و درپچه‌ای برای ارتباط و پیوند میان خلق و مبارزین شرق کوردستان به‌وجود آورد، راه‌اندازی تلویزیون ویژه شرق کوردستان (نوروز تیوی) بود. که به‌نوعی دوران مد تیوی را تداعی می‌نمود. سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ سال‌های گسترش فعالیت‌های پژاک در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

و دفاع مشروع بود. حقایق کلام پژاک در میان خلق به‌طور گسترده مورد قبول واقع شده بود، عملیات‌های نظامی گریلا دشمن را مستاصل کرده بود و یاس و هراس ایجاد شده در میان خلق به امید و جسارت جمعی تبدیل شده بود. از سویی دولت استعمارگر ایران به تنگنا رسیده و در نتیجه ناتوانی و واماندگی خود در برخورد با رویکردهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی پژاک، با ترکیه وارد همکاری‌های عمیق دو طرفه گشته بود و با تقلید از دایره‌ی جنگ‌ویژه‌ی ترکیه، شبکه‌ای بنام ضد پژاک را تشکیل داد که در تمام زمینه‌ها بتواند بازدارنده‌ی پیشروی پژاک باشد. با تمام این تلاش‌های دشمن، فعالیت‌های گریلایی با توان عملیاتی بالایی اجرا می‌گشت و با اتکا به تجربیات جنگ گریلایی در تاریخ جنبش آپویی راه را بر برخوردهای سکتاریستی و اخلاک‌گرانه‌ی مضر به حال جامعه می‌بست. رفتار مردمی نیروهای گریلا باعث محبوبیت این نیرو و نقش برآب شدن تمامی نقشه‌های دشمن شد.

جریان‌ات کلاسیک که در مرحله‌ی نخست سعی کردند، برای جلوگیری از گسترش پژاک، آن را حزبی منتصب به ایران معرفی نمایند و با عدم موفقیت در این ترفند، در مرحله‌ی دوم خواستند با بیان اینکه دوران جنگ مسلحانه به پایان رسیده و راه‌کاری اشتباه است، مردم را از همراهی با گریلا بازدارند. اما در نتیجه‌ی رویکردهای پژاک هر دو حربه خنثی گشت. بعد از خنثی شدن این کارشکنی‌ها جریان‌ات مزبور دست از فعالیت‌های مخرب خود علیه پژاک برنداشته و این بار بحث دیگری مبنی بر این که پژاک همان پ.ک.ک است را پیش کشیدند و فریب‌کارانه از این حربه جهت تاثیر بر اذهان عمومی و عنوان دروغین وابستگی و عدم استقلال پژاک استفاده می‌کردند. این در حالی است که همه بر این امر واقفند که خود این جریان‌ات کلاسیک در چارچوب روابط حکومت اقلیم و ایران و بدلیل وابستگی تمام و کمال مالی و سیاسی به پارت دموکرات کوردستان عراق و اتحادیه‌ی میهنی در مناطق تحت نفوذ این احزاب اسکان یافته‌اند و استقلال عمل آن‌ها هم بستگی به توازنات سیاسی دارد. از سوی دیگر بدلیل نفوذ معنوی پ.ک.ک در شرق کوردستان، این رابطه (رابطه پژاک و پ.ک.ک) نه تنها ضعف شمرده نمی‌شود، اتفاقاً باید به عنوان یک نقطه‌ی قوت تلقی گردد. شایان ذکر است که جنبش آپویی بسیار فراتر از مرزهای سیاسی و جغرافیایی توسعه یافته و می‌یابد. در نهایت این تلاش آن‌ها نیز منجر به شکست شده و راه به جایی نبرد. البته در طرح این ادعا هدفی پنهانی نیز داشتند، آن‌ها می‌خواستند به جامعه‌ی بین‌المللی بقولانند که پژاک همان پ.ک.ک

است و چون پ.ک.ک در لیست تروریستی شما قرار دارد، پس چرا پژاک نباشد. اتفاقاً جمهوری اسلامی در تلاش بود تا از راه‌های دیپلماتیک و با همکاری لابی ترک در آمریکا و اروپا و با استناد به ادعای مطرح شده توسط احزاب کلاسیک مبنی بر تروریست بودن پژاک و پ.ک.ک کشورهای آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا را نیز متقاعد نماید تا پژاک را در لیست گروه‌های تروریستی خود قرار دهند. این در حالی بود که پژاک هیچ وقت روابط خود با جنبش آپویی را انکار نکرده بود. همچنین هرگز انکار نکرده که در سازماندهی و تشکل‌یابی اولیه‌ی خود از حمایت‌های جنبش آپویی برخوردار بوده و این یک امر بدیهی و طبیعی است که جریان‌ها هم‌فکر به حمایت از همدیگر برخیزند. از سوی دیگر رابطه‌ی پژاک و جنبش آپویی یک رابطه فکری، فلسفی، ایدئولوژیک، انقلابی و ملی است. باید این را نیز اضافه نماییم که پژاک در ساختار مجمع جوامع کوردستان (کوما جفاکین کوردستان - KCK) که ساختاری ملی - دموکراتیک می‌باشد با جنبش سایر بخش‌های کوردستان در ارتباطی ارگانیک می‌باشد. پژاک نه تنها این را ضعف ندانسته و اقدام به پنهان‌کاری ننموده، بلکه آن را یک نقطه قوت و نیازی ملی و مبارزاتی می‌داند.

در خلال همین سال‌ها پژاک تحلیلات ارزنده‌ای را در نتیجه‌ی تحقیقات در مورد تاریخ ایران و کوردستان ارائه داد. در این تحقیقات فراتر از رژیم اسلامی ایران، پرده از ساختار تاریخی نظام قدرت مرکزی، پدرسالار و شوونیست ایرانی برداشت و نارسایی‌های جریان‌ها کلاسیک چپ ایرانی و به‌ویژه نیروهای کورد را مورد نقد قرار داد. خصوصاً جنگ داخلی کومله و دموکرات، انفعال و کمپ نشینی را مورد بررسی نقادانه قرار داد. جریان‌ها کلاسیک به‌جای این که این واقعیت را قبول کنند و حق تجزیه و تحلیل تاریخ کوردستان را به‌عنوان یک اصل دموکراتیک و حق آزادی بیان محترم بشمارند، به پژاک تاختند و در صدد برآمدند که واقعیت را وارونه جلوه دهند. با ایجاد این شائبه که پژاک به ارزش‌های خلق کورد ارج نمی‌گذارد، خواستند که از زیر بار انتقادات وارده شانه خالی نمایند. اما اگر واقع‌بینانه به قضیه نگاه شود نقد مبارزات شرق کوردستان و ابهام‌زدایی از آن جهت روشنگری برای نسل‌های آینده بهترین شیوه برای پیش‌برد و ارتقای سطح آگاهی جامعه‌ی کورد بود و هست. این مورد شامل نقد مبارزات خود پژاک هم خواهد بود. چون اگر عملکردها را مورد نقد قرار ندهی، امکان ورود به یک مسیر تازه هم ناممکن است.

سال ۲۰۰۹ نیز عملیات‌های گریلایی گسترش یافت، گریلا تا دالاهو رسیده و مستقر گشته بود، به صورت مداوم جوانانی از مناطق حومه‌ی دالاهو به صفوف گریلا می‌پیوستند. رژیم در نتیجه‌ی خشم از گسترش پژاک و گریلا دست به جنایتی دیگر زد و فسیح یاسمنی را به جرم عضویت پژاک اعدام کرد. این برخورد رژیم خشم مردم و انتقام‌گیری به‌حق پژاک را در چند عملیات به‌همراه داشت. پژاک در چنین شرایطی در آوریل ۲۰۱۰ نخستین کنفرانس خود را برگزار نمود.

در این کنفرانس که به‌مدت چند روز به طول انجامید، بطور مفصل بر روی عملکردهای بعد از کنگره‌ی سوم بحث و گفت‌وگو صورت گرفت و این فعالیت مورد نقد و ارزیابی مجدد قرار داده شد، تا رهنمود لازم را برای آینده استنتاج نمایند. در اثنای برگزاری کنفرانس، در هورامان طی یک کمین، گریلا چیا روناھی (شهید چیاکو) در تاریخ ۲۰۱۰/۰۴/۱۹ به شهادت رسید. مدتی بعد از آن پنج رفیق در دالاهو (شهیدان، حکیم، شاهین، زوزان، نوپلدا و خوشمهر) با همکاری مزدوران دولت مسموم و به شهادت رسیدند. رژیم نسبت به توسعه‌ی مبارزات گریلایی و آزادخواهانه به مناطق کرماشان و ایلام حساسیت بیشتری داشت و مسموم کردن رفقا مفهوم ویژه‌ای داشت و آن این‌که به شما اجازه نخواهیم داد که به این مناطق نزدیک شده و این مناطق جزو خطوط قرمز ما به شمار می‌آیند. ولی با اصرار انقلابی و پایبندی به راه شهدای گران‌قدر، امروزه در دالاهو، کرماشان، ایلام جنبش‌رهای بخش خلق کورد به فعالیت‌های خود با موفقیت ادامه می‌دهد. چند روز بعد از این واقعه نیز در مناطق شمال شرق کوردستان دو گریلای دیگر به نام‌های شهید زنار و شهید زرگار به شهادت رسیدند. متعاقب آن در ۱۹ اردیبهشت رژیم دست به جنایت ددمنشانه‌ای زد و ۴ عضو پژاک (شهیدان فرزاد کمانگر، شیرین علم‌هولی، فرهاد و کیلی و علی حیدریان) را در زندان اوین اعدام کرد. این جنایت بازتاب وسیع ملی و بین‌المللی یافت. در واقع انتخاب این رفقا که همه در تهران دستگیر شده بودند، حاوی این پیام بود که به هیچ‌وجه اجازه رسوخ افکار و فعالین‌تان را به میان خلق‌های غیره کورد نخواهیم داد. این خیال جمهوری اسلامی نیز بی‌ثمر مانده و امروزه در میان تمام خلق‌های تحت ستم ایران از این شهدا به نیکی یاد می‌شود و افکار و اهداف مبارزاتی‌شان تنها به کوردستان محدود نمانده و در سراسر ایران و در میان خلق‌های مبارز آن نفوذ پیدا کرده است. جهت پاسخ‌گویی به این جنایات رژیم، گریلاهای شرق کوردستان از

ماکو تا دالاهو دست به عملیات‌های موفقیت‌آمیزی زده و ضربات مهلکی را بر رژیم وارد آورد. این نیز در میان خلق شوق و شغف فراوانی ایجاد کرد و خلق نیز با انجام اعتصابات گسترده به مقاومت گریلا پیوست و انزجار خود را از جمهوری اعدام ابراز داشت. سال ۲۰۱۰ پژاک در کنار فعالیت‌های سیاسی، گریلایی به فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای خود شدت بخشید و مرکز فرهنگی بیستون تاسیس شد تا از طریق فعالیت‌های هنری، به‌ویژه موزیک بتواند گریلا و اهدافش را به خلق بشناساند. در چنین موقعیتی بود که رژیم اقدام به تدارک حمله‌ای وسیع نمود و در سال ۲۰۱۱ به قنديل يورش آورد. این جنگ رویارویی پژاک و نیروهای سرکوبگر ایران را در مقیاسی وسیع‌تر به نمایش گذاشت. جنگی که به حماسه‌ی قنديل مشهور است.

ایران با چند هدف عمده و با نیرویی بالغ بر ۴۰۰۰۰ نفر در تابستان ۲۰۱۱ به قنديل حمله‌ور شد. اول هدفش ساقط کردن پژاک بود، ولی تنها به این محدود نمی‌شد. هدفش این بود از طریق فتح قنديل به جنوب کوردستان هم فشار وارد نماید تا در راستای خواسته‌هایش در عراق عمل نمایند. دوم این که سال ۲۰۱۱ آغاز رخدادهای سوریه بود و رژیم درصدد بود با تسخیر مناطق حفاظتی میدیا هرگونه امکان استفاده از فرصت به وجود آمده را در سوریه از جنبش آپویی سلب نماید و باید یادآور شوم که در شمال کوردستان نیز سیستم خودمدیریتی اعلام شده بود و هدف دیگر ایران این بود که به ترکیه سیگنال دهد، که در جنگ با کورد می‌تواند بر روی ایران حساب کند و در این مسیر همواره با ترکیه همراه است. جنگ قنديل منجر به شکست ایران و افزایش محبوبیت و گسترش نفوذ پژاک شد. رژیم تلفاتی غالب بر ۱۵۰۰ نفر داشت و ۲۳ رفیق گریلا نیز در نهایت ایثار و از خودگذشتگی و جان‌فشانی شهید گشتند. در میان این شهدا، فرماندهی با صلابت و قهرمان گریلا سمکو سرهلدان (ماجد کاویان) و فرمانده‌هان دیگر گریلا مانند شهید عگید سنه و شهید ساریا حضور داشتند. دیگر گریلاهای شهید رفقای قهرمانی به نام‌های روبر، عگید مهاباد، برفین، بوتان، شاهان، روزها، تیکوش، زردشت، چگوارا، عگید وان، ئەویندار، نوال سلماس، اردال وان، سرهلدان سلماس، سردار آمد بودند.

در خاتمه‌ی جنگ در حالی که رژیم نه تنها به خواسته‌هایش نرسید و ضربه‌ی مهلکی نیز از گریلا خورده بود با وساطت کجک و حکومت اقلیم، آتش‌بسی ضمنی صورت گرفت. که از آن زمان تا کنون به‌غیر از عملیات‌های پراکنده و مقطعی جنگ و درگیری گسترده‌ای با رژیم



صورت نگرفته است. پژاک در سال‌های بعد سعی کرد دامنه‌ی مبارزات خود را در تمامی زمینه‌ها گسترش دهد. از جمله فرستادن گریلا به مناطقی که پیش‌تر در آن‌جا حضور نداشت. همچنین ادامه‌ی مبارزات سیاسی، فکری، فرهنگی و اجتماعی با لحاظ گردانیدن متد جدید و کلی‌گرایانه‌تر. دولت استعمارگر ایران برای جلوگیری از گسترش پژاک و برای انتقام از شکست مفتضحانه‌ی خود در قنديل، رفیق هیمن (حسین خضری) را که عضو پژاک بود اعدام کرد. تابستان ۲۰۱۳ دولت احمدی‌نژاد جای خود را به دولت روحانی داد. دولت روحانی از همان آغاز برای این که در توحش از دولت احمدی‌نژاد عقب نماند دو رفیق بنام باهوز سنه (حبیب‌الله گلپری‌پور یکی از کادرهای پیشاهنگ پژاک و شرق کوردستان) و رضا مامدی که از کادرهای محلی پژاک بود، را اعدام کرد.

بهار ۲۰۱۴ پژاک کنگره‌ی چهارم خود را برگزار کرد و سیستم خود را به ریاست مشترکی با حضور یک رفیق زن و یک رفیق مرد، همچنین با حضور مساوی و پنجاه درصدی زن و مرد در مجلس پژاک تغییر داد. تا آن زمان سیستم مدیریت پژاک مبنی بر ریاست فردی و حد نصاب ۴۰ درصدی برای زنان و مردان در مجلس پژاک بود. در این کنگره رفیق حاجی‌احمدی و رفیق اوبندار ریناس بعنوان ریاست مشترک پژاک انتخاب شدند. همچنین در همان ایام کنگره‌ی تاسیس - جامعه دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان (کومه‌لگای ئازاد و دیموکراتیکی رۆژه‌لّاتی کوردستان- کودار) برگزار شد. کودار نیز سیستم مدیریتی خود را از همان آغاز مانند پژاک بر مبنای ریاست مشترکی قرار داد. در اولین کنگره‌ی کودار رفقا ریزان جاوید و زیلان تانیا به ریاست مشترک کودار انتخاب شدند. همچنین متعاقباً اتحادیه‌ی زنان شرق کوردستان (یه‌کیتی ژنانی رۆژه‌لّاتی کوردستان) به جامعه‌ی زنان آزاد شرق کوردستان (کومه‌لگای ژنانی ئازادی رۆژه‌لّاتی کوردستان - که‌ژار) و نیروهای شرق کوردستان (هیزه‌کانی رۆژه‌لّاتی کوردستان - ه.ر.ک) به واحدهای دفاعی شرق کوردستان (یه‌کینه‌کانی پاراستینی رۆژه‌لّاتی کوردستان - ی.ر.ک) با برگزاری کنگره و کنفرانس‌هایشان، تبدیل گشتند. این تغییرات و به‌ویژه تاسیس کودار افق مبارزاتی شرق کوردستان را وسعت بخشید. اگر جریانی انقلابی از همان مرحله‌ی مبارزه سیستم مورد نظر و غایت اهداف خود را برای جامعه مشخص نکند، در مرحله‌ی مبارزه نیز از اصرار، استقرار و استمرار مبارزاتیش کاسته خواهد شد.

این مرحله هم‌زمان بود با مقاومت ستودنی غرب (روژآوا) و جنوب کوردستان در مقابل هجوم داعش و AKP، که پژاک و شرق کوردستان عملاً به بخشی از این مقاومت مبدل شدند. این نیز باعث شد که گفتمان پژاک و کودار در شرق کوردستان و ایران گسترش و جذابیت بیشتری یابد. در سال ۲۰۱۶ نیز پژاک کنگره‌ی پنجم و کودار کنگره‌ی دوم خود را برگزار کردند. در کنگره‌ی پنجم پژاک، رفقا سیامند معینی و زیلان وژین به ریاست مشترک پژاک و در کنگره‌ی دوم کودار رفقا فواد بریتان و زیلان تانیا به ریاست مشترک کودار منتخب گردیدند. در اوایل ۲۰۲۰ نیز کنگره‌ی ششم پژاک برگزار شد که رفقا سیامند معینی و زیلان وژین مجدداً به ریاست مشترک پژاک انتخاب شدند و در همان ایام کنگره‌ی سوم کودار نیز برگزار شد که رفقا فواد بریتان و گلان فهیم به ریاست مشترک آن انتخاب شدند.

باید یادآور شد که در طی این سال‌ها اروپا نیز یکی از عرصه‌های فعالیتی جنبش روژه‌لات، در زمینه‌های سیاسی-دیپلماتیک، فرهنگی، رسانه‌ای، فعالیت‌های اجتماعی و جذب حمایت مادی و معنوی کوردهای مقیم و مهاجر اروپا بوده است. گردهمایی‌ها، فعالیت‌های سازمانی و رسانه‌ای، نهادسازی‌هایی که در اروپا انجام گرفته توانسته در شرق کوردستان انعکاس یافته و حاوی تأثیراتی قابل لمس باشد. همچنین برای کار و فعالیت مشترک با سایر خلق‌های ایران در چارچوب پلاتفرم دموکراتیک خلق‌های ایران و طرح‌های مشابه تلاش صورت گرفته و تا حدودی سبب شناخت بهتر و واقع‌بینانه‌تری از پژاک و مبارزاتش در میان فعالین و مبارزین سایر خلق‌های ایران گشته است.

باید یادآور شد از آغاز فعالیت جنبش آپویی و به‌ویژه از مرحله تشکیل پژاک به بعد، رفقای زیادی در سایر بخش‌های کوردستان و شرق کوردستان فعالیت نموده و بسیاری از آن‌ها تا رسیدن به شهادت بر این مبارزه اصرار ورزیده‌اند، همچنین رفقای زیادی از سایر بخش‌های کوردستان در شرق کوردستان به مبارزه پرداخته و بسیاری از این رفقای گران‌قدر به شهادت رسیده‌اند، قطعاً امکان درج نام تک تک این شهدای گرانقدر در این نوشتار مقدور نبوده است، اما امیدواریم این نوشتار تلاشی کوچک باشد در راستای پاس‌داشت و ادامه اهداف مبارزاتی ایشان.

باید گفت از سال‌های آغازین پژاک تا وقوع جنگ قنديل در ۲۰۱۱ به دلایلی از قبیل سکوت و رکود موجود در غرب کوردستان، ورود جنوب کوردستان به دوران رقابت‌های سیاسی

و پارلمانی و گرفتار شدن در مباحث روزمره و معضلات اجتماعی و دور شدن از مباحث ملی و آزادی‌خواهانه و شروع مسابقات سود و سرمایه در بین جناح‌های قدرت، احتمال مذاکره و چاره‌یابی در شمال کوردستان فرصت برای رشد و شکوفایی جنبش در شرق کوردستان از هر نظر مهیا بود. همان‌طور که قبلاً هم بیان گردید به علت شرایط ویژه‌ی شرق کوردستان بعد از رکود مبارزات این بخش از کوردستان به نمایندگی احزاب کلاسیک، پژاک به عنوان نیرویی دینامیک با ظرفیت‌های فکری نوین، تعابیر جدید، همچنین عملیات‌های گریلایی موثر که در جنگ قندیل به اوج خود رسیده بود، نظریات داخلی و منطقه‌ای را به خود جلب کرده بود و فعالیت‌هایش در صدر اخبار کوردستان و منطقه قرار داشت. اما بعد از ۲۰۱۲ و وقوع انقلاب روژاوا و از سال ۲۰۱۴ با ظهور داعش و مقاومت باشکوه کوبانی در برابر داعش، نگاه جهانیان را به مقاومت ملی کوردها و این انقلاب جلب کرد. حملات داعش به مناطقی از جنوب کوردستان و تصرف شهرهای موصل و جنایات این نیروها در سنگال و سایر مناطق جنوب کوردستان نیز باعث شد که عراق و جنوب کوردستان به یکی از مراکز ثقل سیاست‌های خاورمیانه و کوردستان تبدیل شود. در شمال کوردستان نیز بعد از نافرجام بودن پروسه‌ی آشتی ۲۰۱۳ موجی جدید از حملات دولت ترکیه به جنبش آزادی‌خواهی و خلق کورد آغاز شد. که به سرکوب جنایت‌کارانه‌ی مقاومت شهرهای جزیره، آمد، نصیبین و گور انجامید. این رخدادها سایر موضوعات منطقه‌ای و جهانی را تحت‌الشعاع قرار دادند. این وضعیت بر فعالیت‌های پژاک و شرایط مبارزه در شرق کوردستان هم تأثیر گذاشته بود. پژاک لازم بود به‌دلیل ویژگی‌های ملی، انترناسیونالیستی و روابطش در درون ک ج ک با سایر تشکل‌های آپویی، نسبت به رخدادهای سایر بخش‌های کوردستان مسئولانه عمل می‌کرد و بخشی از نیرویش را در حمایت از دیگر بخش‌های کوردستان، بویژه روژاوا و سنگال به این مناطق گسیل می‌داشت. که شاهد مشارکت فعالانه‌ی نیروهای پژاک در این عرصه بوده‌ایم.

البته با تمام این اوصاف پژاک به فعالیت‌های خود ادامه داد و خارج از فعالیت‌های مستقیم خود پژاک در شرق کوردستان، دست‌آوردهای جنبش آپویی در سایر بخش‌های کوردستان، بویژه روژاوا فرصت‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری را برای پژاک فراهم نمود. جریانات کلاسیک در مراحل قبلی می‌خواستند با هم‌سان پنداشتن پژاک و پ.ک.ک و ترویج آن، به دلیل قرارگرفتن پ.ک.ک در لیست گروه‌های تروریستی اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا، تلویحاً

وانمود کنند که تفاوتی بین پ.ک. و پژاک نیست، لذا پژاک را نیز باید در آن لیست‌ها وارد کرد. اما وقتی دیدند که پ.ک.ک در نتیجه‌ی رویکردهای مبارزاتی‌اش و مقاومت در برابر داعش ابعادی جهانی یافته و بحث‌های جدی مبنی بر خروج پ.ک.ک از این لیست‌ها صورت می‌گیرد، این بار با توجه به کاراکتر جزئی‌نگر و منطقه‌گرایانه‌یشان ادعای دیگری را به میان کشیدند. مبنی بر این که پژاک یک حزب اصیل شرق کوردستان نیست و به‌دلیل روابطش با پ.ک.ک می‌تواند حزب شمال کوردستان باشد. اما به هر صورت آن چه که اصالت یک نهاد یا سازمان را تعیین می‌نماید میزان حمایت مردم از آن است. حمایت‌های بی‌دریغ خلق‌مان در شرق کوردستان از گریلا و پژاک باعث شده که این نیرو در همه جا حضور داشته باشد. گسترش فعالیت‌های پژاک و پیوندش با اقشار مختلف خلق‌مان تصدیقی بر این واقعیت می‌باشد.

به‌دلیل گسترش محبوبیت پژاک، دیگر نه تنها در میان خلق، بلکه در درون خود احزاب کلاسیک و از سوی اعضای آن‌ها نسبت به تهمت‌های ناروا به پژاک واکنش نشان داده می‌شود. پژاک با اصرار بر روابط دیپلماتیک با این احزاب توانسته است بسیاری از این حربه‌ها وترفندها را آشکار سازد. برای همین این بار احزاب مزبور از اظهار نظر مستقیم در مورد پژاک خودداری نموده و در طی سال‌های اخیر به‌طور مستمر از طریق عناوینی مانند روزنامه‌نگار و شخصیت مستقل، نهادها و رسانه‌های بی‌طرف در ضدیت با مبارزات پژاک و کودار فعالیت صورت می‌گیرد.

در طول مدت فعالیت پژاک و خصوصا در این اواخر از سه ناحیه‌ی مختلف به آن حمله صورت می‌گیرد. بعد از آغاز به کار کودار این حملات ابعاد دیگری یافته است. حملات نخست از سوی نظام استعمارگر جمهوری اسلامی می‌باشد. جمهوری اسلامی بعد از اعلام پژاک تاکنون که کودار هم به عرصه‌ی فعالیت‌ها وارد شده، حملات خود را در تمام عرصه‌ها وسعت بخشیده و ماشین ترور خود را به کار انداخته است. دلیل آن هم مشخص است، زیرا پژاک و کودار مروج فرهنگ آزادی‌خواهی، دموکراسی‌طلبی و مساوات‌طلبی هستند که با فرهنگ و قاموس جمهوری اسلامی هیچ سر سازگاری ندارد. از سوی دیگر دولت ایران کوردستان را اشغال نموده و پژاک برای آزاد سازی آن مبارزه می‌کند و از دشمن نیز انتظاری جز این نمی‌رود.

دسته‌ی دوم یا ناحیه بعدی که تهاجم از سوی آن صورت می‌گیرد اپوزیسیون شوونیست ایرانی می‌باشند. جریانات شوونیست مرکزگرا، اخیرا در آمریکا و اروپا می‌خواهند تفکرات التقاطی خود را به شکل گفتمانی نظم بخشیده و به صورت آئرناتیوی برای جمهوری اسلامی درآورند. در این راستا بعضی از اشخاص و جریانات کوتاه‌بین و منفعت‌جوی ملیت‌های تحت ستم دولت ایران و از جمله برخی احزاب کلاسیک را هم با خود همراه کرده‌اند. آن‌ها پروژه‌ی حیات مسالمت‌آمیز خلق‌ها و طرح ملت دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک را با اهداف شوونیستی و مرکزگرایانه خود کاملا در تضاد می‌بینند. همچنین از تعابیر و تاویل‌های پژاک و کودار از تاریخ ایران و تنویر اذهان کاملا شاکی هستند. چرا که پژاک و کودار ماهیت چرکین و پوشالی بودن ابهت آن‌ها را نمایان می‌سازند. این‌ها برای منفور جلوه دادن پژاک از افراد و جریانات منفعت‌طلب کورد و هم پیمان‌شان بهره می‌گیرند.

این‌ها گاه با ادبیاتی روشنفکرانه می‌خواهند خود را منتقد منطقی و دایه دل‌سوزتر از مادر برای پژاک و رهبری آن نشان دهند. گویا این‌ها که نیرویی مانند پ.ک.ک استقلال پژاک را نقض می‌کند و آن‌ها می‌خواهند نقش ناجی را برای پژاک و کودار ایفا کنند. چنان وانمود می‌کنند که برای گفته‌هایشان سند و مدرک دارند و به اطلاعات موثق دسترسی دارند، غافل از این که آنانی که در بطن ماجرا هستند و اهل خردند، می‌دانند اطلاعات‌شان کذب و اسنادشان جعلی است.

البته طیفی دیگر از این اجیرشدگان وجود دارند، که بیشتر به نام ناسیونالیسم کورد و استقلال کوردستان با لحنی لمپنی و به دور از ادب و نزاکت وارد می‌شوند. باید تفاوت این طیف را از آن نظر که مستقیما آبشخورشان سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات است، در نظر گرفت، اما هدف‌شان یکی است؛ آن‌ها هم هجمه بر پژاک و کودار. با این تفاوت که این طیف هر از گاهی درباره جریانات دیگر هم ابراز نظر می‌کنند و به آن‌ها می‌تازند، اما در واقع هدف اصلی پژاک و کودار است.

دسته‌ی سوم نیز جریانات و اشخاص کلاسیک کورد، که در پی منافع محدود هستند، از یک سو به پارت دمکرات بارازانی و از همان طریق به دولت فاشیست ترکیه و از سوی دیگر به شوونیسم ایرانی وصل می‌باشند. این جریان هرچند خود مستقیما با پروژه‌های خلق محور پژاک و کودار سر ناسازگاری دارد، ولی بسیاری از رهنمودهای خود را از پارت دمکرات

کوردستان عراق و اپوزیسیون شوونیست ایرانی که دشمنی‌شان با جنبش ما مسبوق به سابقه است، دریافت می‌کند. هدف آن‌ها بیشتر انکار و انزوای پژاک و کودار می‌باشد. در واقع پایه‌ی کوردستانی کمپین سیاه‌نمایی، بویژه در شبکه‌های اجتماعی، علیه پژاک و کودار هستند. این گروه سعی می‌نمایند تا افراد لمپن و برخی از «روزنامه‌نگاران به اصطلاح مستقل» را بر علیه پژاک و کودار تحریک نمایند. البته از عناصر خائن و تسلیم شده و بریده از مبارزه هم بهره می‌برند. این اضلاع به این ترتیب با همدیگر در یک هماهنگی مستقیم و غیر مستقیم می‌باشند. ضلع دوم (اپوزیسیون شوونیست ایرانی) و سوم (خط کلاسیک کورد) به صورت آشکار همدیگر را همراهی می‌نمایند. ولی ضلع سوم (خط کلاسیک کورد) از طرف پارت دمکرات کوردستان عراق که خود رهبری خط کلاسیک کورد در هر چهار بخش کوردستان برعهده دارد و از سوی بخش‌هایی از اتحادیه‌ی میهنی کوردستان، به صورت غیر مستقیم و گاهی مستقیم به ضلع اولی (جمهوری اسلامی) وصل می‌شوند. همچنین از طریق پارت دمکرات با ترکیه که دشمنی‌ای تمام و کمال با گسترش جنبش ما در خارج از ترکیه دارد به مرادوه می‌پردازند و امتیاز کسب می‌کنند.

## **تلاش و مبارزه‌ی پژاک و کودار در ۲ مرحله، ۴ عرصه، ۴ مفهوم و ۴ تئوری و مدل آلترناتیو**

لازم به ذکر است که پژاک و کودار پروژه‌ای مبارزاتی خود را برای دو مرحله در نظر گرفته‌اند. مرحله‌ی کنونی که مرحله‌ی مبارزه برای رهایی خلق کورد و در هماهنگی با مبارزات سایر خلق‌های تحت ستم ایران برای رهایی و آزادی می‌باشد. مرحله دوم نیز عبارت از پیاده نمودن و اجرای سیستم مدیریتی برای جامعه است.

همچنین عرصه‌های فعالیتی خود را نیز جهت تمرکز بهتر فعالیت‌ها دسته‌بندی نموده است. اولین عرصه‌ی مبارزاتی عبارت از مناطق شرق کوردستان می‌باشد که برای رهایی و نجات آن از اشغال‌گری دولت - ملت ایران تلاش می‌نمایند. دومین عرصه‌ی مبارزاتی و فعالیتی، تمامی کوردستان می‌باشد که هر قسمتی از آن از جانب یک دولت اشغال‌گر منطقه‌ای چپاول می‌گردد. زیرا از دید پژاک و کودار، کوردها یک ملت واحد هستند و کوردستان نیز سرزمینی است که در چارچوب سیاست‌های استعماری از هم جدا شده و به صورت امروزی درآمده

است. در این راستا مبارزه برای اتحاد و همبستگی ملی برای پژاک و کودار مبارزه‌ای استراتژیک می‌باشد. عرصه‌ی سوم مبارزه و فعالیت اتحاد مبارزاتی و همبستگی با سایر خلق‌های مبارز می‌باشد. ایجاد اتحاد و همبستگی مبارزاتی با خلق‌ها و تفاوت‌مندی‌های اجتماعی و فرهنگی که تحت ستم و استعمار نظام ولایی جمهوری اسلامی هستند و از سوی پروژه‌ی دولت-ملت در تنگنا قرار گرفته‌اند اعم از بلوچ، ترک، مازنی، گیلکی، عرب و حتی فارس. هدف ایجاد یک پلانفرم دمکراتیک خلق‌های ایران است که مصدري باشد برای ارائه‌ی سیاست‌های هماهنگ و کاربردی. عرصه‌ی چهارم مبارزه و فعالیت؛ مبارزه در سطح جهانی که در چارچوب مبارزه‌ی متشکل و متحد با همه‌ی خلق‌ها، جوامع و افراد در سرتاسر جهان برای آزادی، برابری و دادخواهی به منظور دستیابی به جهانی آزاد و برابر و عادلانه می‌باشد.

هم‌چنین هم‌زمان با مشخص نمودن میداین فعالیت و مبارزه از لحاظ جغرافیایی و اجتماعی، آرمان‌های مبارزاتی و فعالیتی خود را چنین مشخص نموده‌اند.

**مفهوم اول** مبارزه و فعالیت پژاک و کودار؛ آزادی ملی می‌باشد. کوردستان به‌صورت کلی اشغال گردیده است و قسمتی از این کشور نیز تحت اشغال ایران است. خلق کورد دارای استقلال نبوده، منابع اقتصادی و طبیعی کوردستان به غارت برده می‌شود، خلق کورد مورد استثمار قرار گرفته و حاصل دست‌رنجش به تاراج می‌رود. سیاست فشار و قتل‌عام به صورتی وحشیانه پیروی می‌گردد. حق خواندن به زبان مادری و ترویج و توسعه‌ی فرهنگی از خلق کورد و سایر خلق‌های تحت ستم سلب گردیده است. به‌طور مداوم، خلق کورد از لحاظ ذهنی، زبانی و فرهنگی و اجتماعی با سیاست امحاء و انکار و نابودی روبه‌رو می‌گردد. خلق کورد در فضایی ملتباریزه با برخوردهای خشن دستگاه‌های امنیتی و پلیسی رژیم اشغالگر و تحت شدیدترین فشارهای روحی و روانی و جسمی به حیات خود ادامه می‌دهد. موارد گفته شده را نمی‌توان نتیجه‌ی فساد اداری دولت ایران تعبیر کرد و این‌گونه برخوردها از سوی اشغال‌گران کاملاً برنامه‌ریزی شده و به‌صورت سیستماتیک به اجرا در می‌آیند و تنها با آزادی ملی و آزادی خلق کورد می‌توان از این وضعیت رهایی یافت. به‌همین دلیل پژاک و کودادار در این راه گام نهاده تا خلق کورد به استقلال در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی امنیتی و دفاعی دست یابد.

**مفهوم دوم مبارزه و فعالیت؛** جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک می‌باشد. جامعه‌ای که در آن تمامی تفاوت‌مندی‌ها و تنوعات به یک اندازه از حق مشارکت سیاسی و اجتماعی، خودابرازی، سازمان‌دهی و عملی نمودن خواست‌ها و مطالبات‌شان برخوردارند و بسترهای حضور و فعالیت اجتماعی به‌صورت مساوی در اختیار همه‌ی آن‌ها قرار داده می‌شود. جامعه‌ای که شرایط و امکانات یک زیست سالم و هدفمند و انسانی پایا و پویا را برای همه فراهم می‌نماید و اجازه نمی‌دهد که امکانات عمومی از طرف شخص، خانواده، گروه و یا حزبی تصاحب شده و تحت انحصار قرار گیرد. جامعه‌ای که افراد آن آزادانه برای رسیدن به حقوق فردی و اجتماعی خود تلاش می‌نمایند و این حقوق به گونه‌ای یک‌سان برای همه‌ی افراد جامعه در دسترس قرار می‌گیرد. باید یادآور شد که از منظر پژاک و کودار زنان و جوانان دو ستون اصلی و نیروی تعیین‌کننده‌ی چنین جامعه‌ای می‌باشند.

**مفهوم سوم مبارزه و فعالیت؛** آزادی زنان می‌باشد. پژاک و کودار معتقدند که آزادی زن پایه و اساس آزادی جامعه می‌باشد و در جامعه‌ای که زنان قربانی و کشته شوند و مورد آزار جنسی و روحی قرار گیرند، نمی‌توان مدعی آزادی و دموکراسی بود. جامعه لازم است همه‌ی موانع و مشکلات ذهنیتی و ساختاری را برای مشارکت کامل و فعالانه‌ی زنان از میان بردارد تا زنان بتوانند در همه‌ی میادین مبارزاتی و مدیریتی جامعه نقش پیشاهنگی و آفرینندگی خود را ایفا نمایند. به‌طور کلی زنان و به‌ویژه زنان کورد دارای توان و استعداد کافی برای پیش‌برد انقلاب و جامعه می‌باشند. اگر راه بر آن‌ها مسدود نشود، پیروزی، پیشرفت، تعالی و توسعه‌ی جامعه میسر می‌گردد و اگر از فعالیت زنان ممانعت به‌عمل آید، بی‌گمان باعث از میان رفتن دستاوردهای مبارزاتی و ارزش‌های اجتماعی خواهد شد.

**مفهوم چهارم مبارزه و فعالیت؛** حفاظت از محیط زیست می‌باشد، محیط زیست در منظر پژاک و کودار تنها دارای مفهومی فیزیکی و طبیعی نیست. هم‌زمان بستر زیست اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه است. همچنین میهن جایی است که هویت و موجودیت فرهنگی آدمی در آن شکل می‌گیرد. به‌همین دلیل برای دفاع و پشتیبانی از محیط زیست میهن در مقابل سیاست منفعت‌طلبانه‌ی سرمایه‌داری و حمله و یورش اشغال‌گری برای از میان بردن منابع طبیعی و تغییر بافت جمعیتی، دست از مبارزه برداشته نخواهد شد و از هیچ تلاشی جهت حفظ و دفاع از محیط زیست میهن کوتاهی نخواهد شد. کوردستان و محیط زیست آن



قسمتی از طبیعت این کره خاکی می‌باشد و باید از زیست‌بوم آن به‌عنوان بخشی از اکوسیستم جهانی صیانت به‌عمل آورد و از به هدر دادن و از میان بردن آن جلوگیری کرد. به‌همین دلیل حفظ محیط زیست، که انسان نیز قسمتی جدانشدنی از آن می‌باشد، چه در حال حاضر و چه در پایان اشغال‌گری، یکی از مسائل کلیدی و اصلی مبارزاتی می‌باشد.

برای **مرحله‌ی نخست**؛ که مرحله‌ی نجات و آزادی میهن از دست اشغال‌گران می‌باشد، تمام توان موجود به کار بسته خواهد شد. برای احیا و بیداری از توان ذاتی خلق و جامعه، از هر قشر و طبقه‌ای استفاده خواهد شد. همچنین مبارزه و تلاش خواهد شد تا اتحاد ملی، میهنی و اجتماعی را در شرق کوردستان به وجود آورده و آن را تقویت نمود. که پیش‌تر پژاک در یک پروژه ۱۰ ماده‌ای آن را ارائه نموده و هم‌زمان تلاش خواهد گردید که با قسمت‌های دیگر کوردستان در هماهنگی کامل بوده و از تجربیات آن‌ها نهایت استفاده را کرد. با دیگر خلق‌های ایران که تحت استعمار و سلطه می‌باشند تلاش خواهد شد که علیه سیستم اشغال‌گری و ضد بشری جمهوری اسلامی ایران هماهنگ و متحد عمل شود.

هم‌زمان مبارزه خواهد شد برای به دست آوردن پشتیبانی طیف‌های آزادی‌خواه، دموکرات و سوسیالیست‌های جوامع در سطح جهانی. در این راه نیز با اتکا به مشی مبارزاتی بر اساس معیارهای آزادی‌خواهانه و واقع‌بینانه ضمن انعطاف در تاکتیک، برای هرگونه هم‌پیمانی استراتژیکی و تاکتیکی که لازم باشد، اعلام آمادگی می‌نماید.

**مرحله دوم:** که مرحله مدیریت جامعه است، بر اساس خودپژوه‌گی‌ها و ارزش‌های شرق کوردستان و با در نظر گرفتن تمامی تنوعات و تفاوت‌مندی‌ها بر لزوم سازمان‌دهی و بنیان‌گذاری ملت - دموکراتیک تاکید می‌شود. پیاده نمودن سوسیالیسم دموکراتیک و شرایط یک حیات شرافتمند و با کرامت برای همه‌ی افراد جامعه و وظیفه‌ی مبارزاتی کودار و پژاک است، تا بتوان از به‌وجود آمدن فاصله طبقاتی جلوگیری نموده و عدالت را در جامعه به اجرا درآورد. جامعه‌ای که خلاق، مولد، خودبنیاد است و مدیریت آن در دستان خود جامعه می‌باشد. در این حالت جامعه از طریق شوراها و مجالس شهرها، بخش‌ها، روستا و محلات خود را مدیریت می‌نماید.

یکی دیگر از آرمان‌هایی که برای آن مبارزه می‌شود؛ سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک است که مکانیزم مدیریتی جامعه از پایین به بالا می‌باشد. در واقع شیوه‌ای از مدیریت و سازمان‌دهی

جامعه برای به دست آوردن حق تعیین سرنوشت خلق کرد و دیگر خلق های تحت ستم می باشد. در این زمینه کتابها و نوشته های زیادی ارائه گردیده است که می توان به آنها رجوع کرد.

نیروی گریلای کوردستان آگاه است که با توجه به پیشرفت تسلیحاتی دولت های استعمارگر کوردستان در قرن بیست و یکم و مجهز شدن آنها به فناوری های سایبری، هوش مصنوعی، سلاح های جنگ الکترونیک و بیولوژیک نمی توان با روش های جنگ پارتیزانی کلاسیک قرن نوزدهم و بیستم به مقابله برخاست و نیاز به تحول جدی در استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی وجود دارد. لازم است که نسبت به بساخت ذهنیتی و ساختاری در نظام دفاعی کوردها در قرن بیست و یکم اقدام شود. گریلاهای آزادی کوردستان در این راستا تمام تلاش خود را به کار می گیرند. همچنین پژاک و کودار با آگاهی از واقعیت های موجود و پیچیدگی سیستم سرمایه داری و استعمار می دانند که با روش های مبارزاتی قرن نوزدهم و بیستم نمی توان مبارزات سوسیالیستی و رهایی بخش ملی را به انجام رساند و باید به اندازه ی وسعت و پیچیدگی نظام انحصار و استثمار سیستم سرمایه داری و استعمارگری، از لحاظ روش و مدت مبارزاتی هم به غنی و وسعت دست یافت.

با توجه به این اهداف و رویکردهای پژاک و کودار می توان گفت: اگر در ابتدای قرن بیستم جنبش ملی کورد در شرق کوردستان، به مرکزیت مناطق شمال شرق کوردستان و در جنبش سمکو با ماهیتی غالباً عشایری نشو و نما گرفت و در جمهوری کوردستان در مهاباد بعدی نسبتاً دموکراتیک و خلقی یافت و مکریان و مهاباد به یکی دیگر از مراکز جنبش ملی کورد افزوده شدند. در رخداد های انقلاب ۵۷ ماهیتی سوسیالیستی به آن افزوده شد و مراکز نوینی مانند اردلان (سنندج و اطراف آن)، سقز، مریوان، کامیاران، هورامان به مرکز مبارزات رهایی بخش خلق کورد افزوده گشتند. در این مرحله به پیشاهنگی پژاک، کودار و کژار مفاهیمی مانند آزادی و برابری زن و مرد و حفظ محیط زیست به آن افزوده و ماهیتی کاملاً پیشرو و مترقی به جنبش رهایی بخش ملت کورد بخشیده است. همان طور که پژاک و کودار خود اعلام می دارند برای تبیین و بسط جامعه ای اخلاقی و سیاسی مبارزه خواهند کرد که بر پارادیم جامعه ی دموکراتیک-کولوژیک مبتنی بر آزادی زن استوار است. باید این را نیز دست نشان کرد که مراکز جدیدی مانند کرمانشاه، ایلام، لکستان، لرستان، لیلان، گروس، کلیایی و...

به مراکز مبارزه جنبش رهایی‌بخش تبدیل شده و دیگر مبارزات رهایی‌بخش محدود به مناطقی خاص نبوده و در سرتاسر کوردستان به‌صورت فراگیر و گسترده انجام خواهد یافت. همچنین نقش پیشاهنگی چهل ساله‌ی بعد از انقلاب ۵۷ توسط خلق کورد برای مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی سایر خلق‌ها بیش از پیش تقویت خواهد یافت.

## **کودار؛ اتحاد ملت – دموکراتیک و سوسیالیسم دموکراتیک در کنفدرالیسم دموکراتیک با اتکا به خودمدیریتی دموکراتیک**

در پایان، این نوشتار سعی بر آن دارد تأملی بر اهداف و روند مبارزاتی جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان – موسوم به «کودار» داشته باشد. همچنین به تحلیل این ادعا که کودار از نیروی چاره‌یابی مسائل اجتماعی و ملی برای جامعه‌ی شرق کوردستان و ایران برخوردار هست می‌پردازد و فلسفه‌ی وجودی آن را بررسی می‌نماید.

لازم به ذکر است که جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان – کودار حاصل مبارزات جنبش آپویی در شرق کوردستان است که از اوایل دهه‌ی نود میلادی در میان خلق‌مان در شرق کوردستان آغاز شد و در اواخر دهه‌ی ۹۰ متعاقب توطئه‌ی ۱۵ فوریه که در برابر خلق کورد و رهبری آن صورت گرفت این جنبش و مبارزات آپویی در شرق کوردستان شکل ملموس و عینی به خود گرفت. در سال ۲۰۰۴ این مبارزه در کالبد حزب حیات آزاد کوردستان – پژاک نهادینه گردید و بعد از یک دهه پیکار قهرمانانه در اوایل سال ۲۰۱۴ جهت هرچه منسجم کردن این مبارزات و سازمان‌دهی دموکراتیک جامعه‌ی شرق کوردستان سیستم جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان – کودار تأسیس شد. در پنجم ماه می همان سال طی یک کنفرانس مطبوعاتی از طرف ریاست مشترک کودار در مناطق حفاظتی میدیا اعلام موجودیت کرد. لازم به ذکر است کودار نه یک حزب سیاسی و نه یک ائتلاف سیاسی است، بلکه ساختار و نظامی اجتماعی و نوع سازمان‌دهی دموکراتیک و نهادی در حوزه‌های فعالیتی جامعه است. برای شناخت هر چه بیشتر اهداف و روند مبارزاتی «کودار» ابتدا باید به شناخت جنبه‌های فلسفی، علمی و تئوریک که «کودار» آن را سرمشق قرار می‌دهد، پرداخت. یعنی شناخت فلسفه‌ی آپویی و مدل کنفدرالیسم دموکراتیک که نشأت گرفته از آن است. در واقع، پژاک از همان آغاز شکل‌گیری خود، با توجه به ماهیت تحزب در نظریه‌ی ملت –

دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک، نه تنها اقتدارگرایی و تمامیت‌خواهی رسوب کرده در ذهنیت احزاب کلاسیک را در زمینه‌ی مبارزه تحت هر عنوانی که باشد نپذیرفت، بلکه راسخانه قدرت‌گرایی، تمامیت‌خواهی و شوونیسم حزبی را مورد نقد و رد قرار داد. برنامه و مرام‌نامه‌ی خود را صرفاً در راستای پیشاهنگی و یاری‌رسانی به پروسه‌ی رهایی ملی و بر ساخت جامعه‌ای دموکراتیک با محوریت خلقی انقلابی، دموکراتیک، پیشرو و آزاد تنظیم نمود. در کنگره‌ی دوم خود در سال ۲۰۰۵ رسماً سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک را به‌عنوان ساختار مناسب برای ایجاد جامعه‌ای عاری از ستم ملی، طبقاتی، جنسیتی و رفع هر گونه تبعیض برگزید. ساختار سازمانی خود را در همان ابتدا مطابق این راهبرد بنیاد نهاد.

پژاک از بدو تاسیس خود تا سال ۲۰۱۴ برای ترویج و گسترش مدل کنفدرالیسم - دموکراتیک در جامعه سعی و تلاش نمود. با تمام کمی و کاستی‌هایش توانست تا حدودی جامعه‌ی سیاست‌زده و ناامید شرق کوردستان را دوباره به صحنه سیاست‌ورزی و حضور در مبارزه باز گرداند. همچنین توانسته بود توهمات و خیال‌های واهی دولت استعمارگر ایران را که می‌پنداشت دیگر در نتیجه‌ی سرکوب‌های دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ از مبارزات رهایی ملی خلق کورد خود را رها ساخته، به باد دهد. اما برای ادامه‌ی راه احتیاج به مدلی فراجزبی و با قابلیت دربرگیری تمامی تنوعات و تفاوت‌مندی‌ها داشت. چرا که یک حزب با تمام جوانب دموکراتیک خود نمی‌تواند کل جامعه را نمایندگی و سازمان‌دهی نماید. یک حزب هرچند که خود را از قیود قدرت‌گرایی، تمرکزگرایی و تمامیت‌خواهی رها نکرده باشد، باز دارای اصولی فکری، ایدئولوژیک و معیارهای سازمانی خاص خود می‌باشد که برای جایی گرفتن آحاد جامعه نه کافی است و نه دارای چنین ظرفیتی می‌باشد. از سویی دیگر صحیح نیست که تمام امورات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی یک جامعه را در انحصار یک حزب قرار داد. ما در دنیا نمونه‌های انحصار حزبی را داشته‌ایم که چگونه اهداف انقلابی و دموکراتیک جوامع را به انحراف برده‌اند. نمونه‌ی بارز آن نیز سوسیالیسم رئال و تمرکزگرایی، قدرت‌گرایی، تمامیت‌خواهی و انحصارطلبی احزاب کمونیست در شوروی، چین و سایر کشورهای بلوک به اصطلاح سوسیالیستی بود.

هم‌چنین ما نمونه‌ی احزاب محافظه‌کار، مذهبی و لیبرال را نیز داریم، که نه تنها نمی‌توانند نماینده و حافظ منافع جامعه باشند، بلکه به‌ویژه در خاورمیانه جز مکیدن و متلاشی کردن

جامعه چیزی را نصیب جامعه نکرده‌اند. چه کوردستان مستعمره و چه در سایر کشورها، نهادهای جامعه مدنی وابسته به دولت‌ها نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. نهادهای مدنی موجود در ساختار دولتی که اجازه‌ی فعالیت خود را از دولت می‌گیرند، بسیار ناکافی و نارس هستند و هرگز توان مدیریت جامعه را ندارند. این تشکل‌ها محتاج خرده خیرات دولت بوده و پا از چارچوب قوانین منفعت‌طلبانه‌ی دولت بیرون نمی‌گذارند. هر زمانی که دولت از آن‌ها صلب مجوز نماید مسئولیت آن‌ها نیز به پایان می‌رسد. درگیر در مناسبات دولتی بوده و اختیار چندانی در شرایط ویژه و بحرانی ندارند. حتی حوزه‌های فعالیتی آن‌ها توسط دولت تعیین می‌شود. نهادهای مدنی به این شکل برای جامعه‌ی پیچیده عصر ما و حتی در این شرایط مبارزاتی در کوردستان استعمار زده می‌توانند جزئی از اجزای مبارزه همگانی باشند. منوط به اینکه دچار توهم ترحم دولت و فریفته شدن توسط شبه دموکراسی دولتی و نتولیبرالیسم نگردند و خود را از سایر اجزای جامعه منفک نگردانند. در واقع برای هر دو مرحله‌ی مبارزه و مدیریت اجتماعی آنچه لازم است یک سیستم ارگانیک و فراهزبی است که بتواند طبق نیازهای مبارزاتی و مدیریتی جامعه در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی به فعالیت پردازد. جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان با درک این مهم و شناخت کافی از نیازهای جامعه‌ی شرق کوردستان و ایران بنا نهاده شده است.

البته بر ساخت چنین سیستمی و مشخصا کودار نه باید به مفهوم عدم نیاز به وجود حزب و مشخصا پژاک، تلقی گردد. جامعه تا زمانی که کاملاً از قید ستم ملی و تبعیض‌های موجود در ساختار دولتی و سنت‌های واپس‌گرایانه‌ی اجتماعی آزاد نشده باشد، هم‌چنان نیازمند سازمان‌دهی نیروهای پیشاهنگ خود می‌باشد که می‌تواند در قالب یک حزب سیاسی تبلور یابد. آنچه اهمیت دارد این است که این نیروی پیشاهنگ و نهادینه شده، در چارچوب معیارهای ملت-دموکراتیک و سوسیالیسم دموکراتیک عمل نماید و به هیچ‌وجه چشم به دست رنج و منافع جامعه ندوزد. این نیروی پیشاهنگ می‌تواند در سیستم کنفدرالیسم-دموکراتیک نقش نیروی روشنگر، سازمان‌دهنده و خدمت‌گزار را ایفا نماید. آنچه را که حزب حیات آزاد کوردستان-پژاک در درون ساختار جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان-کودار، انجام می‌دهد.

## کودار سیستمی منطبق با نیازها و واقعیت ملی - اجتماعی شرق کوردستان

جامعه‌ی شرق کوردستان، جامعه‌ای دارای تفاوت‌مندی‌های بسیار است و هم‌زمان در اختلاط با خلق‌های دیگر بویژه خلق آذری - ترک می‌باشد. در نتیجه ساختاری با چارچوب فکری و ایدئولوژیک جزم‌اندیشانه و تک بعدی نمی‌تواند جواب‌گوی نیازهای این جامعه باشد. ساختاری فکری و ایدئولوژیک مورد نیاز است که توان شمولیت تمام این تفاوت‌مندی‌ها را داشته باشد. تا بتواند در جامعه وحدتی بر مبنای حفظ تفاوت‌مندی‌ها را در خود ممکن سازد. کودار ساختاری فرا حزبی، منعطف و دربرگیرنده‌ی تمامی تنوعات بر اساس قراردادی اجتماعی می‌باشد. معیارهایش اجتماعی، ملی و دموکراتیک هستند. بدون شک پژاک از این لحاظ با محدودیت‌هایی روبرو بوده و اصولاً ساختار حزبی توان احاطه بر کلیت جامعه را ندارد. ولی کودار در این زمینه به دلیل فرا حزبی بودنش و نقش قرارداد و سیستم اجتماعی‌اش از انعطاف بیشتری برخوردار است. هر کس که اصول مندرج در قرارداد کودار را بپذیرد می‌تواند در آن عضویت داشته باشد. در مناطقی که کوردها و ملیت‌های دیگر در یک جغرافیا و به صورت مشترک زندگی می‌کنند کودار با رویکرد ملت - دموکراتیک زمینه‌ی حیات مسالمت‌آمیز و سازمان‌دهی مشترک را فراهم می‌سازد. همچنین در کنار سازمان‌دهی برابر زن و مرد از پایه‌ای‌ترین سطح تا بالاترین سطح، راه را بر سازماندهی خودبویژه‌ی زنان هموار می‌سازد. همچنین در کنار نقش پیشاهنگی جوانان در درون نهادهای مشترک اجتماعی، سازمان‌یابی خودبویژه‌ی جوانان را فراتر از یک حق، یک نیاز می‌بیند. حمایت از کودکان و کهنسالان را وظیفه اخلاقی و اجتماعی خود می‌داند و در این زمینه مصرانه به انجام وظایف خواهد پرداخت. برای اجرای نظام خودمدیریتی جامعه از پایین به بالا فعالیت خواهد کرد و راه را بر اعمال قدرت انحصاری از سوی جنسیت، طبقه، ملت، سازمان، حزب، گروهی خاص بر جامعه و محیط زیست صد خواهد کرد. همچنین امنیت و سلامت همگانی را در جامعه بست خواهد داد و راه را بر تبعیض‌های بهداشتی و آموزشی خواهد بست.

بر این مبنای سیستم کودار بغیر از پژاک دیگر احزاب موجود و یا احزابی که در آینده تشکیل خواهند شد، در صورت پذیرفتن اصول ملی-دموکراتیک می‌توانند در آن جایی بگیرند و یک اتحاد سیاسی و اجتماعی را برای شرق کوردستان ایجاد نمایند. کودار معتقد است که ساختارهای سیاسی و اجتماعی بر ساخت خود جامعه می‌باشند و برای پاسخ‌گویی به نیازهای

جدید باید کاملاً بر روی تغییر باز باشند و کودار کاملاً بر این اصل معتقد است.

ما کاملاً اشراف داریم که جامعه‌ی شرق کوردستان جامعه‌ای دارای تنوعات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. همچنین در بسیاری از روستاها، مناطق و شهرها با خلق آذری-تورک در همزیستی به سر می‌برد. کودار با اصرار در بر ساخت ملت-دموکراتیک، تفکرات ناسیونالیستی و فاشیستی مبتنی بر یک ملت، یک زبان، یک فرهنگ و یک هویت را برای ایجاد ملت واحد به چالش می‌کشد. بدون تردید رویکرد ملت دموکراتیک کاملاً منطبق با وضعیت این بخش از کوردستان و ایران است. مشارکت و همیاری ملیت‌های ایران در بر ساخت ملت دموکراتیک به تسریع روند رهایی از چنگال دولت-ملت کمک شایانی خواهد کرد. کودار از طریق مجالس و شوراهای روستا، محله، بخش، شهر و ناحیه زمینه‌ی یک دموکراسی کومینال، رادیکال، عمیق و مستقیم را فراهم خواهد کرد. بدون تردید مجالس و شوراهای هر منطقه‌ای طبق ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی آن منطقه می‌باشند. نظام خودمدیریتی هر منطقه‌ای در امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی برنامه‌ها و پروژه‌هایش را مطابق با ویژگی‌های آن منطقه تنظیم می‌نماید. در این مجالس ریاست-مشترک زن و مرد و حضور گسترده‌ی زنان از اصول اساسی است. در این مجالس جوانان کمیسیون ویژه‌ی خود را تشکیل می‌دهند، همچنین با توجه به استعدادهایشان در سایر کمیسیون‌ها نیز نقش می‌پذیرند. از طریق آکادمی‌های دموکراتیک به ایجاد فرد و جامعه‌ای آگاه پرداخته و تلاش بر آن است که روشنفکری از یک حالت ایتی به یک فرهنگ عمومی اجتماعی تبدیل شود. در هر جا که نیاز به تشکیل این آکادمی‌ها باشد، به ابتکار مجالس و شوراهای محلی دایر خواهند شد. از طریق کنویراتیف‌ها هم زمینه‌ی تولید مورد نیاز را فراهم می‌سازد. همچنین توزیع عادلانه را مدیریت خواهد کرد. از فناوری در مسیر صحیح و برای ارتقای کیفیت زندگی جامعه بهره‌برداری خواهد کرد. با تخریب محیط زیست به منظور تولید انبوه، غیرضروری و سودمحورانه، از طریق فعالیت‌های فرهنگی و وضع موازین منطبق با دموکراسی اجتماعی و حفظ محیط زیست مقابله خواهد کرد. از این طریق نیز راه را بر مصرف‌گرایی و تاثیرات مخرب آن بر جامعه و محیط زیست می‌بندد. در عرصه دفاعی و امنیت، به جای ارتش و شبه‌نظامیان مدافع دولت، نیرو و

واحد‌های مدافع خلق را ایجاد خواهد کرد. همچنین جامعه را برای دفاع ذاتی در برابر هرگونه تهاجم خارجی و نیروهای الیگارشی داخلی آموزش و تجهیز می‌نماید.





## منابع فارسی

- ۱- ایران بین دو انقلاب برآوند آبراهامیان
- ۲- امیر کبیر و ایران فریدون آدمیت
- ۳- تاریخ مردوخ شیخ محمد مردوخ کردستانی
- ۴- تاریخ هورامان مظفر بهمن سلطانی هورامی
- ۵- ایل سنجایی و مجاهدت ملی ایران خاطرات علی اکبر خان سنجایی
- ۶- خاطرات سردار اسعد بختیاری
- ۷- تاریخ احزاب در ایران عبدالحسین آگاهی
- ۸- اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران حبیب لاجوردی
- ۹- شورشیان آرمانخواه و ناکامی چپ در ایران مازیار بهروز
- ۱۰- پیدایش حزب کمونیست ایران ت. ا. ابراهیموف
- ۱۱- دو بینش در حزب کمونیست ایران از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی
- ۱۲- آخرین دفاع دکتر تقی ارانی در دادگاه جنائی ایران
- ۱۳- خاطرات یک زن توده‌ای راضیه ابراهیم‌زاده
- ۱۴- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران گفتگو با ایرج کشکولی
- ۱۵- خاطرات حسین فردوست
- ۱۶- اسناد رسمی کنگره اول کومله
- ۱۷- مانیفست تمدن دمکراتیک ۵ جلد عبدالله اوجالان
- ۱۸- مجله تحلیلی ملت - دمکراتیک
- ۱۹- حیات آزاد یک خلق تاریخ حزب حیات آزاد کردستان
- ۲۰- رقابت کور محمد سیار
- ۲۱- آخرین سنگر بازمانده محمد سیار
- ۲۲- واقیعی در ابراهام محمد سیار
- ۲۳- یک اروپایی در سرزمین کردها خاطرات نسرین قاسملو
- ۲۴- من یک شورشی هستم عباس سماکار
- ۲۵- شقایق‌ها بر سنگلاخ گلرخ قبادی
- ۲۶- چهره استعمارگر و استعمارزده رابرت ممی ترجمه هما ناتق

۲۷- صلحی برای پایان دادن به همه صلح‌ها دیوید فرامکین ترجمه حسین افشار

۲۸- شرفنامه شرفخان بدلیسی ترجمه عبدالرحمان شرفکندی

۲۹- مانیفست آزادی زن عبدالله اوجالان

### منابع کردی

۱- سمکو (ئیسماعیل ئاغای شوکاک) و بزوتنه‌وهی نه‌ته‌وایه‌تی کورد

محهمه‌د ره‌سول هاوار

۲. ۳ سال له گه‌ل ئیبراهیمی عه‌لیزاده سکر تیژی کومه‌له به‌همه‌ن سه‌عیدی

۴. مه‌شخه‌لی نووری به‌ره‌و ریی دوور (میژووی دامه‌زراندنی کومه‌له) عه‌بدالا

موهته‌دی

۵- کاک فوئاد موسته‌فاسولتانی کئ بوو، ئامانجی چی بوو، چو‌ن گیانی

به‌ختکرد؟ مه‌له‌که، ره‌زا و حشمه‌ت موسته‌فاسولتانی

۶- کاک فوئاد ریبه‌ر، سیاسه‌تمه‌دار و زانایه‌کی سیاسی ره‌شاد موسته‌فا

سولتانی

۷. بیره‌وره‌کانی سه‌عیدی کویتانی

۸. ئازار و ئه‌زمون حاته‌م منبه‌ری

۹- میژوویه‌ک له ئاگر (میژووی پارتی کریکارانی کوردستان) و توویژی

حه‌سه‌ن جو‌دی له گه‌ل جه‌میل بایک

۱۰- گو‌فاری ولاتی ئازاد

۱۱- چیشتی مجبور عبدالرحمان شرفکندی







«در سال‌های نخست قرن بیست، گفتمان چپ و سوسیالیستی نیز به جمع گفتمان‌های موجود در فضای سیاسی ایران افزوده شد. نسلی نو از روشنفکران مبارز متأثر از افکار و اندیشه‌های مارکس، انگلس و لینن وارد فعالیت شده و بر جنبش مشروطیت تأثیر گذاشتند. در میان این مبارزین روشنفکر چپ و سوسیالیست می‌توان به کسانی مانند، اسدالله غفارزاده، آوتیس سلطان‌زاده و حیدرخان عمواوغلی اشاره کرد. هم‌چنین می‌توان به نشریات مجاهد، مساوات و ملانصرالدین اشاره کرد که بازتاب‌دهنده‌ی نظریات این جریان بودند. می‌توان گفت فضای فکری و سیاسی ایران از حاکمیت یک گفتمان بیرون آمده و از این دوران به بعد شاهد یک فضای چند گفتمانی هستیم.»  
(از متن کتاب)

ISBN978-91-89411-42-5



9789189411425

[www.arzan.se](http://www.arzan.se)